

سعید عبداللہی

سلوک با کتاب

یادداشت برداری از کتاب‌ها



جلد سوم
ادبیات - ۳

سلوک با کتاب

یادداشت برداری از کتاب‌ها

جلد سوم: ادبیات – ۳

سعید عبداللہی

سلوک با کتاب

یادداشت برداری از کتاب‌ها

جلد سوم: ادبیات – ۳

سعید عبداللہی

انتشار بر روی اینترنت: دی ۱۴۰۳

عنوان نامه

مقدمه جلد سوم	ع.س.	۵
در اهمیت ملی و تاریخی دو کتاب	ع.س.	۷
سبک‌شناسی بهار	به کوشش ابوطالب میرعابدینی	۱۳
قدرشناسی هویت‌مان در آینه‌ی یک کتاب کم‌نظیر	ع.س.	۱۷۱
هویت ایرانی و زبان فارسی	شاهرخ مسکوب	۱۷۳
معرفی جلد‌های چهارم و پنجم		۲۴۱

مقدمه

[جلد سوم]

«من هر چه بیشتر می‌جویم، بیشتر کشف می‌کنم که هنوز چیزی نمی‌دانم.» - سقراط

«یادداشت‌برداری» یا «فیش‌برداری»، روش مطالعه‌ی هدف‌مند است؛ ثمره‌یی برداشتن، میراثی را پاس داشتن و ارثیه‌یی را تکثیر کردن است. جاری کردن سطرهای کتاب‌ها در رودخانه‌ی زمان است. رودخانه‌یی که ثمر دانش و میراث تجربه‌ی بشری را همیشه و همه‌جا دم دست‌مان می‌نهد. کتاب‌ها، سرمایه‌های به‌اشتراک گذاشته‌ی هزاران اندیشه و تجربه‌ی بالغ‌شده به دانش بشری و ستون‌های نگاه‌دارنده‌ی فرهنگ اقلیمی و جهانی هستند.

مجموعه‌ی «سلوک با کتاب» همواره به این پرسش پاسخ می‌دهد که «کتابی را که می‌خوانید و صفحه‌ی آخر آن را می‌بندید، سرنوشت آن کتاب، حرف‌هایی که به شما گفت و ادامه‌ی ارتباط آن با شما چه می‌شوند؟» یادداشت‌های من از کتاب‌ها تلاش برای پاسخ به همین پرسش است؛ چرا که گردش در کتاب‌ها، از آن سفرهایی‌ست که انتهای اشباع شدن و بی‌نیاز شدن ندارد. من در این سفرها با قدم زدن و دویدن همراه با کتاب‌ها آموختم

که هر موضوعی خودش به تنهایی دنیایی بیکران و پرراز و رمز است؛ موضوع ادبیات، موضوع تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی، شعر و... گردش اصلی من در شاهراه ادبیات به موازات تاریخ با همراهی شعر بود. از همین سه پنجره هم به دنیای سیاست نگاه کرده‌ام. اگرچه سیاست دنیای بسیار وسیعی‌ست ولی دامنه و ژرفای انسانی آن در قیاس با ادبیات و شعر و فلسفه و موسیقی، مساحت و ارتفاعی ناچیز است. گنجینه‌ی یادداشت‌برداری‌ها اندوخته‌یی‌ست گردآوری شده از کتاب‌خانه‌های جهان، یاری‌رسان هنگامه‌های نیازمندی و راهنمای نقد و همیشه دم دست.

این مجموعه یادداشت‌برداری شامل ادبیات، تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه، سیاسی، زبان‌شناسی، شعر، نویسندگی و فرهنگ و هنر از حدود ۱۲۰ کتاب و مقاله می‌شود.

مجموعه‌ی یادداشت‌برداری‌ها هدیه‌ای به دوست‌داران و محققین این موضوعات، آشنایی و شناخت نسبی به محتوای این کتاب‌ها، خدمتی در راستای فرهنگ‌سازی بشری و نیز صرفه‌جویی وقت و انرژی برای مطالعه‌ی این کتاب‌هاست.

س.ع.

دی ۱۴۰۳

در اهمیت ملی و تاریخی دو کتاب

سبک‌شناسی، شرح زندگی «زبان» است. زبان هم‌چون آدمی، گذرانی متلاطم در رودخانه‌ی زمان دارد؛ تلخ، شیرین. واژه‌هایی که امروز به‌یاری آن‌ها سخن می‌گوییم، می‌نویسیم، فکر می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم، صد سال پیش و چندصد سال پیش‌تر، چگونه بوده‌اند؟ آیا تکامل انسان بدون تکامل «زبان» ممکن است؟ چه تفاوتی میان آن که زندگی «زبان»ش را می‌داند و آن که نمی‌داند هست؟ به‌همین دلیل، هر ملتی باید سه چیز را درباره‌ی هویت ملی و تاریخی‌اش بداند:

تاریخ پیدایش و تحول زبان‌اش را،

تاریخ سیاسی و اجتماعی مردم و کشورش را

و تاریخ ادبیات و سیر فلسفه‌ی هم‌زبانان‌اش را.

این سه چیز، سه ستون فرهنگ‌ساز هر قوم و ملتی هستند. دانستن یا ندانستن این سه موضوع، دو نوع ملت متفاوت و جامعه‌ی متضاد را تربیت می‌کند و می‌پرورد.

در مطالعه‌ی «سبک‌شناسی» به هر سه‌ی این موضوعات برمی‌خوریم و با آن‌ها هم‌سفر می‌شویم. سفری که منزل به منزل، اندوخته‌ی در کوله‌بار فرهنگ‌سازی‌مان می‌گذارد.

حین مطالعه و یادداشت‌برداری «سبک‌شناسی بهار»، رفت و برگشت‌های زیادی بین سطرها و صفحات داشتم. این از آن کتاب‌هایی بود که سال‌ها خواندنش را انتظار می‌کشیدم. شوق خواندنش از آن‌جا برآمد که حین مطالعه‌ی نقدهای ادبی درباره‌ی شعرها و داستان‌ها – و برخی نقدهای سیاسی – با ارجاعات متعدد به «سبک‌شناسی بهار» برمی‌خوردم. عاقبت تصمیم گرفتم خودش را بخوانم. عین همین وضعیت را درباره‌ی «تاریخ تمدن» ویل دورانت داشتم. هر کتاب تاریخ را که می‌خواندم، در پانویس‌ها به تاریخ تمدن ارجاع می‌داد. مطالعه‌ی «سبک‌شناسی» را با کتاب «سبک‌شناسی نثر» سیروس شمیسا شروع کردم. در این کتاب هم جابه‌جا به «سبک‌شناسی بهار» ارجاع داده می‌شود.

یادداشت‌برداری مفصل و شوق‌آمیز از «سبک‌شناسی بهار»، محصول این لحظات فکری و تأمل در ضرورت آن سه چیز سرنوشت‌ساز است.

سبک‌شناسی با تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آمیخته است. توصیف مبانی این همبستگی، در کتاب «سبک‌شناسی نثر» به طور همه‌جانبه یادآوری شده است:

«عامل اصلی در تغییر و تحولات سبکی، انقلابات و تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که منجر به تغییر زندگی و فکر و نهایتاً زبان می‌شود. در تاریخ ادبیات، تحولات ادبی هماهنگ با تحولات تاریخی و اجتماعی مطرح می‌شود. مثلاً یکی از مسائل تاریخی ایران حمله اقوام ترک از شرق ایران [خراسان] به ایران است: سلجوقیان، غزنویان، مغولان، تیموریان، ازبکان. این حملات باعث تغییر و تحولات در همه زمینه‌ها از جمله ادبیات می‌شده است. ادبیات یک مقوله روبنایی است، یعنی حیات آن در ارتباط با چگونگی مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است.»^(۱)

تصور کنید اگر ابوالمعالی نصرالله منشی «کلیله و دمنه» را ترجمه نمی‌کرد، اگر ابوالفضل بیهقی «تاریخ مسعودی» را نمی‌نوشت، اگر نجم‌الدین دایه «مرصادالعباد» را نمی‌نگاشت، اگر سعدی «گلستان» را نمی‌آفرید، اگر نظامی سمرقندی «چهار مقاله» را تحریر نمی‌کرد، اگر قائم‌مقام فراهانی «منشآت» را تألیف نمی‌نمود و... و اگر در شعرمان رودکی و فردوسی، سنائی و خیام، خاقانی و مولوی، سعدی و عطار، خواجه و حافظ، جامی و صائب، بهار و نیما، پروین و فروغ، شاملو و سپهری، مشیری و اخوان و... حرف‌ها و نقدها و اندیشه‌های زمانه‌ی خودشان را در پرتو فرهنگ و ادب نمی‌نوشتند، از زبان و فرهنگ و انسانیت ما در خراب‌آباد این همه جنگ، جنایت، غارت

و یکه تازیِ جهل، خرافات و آزادی کشی، چه باقی می ماند؟ تصویری از آثار تخریب کتاب و زبان و فرهنگ در جنگ ها را «سبک شناسی بهار» گواهی داده است:

«سپاه وحشی تاتار به ماوراءالنهر و خراسان که آبادترین بلاد عالم و مرکز علم و تمدن و صنعت جهان شمرده می شد در آمد...چندین میلیون مردم بیگانه در زیر تیغ تاتار جان سپردند، شهرها طوری ویران شد که سنگ روی سنگ و آجر روی آجر نماند، تا چه رسد به مکاتب، مدارس، مدرسه دیده، مکتب رفته، درس، کتاب، صنعت و علم که همه نابود گردید...با چنان کشتار عنیفی که رفت نباید انتظار شکفتن گلزار تازه از علم و ادب در این عصر تیره و تار داشته باشیم، بلکه بایستی انحطاط و سقوط علم و ادب را در ظرف نصف قرن متوقع بود. همین طور هم شد.»^(۲)

آثار این ویرانی فرهنگ و ادامه ی آن تا دوران معاصر و نیز مبتلا بودن وضعیت اکنونی ما به بلای فقدان آن «سه چیز»، در مشاهدات غیر ایرانیان هم گواهی داده شده است:

«ایرانی ها درباره ی زبان کهن و افتخارها و ارزش های خودشان، نیاموخته و ناآگاهند؛ تا جایی که کسانی که به این ادبیات آشنا باشند، دیده نمی شود.»^(۳)

مشاهده می شود که زبان، فرهنگ، ادبیات و روشنی یا تاریکی تاریخ هر کشور و زندگی مردمان آن، با چگونگی سیاست و مدیریت دولت ها نسبت و رابطه ی مستقیم دارد.

سبک‌شناسی بهار با بیان جزئیات رویدادها و با شرح حواشی مسیر تحول زبان فارسی، هم تصویری از تکامل «زبان» به معنی هویت ملی را نقش داده است، هم اهمیت تسلط به آن را به عنوان ستون فرهنگ ساز ملی و قومی مان جلا بخشیده است.

کدام نویسنده، منتقد ادبی، منتقد سیاسی، شاعر و محقق زبان فارسی و به راستی کدام ایرانی ست که بی نیاز از خواندن «سبک‌شناسی بهار» و «سبک‌شناسی نثر» و «هویت ایرانی و زبان فارسی»^(۴) باشد؟

توجهات

- به مقدمه و تعریف‌ها در بخش نخست یادداشت برداری، توجه خاص و دقیق مبذول شود.

- تحریر استاد بهار در سبک‌شناسی، مملو از جمله‌های بلند و تودرتو با استفاده‌ی مفرط از حرف عطف «و»، مطابق سبک نوشتار زمانه‌ی خود است. کلیه‌ی جمله‌ها در یادداشت برداری، متناسب با معنای استخراج شده از آن‌ها، با حذف حرف «و»، کوتاه و گویا شدند.

- در سبک‌شناسی از فعل «است» در جمله‌های متوالی بسیار استفاده شده است. در یادداشت برداری، تعداد قابل توجهی از فعل «است» با روش حذف به قرینه، حذف شد.

- نقطه گذاری‌ها بازبینی، تصحیح و به روز شدند.

- پسوند علامت جمع از اسم و صفت و ضمیر جدا شد.

- جمله‌های طولانی در جمله‌های کوتاه و گویا تنظیم شد.
- در یادداشت‌بردای، معادل فارسی برخی کلمات عربی، نوشته شد.

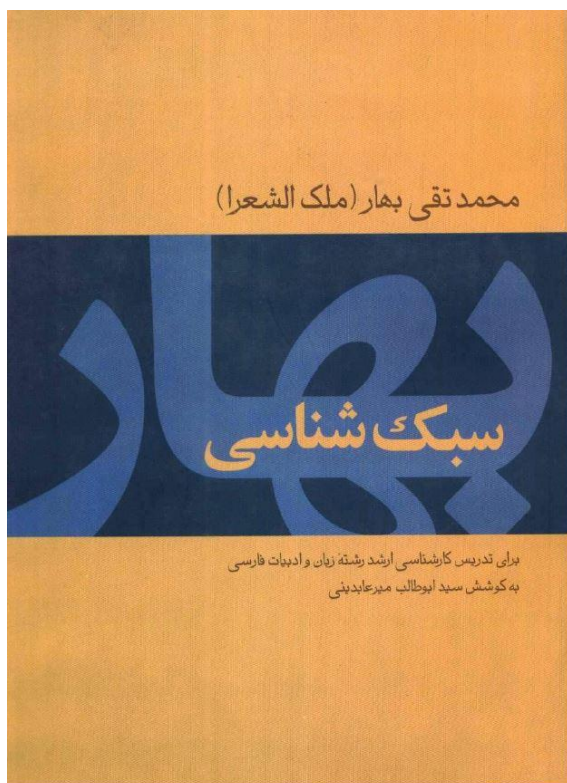
خواندن با حوصله و تأمل انگیز «سبک‌شناسی»، یعنی رسوخ در معنویات
نهان‌مانده و شکافتن نسوج هویت ملی‌مان در گذرگاهان بهار و خزان هزاره‌ها
و سده‌های پشت سر. کدام انسان اجتماعی می‌تواند بدون تکیه و پشت دادن
به ذخیره‌ها و اندوخته‌های پیشین، بر سکوی اکنون بایستد، استوار بماند و
آینده را بیافریند؟

س.ع.

۱۰ دی ۱۴۰۳

پی‌نوشت

- ۱ - سیروس شمیسا، پیشگفتار سبک‌شناسی نثر
- ۲ - محمدتقی بهار، سبک‌شناسی، صص ۱۱۳ و ۱۱۷
- ۳ - راسموس کریستین راسک زبان‌شناس دانمارکی، نقل از کتاب «همه‌ی میوه‌ها شیرین نیستند»، ص ۱۲۱، تألیف مسعود کدخدایی
- ۴ - درباره‌ی کتاب «هویت ایرانی و زبان فارسی» به یادداشت معرفی آن در بخش دوم توجه شود.



یادداشت برداری از کتاب

سبک شناسی بهار

(دوره‌ی تک‌جلدی، به کوشش سید ابوطالب میرعابدینی)

انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۸۵

یادداشت برداری: پاییز ۱۳۸۹

مقدمه

هرچه آبادی و پیشرفت زیاد شود، کتاب و کتابخوان زیادتر می شود. هرچه کتابخوان زیاد شود نویسنده و مؤلف و مصنف زیاد می شود. از مجموع این پیشرفت ها علوم ترقی می کند، هر علمی بر وسعت خود می افزاید، ابتکارات و الهامات از طرف اهل مطالعه و تحقیق موجب توسعه دامنه علوم و فنون می گردد، روزبه روز معلومات بشر افزوده می شود، به حدی که هر چند سال یک مرتبه کتاب های علمی را عوض می کنند. ص ۱۱

از یک قرن قبل به واسطه قرائت کتیبه ها و شیوع تواریخ یونان و روم و طبع و نشر تواریخ قدیم عرب، مانند تاریخ طبری، مسعودی، یعقوبی و دینوری و کمکی که حفريات و علوم باستان شناسی به مجموع این وسایل کرد، تاریخ شرق دگرگون گردید.

اروپایان به مطالعه علوم و ادبیات شرق راغب شدند، مشرقیان با خاورشناسان آمیزش یافتند، خاصه از روزی که «انکتیل دو پررون» فرانسوی اوستای خود را انتشار داد، درس اوستا و زند در عالم غرب عنوان خاصی پیدا

کرد و عاقبت به حل رموز زبان پهلوی پی بردند و اوستا را هم ترجمه کردند.
ص ۱۲

تعریف سبک

سبک در لغت تازی به معنی گداختن و ریختن زر و نقره است.
«سبیکه» پاره نقره گداخته را گویند؛ ولی ادبای قرن اخیر سبک را مجازاً
به معنی «طرز خاصی از نظم یا نثر» استعمال کرده‌اند و تقریباً آن را در برابر
«ستیل Stile» اروپاییان نهاده‌اند. ص ۱۳

سبک در اصطلاح ادبیات، عبارت است از روش خاص ادراک و بیان
افکار به وسیله ترکیب کلمات و نیز به نوبه خویش وابسته به طرز تفکر گوینده
یا نویسنده درباره «حقیقت» می‌باشد. ص ۱۴

بنابراین سبک به معنی عام خود عبارت است از تحقق ادبی یک نوع
ادراک در جهان که خصایص اصلی محصول خویش (اثر منظوم یا منثور) را
مشخص می‌سازد. ص ۱۴

وسعت و شمول سبک‌شناسی: دانشی که از مجموع جریان سبک‌های مختلف
یک زبان بحث می‌کند، «سبک‌شناسی» نامیده می‌شود. ص ۱۵

سبک‌شناسی فنی مرکب از علوم و فنون مختلف است که اهم آن
معلومات، به قرار زیر است:

حکمت و علوم: علم‌الادیان، فلسفه و عرفان، علوم، فنون، تاریخ

عمومی.

فنون ادبی: دستور و زبان فارسی، معانی و بیان، نقد شعر و نقد نثر، علم قافیه (خاص نظم)، علم عروض (ویژه نظم)، تاریخ ادبیات. صص ۱۵ و ۱۶
هر موضوع و فکری، شکل و قالبی برای تعبیر لازم دارد:
خوانندگان یک اثر ادبی از روی مطالعه و آشنایی با شکل اثر، معنی را که منظور گوینده است درمی‌یابند.
فکر در قالب جمله‌ها مستتر است.

پس موضوع، خود در ادبیات جزو شکل محسوب می‌گردد و هرگز نمی‌تواند از آن جدا باشد؛ از سوی دیگر مطلب یا فکر اصلی یک اثر ادبی شکل آن را تعیین می‌کند و همین یگانگی فکر و شکل یا معنی و صورت است که بنیاد سبک را تشکیل می‌دهد. ص ۱۵

سبک هر نویسنده یا گوینده حاکی از طرز بینش و ادراک اوست از جهان بیرون و چون «هر کس عالم را از دریچه چشم خود می‌بیند» ما نیز در مطالعه سبک وی باید همان محیط معنوی را برای خود ایجاد کنیم... مثلاً برای مطالعه سبک شعر ناصر خسرو و نزاری قهستانی حتماً باید از مبادی مذهب اسماعیلیه اطلاع یابیم. ص ۱۵

همه علوم و فنون ابتدا عملی شده، بعد مرتب و مدون گردیده و تحت قاعده درمی‌آید. ص ۱۹

در تاریخ ادبیات ایران تا امروز فصلی در باب نثر باز نشده و هر چه نوشته و گفته شده است، مربوط به شعر است. ص ۲۰

مباحثاتی بدون نظم و ترتیب صحیح در میان ادبای ایران، سینه‌به‌سینه جاری بود، و جامعه اهل ادب و شیفتگان زبان شیرین فارسی از کیفیت آن علم محروم بودند. در مدارس قدیم و جدید نیز چیزی در این باب تدریس نمی‌شد. آنچه هم گاهی در زبان معلم یا استادی می‌گذشت، شمه‌ای بی‌نظم و ترتیب در مورد سبک شعر بود و بس؛ تا در سنه ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ شمسی مؤلف، نخستین بار پرده از روی این کشف تاریخی، ضمن سخنرانی که چند ماه به طول انجامید، در «انجمن ادبی» برداشت. صص ۲۰ و ۲۱

در سال ۱۳۱۲ که مؤلف در اصفهان به حال تبعید و بازداشت محکوم بود، مختصری در تحول زبانی فارسی و چگونگی تحولات زبان از عهد باستان تا امروز و حالات نثر پهلوی و دری و تبدلات طولانی این زبان به مجله «باختر» داده شد. سال بعد به مؤلف از وزارت فرهنگ، اشارت رفت که در دانشسرای عالی چند ساعتی درس بگوید. در یکی از آن ساعات برای نخستین مرتبه، علم «سبک‌شناسی» در ذیل عنوان «تاریخ تطور و تحول نظم و نثر فارسی» به طریق جزوه القاء شد و چند سال متوالی این حالت دوام یافت. ص ۲۱

در سال ۱۳۱۶ وزارت فرهنگ مصمم گردید که برای دوره دکترا ادبیات زبان فارسی فکری بیندیشد. ص ۲۱

در ۱۳۱۸ شمسی، وزارت فرهنگ چنین صواب دید که سبک‌شناسی در کتابی خاص تدوین و تصنیف گردد و برای این دروس نظم و نسقی تازه‌تر و ترتیبی سهل‌تر در نظر گرفته شود. ص ۲۱

ظرف مدت دو سال، سه جلد کتاب «سبک‌شناسی» که خلاصه و نقاوه سی سال تلمذ و تتبع و بررسی و مطالعه و تدریس بود، با شوق وافر و رنج و زحمت متکاثراً، بدین نظم و نسق پرداخت و به جامعه پارسی‌زبانان پیشکش ساخت. ص ۲۲

فایده سبک‌شناسی: سبک‌شناسی علمی است که در نتیجه ترقی زبان فارسی و توجه دولت و مردم به نشر و ترویج این زبان، موجود گردید. ص ۲۲

در این علم از تطور لغات بحث می‌شود. ص ۲۲

گفتار نخستین - زبان ایرانی

علمای زبان‌شناس برآنند که زبان‌های امروزی دنیا بر سه بخش است: نخست - بخش یک هجای (یک سیلابی). این قسم زبان‌ها را زبان‌های ریشگی نامند. لغات این زبان‌ها تنها یک ریشه است که به اول و آخر آن‌ها هجاهایی نیفزوده‌اند. زبان چینی و آنامی و سیامی از این دسته‌اند. دوم - بخش زبان‌های ملتصق. در لغات این زبان به هنگام اشتقاق، هجاهایی بر ریشه اصلی افزوده می‌شود. زبان مردم اورال، آلتایی، شاخه‌ای زردپوست مانند مغولان و تاتاران و ترکان، ژاپن، کره، باسک هند، بومیان آمریکا، جنوب مصر، سیاه‌پوستان افریقا و استرالیا از این دسته‌اند.

سوم - بخش زبان‌های پیوندی. در این زبان‌ها بر ریشه و ماده لغات، هجاهایی افزوده می‌شود، نه تنها به ریشه بلکه به آخر و اول ریشه هم، طوری که ریشه لغات بر اثر افزایش، تغییر می‌کند. زبان‌های پیوندی این‌هاست: سامی مانند عبری و عربی و آرامی (سریانی)، فنیقی، بابلی، آشوری، مردم قرطاجنه شعبه‌ای از فنیقیان، مردم هند و اروپایی، آریاییان هند و ایران، یونانیان، ایتالیایی‌ها، بومیان اروپای غربی، ژرمنی (آلمانی آنگلوساکسونی و اسکاندیناوی)، لیتوانی و اسلاو. صص ۲۷ و ۲۸

زبان پارسی

فارسی زبانی است که بیشتر مردم ایران، افغانستان، تاجیکستان و قسمتی از هند، ترکستان، قفقاز و بین‌النهرین بدان زبان سخن می‌گویند، نامه می‌نویسند و شعر می‌سرایند. ص ۲۸

تاریخ زبان ایران تا هفتصد سال پیش از مسیح روشن و در دست است... طایقه «ایریا» از سرزمینی که زادگاه اصلی آنان بود برخاسته، گروهی به ایران و گروهی به پنجاب و برخی به اروپا شتافته‌اند. زبان مردم ایران و هند و اروپا شاخه‌هایی هستند که از آن بیخ رسته و باز هر شاخه، شاخه دیگر زده و هر شاخه، برگ و باری دیگرگون برآورده است... ما باید بدانیم که تاریخ زبان مادری ما چهطورها و گردش‌هایی یافته است. ص ۲۹

زبان مادی

قدیمی‌ترین یادگاری که از زندگی نیاکان باستانی ما باقی است،
نُسک‌های اوستا است؛ شامل سرودهای دینی و احکام مذهبی نیاکان و
محتوی تواریخی است که شاهنامهٔ فردوسی نمودار آن است... و گائنه
زردشت نمونهٔ کهن‌ترین آن زبان‌هاست.

از تواریخ ایران و روم و نوشته‌های سنگ، برمی‌آید که زبان مردم ماد
یا ماه، زبانی بوده است که با زبان دورهٔ بعد از خود که زبان پادشاهان
هخامنشی باشد تفاوتی نداشته است... اگر تفاوتی می‌داشت کوروش و
داریوش در کتیبه‌های خود که به سه زبان فارسی و آشوری و عیلامی است،
زبان مادی را هم می‌افزودند. از این رو مسلم است که زبان مادی، زبان فارسی
باستانی یا نزدیک بدان بوده است... برخی دانشمندان برآنند که زبان کردی
که یکی از شاخه‌های زبانی ایرانی است از باقیمانده‌های زبان ماد است.
صص ۳۰ و ۳۱

اوستا و زند

زبان دیگر زبان «اوستا» است. اوستا در اصل «اوپستاک» است، به معنی
بنیان جاافتاده و محکم... کاف آخر «اوپستاک» از قبیل کاف «داناک» و
«تواناک» است. کاف در زبان دری حذف می‌شود و به تقلید شعرائی که
به ضرورت، این کلمه را مخفف ساخته‌اند ما آن لفظ را «اوستا» خوانیم.

لفظ «زند» از آزنتی (Azanti) به معنی گزارش و ترجمه است. پازند مخفف «پات زند» می باشد که با پیشاوند «پات» ترکیب یافته، به معنی دوباره گزارش یا ترجمه برگردانیدن زند است به زبان خالص دری. ص ۳۲

فارسی باستان

زبان فارسی باستان را «فرس قدیم» نامیده اند. این همان زبانی است که بر سنگ های بیستون، الوند، صد ستون «تخت جمشید»، دخمه های هخامنشی و لوح های زرین بُنلاد تخت جمشید با خط میخی کنده شده است. خط میخی از چپ به راست نوشته می شده است. ص ۳۵

پهلوی

این زبان را «فارسی میانه» نام نهاده اند و منسوب است به «پَرثوه» نام قبیله بزرگ یا سرزمین وسیعی که خراسان امروزی است. مردم آن از ایرانیانی بوده اند که پس از مرگ اسکندر، یونانیان را از ایران رانده، دولتی بزرگ و پهناور تشکیل دادند که ما اشکانیان گوئیم. کلمه پهلوی و پهلوان که به معنی شجاع است از این قوم دلیر که غالب داستان های افسانه قدیم شاهنامه از کارنامه های ایشان باشد، باقی مانده است.

کلمه «پَرثوی» به قاعده تبدیل و تقلیب حروف، «پهلوی» گردید و در زمان شهنشاهی آنان (هخامنشیان)، خط و زبان پهلوی در ایران رواج یافت.

زبان پهلوی زبان علمی و ادبی ایران در عهد اشکانیان بود. تاریخ آن به ۱۲۰ سال پیش از مسیح می‌رسد. صص ۳۵ و ۳۶

زبان سغدی

سُغد نام ناحیه‌ای است خرم و آباد و پردرخت که سمرقند مرکز آن است. در قدیم بخارا و سمرقند و حوالی آن ایالات را سغد می‌خواندند. این نام در کتیبه بزرگ داریوش به نام «سوگدیانا» ذکر شده است. این زبان در طول خطی متداول بوده است که از دیوار چین تا سمرقند و آسیای مرکزی امتداد داشته و مدت چند قرن این زبان در آسیای مرکزی، زبان بین‌المللی به‌شمار می‌رفته است. ص ۳۷

زبان دری

در معنی حقیقی این کلمه اختلاف است. گویند لغت ساکنان شهرهای بلخ، بخارا، بدخشان و مرو است. گروهی برآنند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم می‌شده‌اند. گروهی گویند در زمان بهمن اسفندیار، چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می‌آمدند و زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند، بهمن فرمود تا دانشمندان، زبان فارسی را وضع کردند و آن را «دری» نام نهادند. یعنی زبانی که به درگاه پادشاهان تکلم کنند. ص ۳۸

توجه سامانیان و بعضی از صفاریان و زنویان به شعر عربی کمتر از توجه آل‌بویه و صاحب‌بن‌عباد و شمس‌المعالی نبوده است. به‌عوض این، در

دربار عضدالدوله، قابوس و صاحب نیز شاعران ایرانی مانند علی پیروزه، مستهمرد، بندار رازی، غضایری و مصور منطقی وجود داشته‌اند. مع‌ذلک می‌بینیم که شعر و نثر دری بالطبع در خراسان به ظهور آمده و با اندک توجهی از طرف ملوک اطراف، شعرا و دبیران به گفتن شعر و پرداختن کتب به زبان دری اقبال کرده‌اند. در همان حال یک بیت شعر و یک رساله به این زبان در مغرب و شمال و جنوب غربی در قرن چهارم به وجود نیامده است. اگر هم شعر یا کتابی دیده شده یا ذکر آن رفته است، به زبان پهلوی یا طبری است، مگر در اواخر عهد سامانیان و آغاز دولت غزنویان و سلاجقه؛ عهدی که به تدریج به سبب فتوحات آن سلاطین در ری و جبال گرگان و اصفهان، آمیختن فضای شرق و غرب با یکدیگر، انتشار اشعار و کتب تاریخی و ادبی خراسان در سایر شهرستان‌های ایران و سیر دواوین شعر از خراسان به سایر نقاط ایران، زبان دری، زبان ادبی و علمی ایران شناخته شد. با تسلط دولت سلجوقی بر عراقین، این معنی قوت یافت و شعرای بزرگی پس از غضایری، قطران، ابوالمعالی رازی در اقطار شمالی، مرکزی و غربی این ممکت پیدا شدند. ص ۴۲

از اسناد نامبرده گویا شکی نمانده باشد که زبان دری خاص مردم خراسان و مشرق ایران بود. در برابر تیسفون و میانهٔ درباریان و رجال مملکت شاهنشاهی هم این زبان متداول بوده است. از این رو آن را «دری» گفتند؛ چه، «در» به زبان ساسانی به معنی پایتخت و دربار است. اگر کبک دری منسوب به دره است، دلیل این نتواند بود که زبان دری به معنی دربار یا پایتخت نباشد،

و تواند بود که این دو لفظ هر یک به یک مفهوم دیگر معنی دهد و الزامی در یکی بودن هر دو لفظ نداریم. ص ۴۳

چطور شده است که زبان مشرق ایران در مغرب آن کشور زبان درباری شده است؟ شاید جواب این باشد که در عهد آزر می و پوران و یزدگرد این زبان به همراهی «پهلویان» یعنی اتباع «فرخ هرمز» پدر «رستم» که همه از مردم خراسان بودند و طبری آنان را «فهلویان» نام می‌برد به دربار تیسفون راه یافته. در مدت طولانی نفوذ این طایفه در پایتخت، این زبان نیز در دربار ریشه دوانیده است و مصادف با دخول تازیان در مداین، زبان دری در دربار شایع بوده است. ص ۴۳

گفتار دوم - خط در ایران

نویسندگی چگونه پیدا شد؟

نباید پنداشت که خط یکباره در گوشه‌ای از جهان از طرف یک یا چند تن اختراع شد و به سایر جاها به‌ارمغان رفته است. اصل خطوط عالم از نقش کرد پندار و تصور بشری با صورتی ساده و عاری از صنعت، کودکانه برخاسته است.

از وقتی که ارتباط بین افراد صورت گرفت، ساده‌ترین طرزی که برای به‌جا آوردن مرادها و پویه‌ها و اندیشه‌ها برای به‌جا آوردن مقصود، پیشنهاد خاطر ساخت، آن بود که خیالات را بر روی صفحه سنگ یا پارچه تخته یا

بر دیوار مغاره مطابق صورت خارجی که در نظر داشت، مجسم سازد. ص

۴۵

مراحل تکمیل و تطور خطوط:

مرحله اول: خط‌نگاری یا نقاشی. خط هیرویغلف مصر قدیم اصلاح‌شده این خط بوده است.

مرحله دوم: خط نموداری یا علامتی. خطی دارای شکل‌ها و علامت‌ها. مثل خطوط مصری متأخیر و بابلی و آشوری قدیم.

مرحله سوم: خط آهنگی یا صوتی. هر شکل نشانه یکی از صوت‌هاست. یک صوت با تغییر آهنگ، تغییر معنای دهد. خط چینی امروز مخلوطی از خط علامتی و خط صوتی است.

مرحله چهارم: خط الفبایی. ترکیبی از حروف مصوت و صامت. خطوط اسلامی، لاتینی، هندی، سامی، آریایی، یونان، روم، فرنگ، روس، ژرمان، همه از خطوط الفبایی هستند. ص ۴۶

در اساطیر و نامه‌های باستانی ایران ثبت است که خط از طرف دیوان به پادشاهان باستان ایران آموخته شد. این سخن در شاهنامه یاد شده است:

نبشتن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش برافروختند

نبشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی و چه پارسی

چه سغدی چه چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی

از این روایت فردوسی برمی‌آید که آریاهای آن روز ایران دارای

تمدن و خط نبوده و این مبادی و اصول را از رعایا و زیردستان مغلوب خود

آموخته‌اند. آن زبردستان، مردم قدیم ایران بوده‌اند که بعدها از آنان به «دیو» تعبیه شده است؛ یا اسرای جنگی از نژادهای همسایه یا اتباع مجاور که مغلوب ایرانیان می‌شدند. ص ۴۸

خط پهلوی

خط پهلوی از خط آرامی گرفته شده است. خط آرامی منتهی می‌شود به دو خط قدیم فنیقی و عبری. فنیقیان یا کنعانیان سه هزار سال پیش از مسیح از سواحل خلیج فارس تا سواحل فرات ساکن بودند و از آنجا به سوریه و فلسطین رفتند. عبریان از ملل سامی‌نژاد از شبه‌جزیرهٔ طور سینا یا حجاز برخاسته و در حوالی قرن سیزده ق. م در حدود فلسطین و ارض کنعان خانه کردند. ص ۵۱

خط اوستایی

خط اوستایی به‌اغلب احتمالات در زمان ساسانیان اختراع شده است. بعضی محققان برآنند که در اواخر عهد خسروان ساسانی – یعنی در قرن ششم – این اصلاح به‌عمل آمده است. باید اعتراف کرد که این کار یکی از بزرگترین کارهای پرفایده‌ای بود که علمای ایران به انجام دادنش دست زدند. هر آینه اگر این کار نشده بود، شک نیست که زبان اوستایی و خود آن کتاب که امروز یکی از مفاخر ایران و بزرگ‌ترین یادگار عصور باستان است، بعد از حملهٔ عرب و این همه فترت‌های تاریخی، بالمره از میان رفته

بود. شاید در نتیجهٔ محو آن آثار، آثار اساطیری و داستان‌های باستانی ایران که در شاهنامه‌ها می‌بینیم و مأخذ همه اوستا بوده است نیز در میان نبود. خط اوستا دارای ۴۴ حرف باصدا و بی‌صدا است. هم‌امروز کامل‌ترین خطی است که در دنیا موجود می‌باشد. در ظرف چند ساعت با چند درس می‌توان حروف مذکور را فراگرفت و کلمات ایزدی دین قدیم را بدون غلط با همان لهجه و تجوید اصلی قرائت کرد. صص ۵۲ و ۵۳

پاورقی: رساله‌ای است به زبان پهلوی موسوم به «افدیه و سهیکه سکستان». در آن رساله می‌گوید پس از آنکه اسکندر ملعون بر ایران دست یافت، هر کس که به راه مغ مردی می‌رفت، بکشت. ولی در سیستان چند خانواده بودند که هر کدام نسکی از اوستا را ازبر داشتند. بالاخره چنین می‌رساند که اوستا از آن عهد سینه‌به‌سینه از خانواده‌ای به خانواده‌ای منتقل می‌شد. ص ۵۳

خطوط ایران بعد از اسلام

خط پهلوی بعد از اسلام، به سبب دشواری که در خواندن و نوشتن داشت، نتوانست مانند سایر آداب و فرهنگ‌های ملی ساسانی مقاومت کند و در ملت غالب اثر بخشد. چیزی نگذشت که خط مذکور منحصر به موبدان زردشتی شد و به سرعتی عجیب رو به فنا و زوال نهاد. دلایلی در دست است که اساتید شعر زبان فارسی مانند دقیقی و فردوسی و غیر هم به خط پهلوی آشنا نبوده‌اند.

خطی که عربان می‌دانستند خطی بود که در سال‌های نزدیک به ظهور پیامبر اسلام به قولی از حیره پایتخت پادشاهان آل نصر (مناذره) به مکه رفته بود. ص ۵۴

گفتار سوم - نثر فارسی پیش از اسلام

علوم و صنعت نویسندگی در ایران و سایر کشورهای آن زمان، مثل امروز عام و همگانی نبوده است. بنابراین نویسندگی و فرهنگ مانند زمان بعد که حکومت اشرافی و طبقاتی ایران به سبب دین اسلام برافتاد، رایج و همگانی نبود. بیشتر علما و اهل فضل و فرهنگ نیز به امور دینی و فلسفه خاص آن یا به علوم نجوم و طب و منطق سرگرم بودند. نثر فارسی خاصه در قسمت ادبی، بسیار محدود بود. می‌توان گفت که وسعت دایره چکامه‌ای و سرود و ترانه از برکت رواج فن موسیقی به مراتب از دایره نثر فراخ‌تر بوده است. صص ۵۶ و ۵۷

انواع نثر پیش از اسلام: نثر بر دو نوع است: نثر ساده، نثر فنی.

شکی نیست که به تدریج فنی بین دو فن نثر و نظم در عصر بروز و ظهور تمدن‌های قدیم پیدا آمد؛ از طرفی از انتظام هجاها خالی و در خور تطبیق با موسیقی مانند شعر نبود. از طرف دیگر به سبب الفاظ شیوا و مکرر و تأکیدات و تشبیهات و بیان حالات نفسانی و عواطف، از نثر ساده بالاتر بود. شاید این نوع نثر بر اثر سیاست ملکی و دعوات دینی و مناظرات و خطاب‌ها و سایر اغراض اجتماعی به وجود آمده باشد. ص ۵۷

هرچه تاریخ بالاتر می‌رود، نثرها ساده‌تر و نثر فنی به نثر ساده شبیه‌تر و الفاظ و کلمات آن‌ها محدودتر است. هرچه در جاده تاریخ پایین‌تر می‌آییم

نثر برای تکمیل خود از نظم چیزی می‌رباید و پیرایه خویش می‌سازد و بر زیبایی خود می‌افزاید. در نتیجه، الفاظ و کلمات زیاده‌تر، اسباب و ابزار بیان مطلب بیشتر و صنایع افزون‌تر به ار برده می‌شود. همین تطور در شعر نیز به‌خوبی مشهود و پدیدار است. ص ۵۸

افسوس که از عهد هخامنشی و اشکانیان کتابی جز قسمت‌هایی از اوستا در دست نیست. آنچه نیز از عهد ساسانیان مانده است، غالباً قسمت‌های اندکی است از کتب سنتی و اندرزها و روایات مختصر که تدوین آن‌ها را به بعد از اسلام نسبت می‌دهند... اما همین آثار کوچک و نمونه‌های زیاده‌تری از ترجمه و تفاسیر که در اوایل اسلام تألیف شده و نمودار آثار پیش از اسلام است، باز تا اندازه‌ای ما را به کیفیت نویسندگی آن عصور راهبری می‌کند. چه، این آثار اختراعی و تازه نیست و کلیاتی قدیمی است که سینه‌به‌سینه یا دست‌به‌دست به عصر اسلامی رسیده و آن وقت مدون شده است. ص ۵۸

کتیبه‌های هخامنشی نمونه ساده‌ترین و قدیمی‌ترین نثری است که وارد مرحله نثر فنی شده و از حال بدایت و سادگی نثر ساده بیرون آمده است؛ برخلاف اشعار اوستا که کاملاً نماینده هیجان و عواطف و آمیخته با صنایع شعری است. صص ۵۸ و ۵۹

پاورقی: مانی از لحاظ ادبی در زبان ایران اصلاح مهمی کرده است؛ به‌جای خط پهلوی که شباهت بعضی از حروف آن به یکدیگر موجب ضبط و اشتباه در خواندن می‌شد، خط سریانی را معمول کرده و با یک طرز بسیار ماهرانه توانست الفبای سریانی را با زبان ایرانی (لهجه جنوب غربی و شمالی) وفق دهد. حتی‌المقدور اعراب کلمات و اصوات حروف پهلوی را به‌وسیله حروف مصوئه سریانی قید و ثبت کند. در این خط جدید نه فقط کلمات هزوارش معموله زبان پهلوی را

متروک داشت بلکه به جای رسم الخط کهنه تاریخی که زردشتیان نگاه داشته بودند و هنوز هم باقی است، مانی رسم الخطی به کار برد که کاملاً متناسب با تلفظ و معادل اصوات و حرکات بود. این الفبای مانوی را پیروان او در مشرق که سغدی زبان بودند، قبول کردند. رفته رفته از آن خطی پدید آمد که اقوام آسیای مرکزی آن را به کار می‌بردند. خط اویغوری که طوایف اویغور (ترک‌ها) و بعدها هم تاتارها و مغول‌ها آن را خط رسمی شمردند، از آن ریشه است. ص ۶۰

پهلوی ساسانی

مختصات نثر پهلوی ساسانی و اوستا

۱. ایجاز و کوتاهی جمله.
۲. تکرار افعال، الفاظ و جمله‌ها.
۳. تکرار واوهای عاطفه و ادوات و قیود در جمله‌ها. تکرار کلمات ابتدایی مانند «چون»، «پس» و «دیگر» در آغاز و میانه جمله‌ها. آوردن ضمیر و اسم اشاره با ذکر اسم موصول و مشار و تکرار ضمائر.
۴. تکرار ستایش‌ها و ادعیه مرسومه به یک نظم و ترتیب، بدون تغییر الفاظ.
۵. تجزیه مطالب با اعداد یا پرسش و پاسخ.
۶. صنعت ارسال‌المثل.
۷. اثبات هر فعل در جای خود و احتراز از حذف افعال به قرینه.
۸. استعمال ضمائر متصل مفعولی و مضاف (م - ت - ش) و جمع آن‌ها همه جا حتی بعد از حروف مانند «اوم» یعنی و مرا و «اوت» و «

آوش» بعد از قیود و ادوات مانند «کدم - کذت - کدش» یعنی چونم - چونت - چونش و «پدَم - پدَت - پش» یعنی به من - به تو - بدو و «هچم - هچت - هچش» یعنی از من - از تو - از او. بدین طریق بیشتر به جای آوردن ضمیر منفصل، ضمیر متصل می آورده اند.

۹. ضمائر متصل آزاد که ما امروز بعد از اسامی و صیغه های وصفی افعال یعنی ماضی های نقلی مثل «رفته ام - رفته ای» که سوم شخص آن «است» است استعمال می کنیم، در پهلوی مثل فعل استعمال می شده است. ام - ای - اد - ایم - اید - اند و گاهی به تنهایی به جای فعل مورد استعمال پیدا می کرده است. ص ۶۲

گفتار چهارم - نثر فارسی بعد از اسلام از لحاظ تاریخی

دوام نثر پهلوی

زبان ملی ایران بعد از اسلام همان لهجه هایی بود که پیش از اسلام در ولایات و روستاها متداول بود... از لحاظ احتیاج و اضطراری که مردم به دولت و کارمندان دولت به مردم دارند، ضمن اداره کردن امور، لغاتی که تازیان نداشتند از ایرانیان اخذ می کردند و بعض لغات خود را به ایرانیان می دادند. این مبادله در بادی امر کاملاً طبیعی و بی طرفانه صورت می گرفت... لغاتی که تازیان برای حاجت اداری و ادبی خود از ایرانیان گرفتند به مراتب زیاده تر از آن بود که به مردم ایران دادند. ص ۶۴

خط و زبان پهلوی به دو سبب رو به زوال و نیستی می‌رفت؛ یکی بدان سبب که خط و زبان مزبور به مراتب از خط و زبان تازی مشکل‌تر و میدان لغات آن تنگ‌تر بود. دیگر آنکه زبان و خط عربی صد سال بعد از فتح تازیان به واسطه ترجمه‌هایی که از کتب علمی سریانی، یونانی، هندی و ایرانی به عمل آمد و نیز به سبب زبان دولتی و درباری، قوت گرفت و بیشتر مورد احتیاج قرار داشت... هر ایرانی که می‌خواست به زبان علمی و ادبی سخن گوید، ناچار به حکم عقل و از نظر کثرت اشتها و انتشار زبان عرب، بدان زبان می‌نوشت و می‌گفت... ایرانی ناگزیر بود برای ترویج آثار خود به زبان علمی و رسمی که همان زبان عربی بود چیز بنویسد... از این رو خط و زبان پهلوی در تنگنای شدیدی افتاد. ص ۶۵

شعوبیه

بعد از اسلام که حکومت به دست بنی امیه افتاد، برای استوار داشتن ریاست و پادشاهی در خانواده خود و استفاده از قوم عرب که مستعد بازگشت به زمان جاهلیت بود، فخر فروشی را شعار خود و دیگر تازیان نمودند. به امر معاویه اخبار و احادیث و اشعار ساختگی درباره قبایل عرب و نیاکان آنان جعل شد و اصول تازه اسلام بر افتاد. قبایل تازی به جای رأفت و مهربانی که در آغاز امر به مردم زیر دست از رومی و ایرانی و بُطی و قُبُطی و غیره نشان داده بودند، خود را تنها بزرگ و شریف و دیگران را بنده و پرستنده خود

ساختند. در جنگ‌ها موالی (یعنی ملل تابعه) را پیاده به جنگ برده و پیش جنگ داشته و از غنائم نیز محرومشان می‌ساختند.

این عمل و نیز نخوت‌فروشی و مباحات‌هایی که افراد قبایل عرب نسبت به سایرین بروز داده و گاهی نسبت به خود اعراب که نژاد و نسبت شریفی نداشتند نیز فخر می‌فروختند، موجب شد که از میان اعراب و سایر مسلمین غیر عرب، طایفه‌ای برخاستند و گفتند افتخار تنها به اخلاق و تقوی است نه به نژاد و نسب. گروهی نیز از این بالاتر گفتند و با حجت و برهان مدلل داشتند که تنها فخر عرب به محمد عربی و دین اسلام است، ورنه خود عرب مردمی زبون، نادان، وحشی، کافر و منافق بیش نیستند و اسلام موجب شرافت آنان شده است. عجمان چه ایرانی، چه رومی، چه هندی، چه ترکی، چه قبطی، چه سریانی و چه دیگر شعوب از حیث قدمت تربیت، تمدن و علم، آداب و مردمی به مراتب از عرب شریف‌تر و اصیل‌تر و به افتخار و نخوت سزاوارتر و نژاد آنان و سوابق تاریخی و مفاخر اجدادی آن‌ها زیادتر می‌باشد! این گفتگو از عهد بنی‌امیه پیدا شد. صص ۶۸ و ۶۹

زیادبن ابیه که یکی از بزرگان و از مردان سیاسی اسلام محسوب می‌شد به گروهی از اهل فضل پنهانی امر کرد که در مطاعن عرب کتابی بنویسند. بنی‌عباس چون از عرب به تنگ آمده بودند و به آنها اعتمادی نداشتند، خود را در آغوش ایرانیان انداختند و از فضل و دهاء و رشادت و وفای سرداران ایرانی برای پیشرفت کار خویش بهره گرفتند. بنابراین در عهد بنی‌عباس گفتگو و مشاجرهٔ شعوبهٔ هواداران «عجم» و مخالفان آن‌ها هواداران

قبایل «عرب» در گرفت. شاید گاه به گاهی از طرف دربار خلافت هم این مشاجره و مفاخره نیرو گرفته و مکابره می‌پیوسته است.

طرفین برای اثبات مرام خویش مقالات و رساله‌ها و کتب نوشتند. در نتیجه این جنجال عظیم، دو علم ترقی کرد: یکی علوم عربیه و صرف و نحو و لغت که هواداران عرب از برای پیشرفت زبان عرب در تألیف و نشر کتب مذکور بی‌اختیار بودند، نیز شعوبیه در ترجمه کتب پهلوی، هندی، یونانی و نشر تواریخ ملل پیش از اسلام و افسانه‌های قدیم که حاکی از عظمت و هوش و ذكاء ملل غیر عرب بود، سعی می‌کردند. می‌توان ترجمه‌های ابن مقفع، مجلدات تاریخ طبری و مسعودی، حمزه، سیرالملوک و عیون‌الخبار و غرر اخبار ملوک‌الفرس ثعالبی را از کارهای شعوبیه شمرد.

این دو حزب که در هر دو طرف از عرب و عجم مخلوط شده و مانند یک عقیده علمی، نه یک مرام نژادی از هر جنس در آن دو حزب موجود بود، سالیان دراز در زد و خورد بودند. شاید بعد از کنار کشیدن ایرانیان از دربار خلافت و روی کار آمدن ترکان، قدری در ممالک عربی‌نشین تخفیف یافته باشد، لیکن در ممالک ایران، خاصه در پادشاهی طاهریان و لیشیان و سامانیان به قوت خود باقی بود. یکی از عوامل بزرگ احیاء زبان فارسی و به وجود آمدن شاهنامه و امثال آن در خراسان، نتیجه تأثیر شعوبیه بوده است.

ص ۷۰

نخستین بار دیالمه و وزیرای ایشان مانند ابن عمید و صاحب و شاید خود عضدالدوله، به دسته طرفدار عرب پیوستند، از عربی حمایت کردند و

در نشر آن زبان، مساعی به خرج دادند. بعد از آن‌ها ترکان غزنوی و سلجوقی که سیاست خود را در حمایت از دین و نشر زبان عرب می‌دانستند، حمایتی از شعوبه نکردند. بنابراین می‌بینیم که آثار این طایفه به کلی از بین رفته است.

ص ۷۰

انقراض شعوبه باعث بر انقراض ادبیات پهلوی و عدم توجه به کتب ایران بوده است، چه، جاحظ در یکی از مقالات خود در کتاب «البیان و التبیین» از قول شعوبه چنین می‌نویسد:

« خوب می‌دانیم که خطیب‌ترین مردم جهان ایرانیان‌اند، خطیب‌ترین مردم ایران پارسیانند، شیرین‌زبان‌تر و خوش‌ادتر و باتول‌تر و در دوستی پایدارتر مردم مروند، نیز در لغت پارسی دری از همه فصیح‌تر ایشانند... شعوبه گویند: هر که بخواهد به عقل و ادب پی برده، به علم مراتب واقف شده، عبرت‌ها و امثال و کلمات گران‌بها و معانی عالی بداند، کتاب سیرالملوک را برخواند... این است ایران و رسالات و خطب و خطبه‌های یونان و علل و حکم آن‌ها... و این است کتاب‌های هند در حکمت و اسرار و سیر و علل آن‌ها. هر کس که این کتاب‌ها بخواند به غور این عقول آگاه گردد و غریب این حکمت‌ها را بداند و دریابد که بیان و بلاغت تا کجا است و تا کجا این صناعات تکامل پذیرفته است؟... ولی شما (تازیان) شتربانان و گوسفندچرانان بوده‌اید. ص ۷۱

حزب شعوبه پس از غلبه نژاد آلتایی و ترکمانان و خوارزمیان، رفته‌رفته رو به ضعف نهاد و در عربی و فارسی اثری از آنان بروز نکرد. اگر

کارهای پیشتر این دسته از قبیل ترجمه کتب ادب و سیر پهلوی نمی‌بود، شاهنامه فردوسی پیدا نمی‌شد و دست‌به‌دست به ما نمی‌رسید، امروز کار ما دشوار بود و دسترسی به آثار ادبی پدران خود نداشتیم. هزاران هزار از آثار بزرگ و مهم تاریخی، ادبی، علمی، عهد مادی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی به‌همین سبب که در عهد یونانیان غاصب و زمان اشکانیان و ساسانیان نقل و ترجمه نشد، در بوته اجمال ماند، از بین رفت و ما برای کشف آن آثار جز یادداشت‌های پراکنده دشمنان ایران از یونان و روم، چیزی در دست نداریم! ص ۷۱

ترجمه کتب و ادبیات ایرانی

مورخان نوشته‌اند که به امر اسکندر، کتب علمی و فلسفی به‌یونانی ترجمه و به یونان فرستاده شد... در عهد ساسانیان و به امر شاپور اول، کتب علمی از یونان به‌فارسی ترجمه شد و بین مغان و ارباب علم منتشر گردید... در عهد انوشیروان حرکت علمی تازه‌ای در ایران پیدا شد و کتب علمی و ادبی و فلسفی و مقالات ملل از زبان‌های یونانی، هندی، قبطی و عبری بار دیگر به زبان سریانی و پهلوی ترجمه شد. محور این حرکت و جنبش بر پیرامون مرکز دولت شاهنشاهی ساسانی دور می‌زد. کارکنان آن گروهی از ترسایان نستوری بودند که در الجزیره مراکزی برای نشر و تبلیغ و تألیف داشتند. دسته دیگر خود زردشتیان و مغان بودند که در جندی‌شاپور که دارالعلم

بزرگی بود به تألیف و نشر مباحث علمی از طب و فلسفه مشغول بودند...این

مرکز تا زمان بنی عباس دایر بود. صص ۷۱ و ۷۲

در دربار تیسفون نویسندگانی بوده‌اند که از آن جمله برزویه پزشک

است که به امر انوشروان، کليلة و دمنه را از هند به ایران آورد و آن را به

پهلوی ترجمه کرد. ص ۷۲

در خلافت بنی عباس نوبت به ترجمه کتب پهلوی رسید. قدیمی ترین

کسی که به این کار دست زد عبدالله بن المقفع (روزبه پسر دادویه گوری

پارسی) است. ص ۷۳

باید دانست که بسیاری از کتب و شاید هزاران کتاب دیگر از میان رفته و

خبر آن هم به ما نرسیده است. از این مختصر پیداست که چگونه بنیاد دولت اسلام

بر پایه ادب و فرهنگ و بلکه علوم ایرانی نهاده بوده است. ص ۷۳

تاریخ نویسی به زبان فارسی و اوضاع تاریخی

در زمان المعتصم بالله عباسی (۲۱۸ - ۲۲۷ هجری) دربار خلافت از رجال

ایرانی که تا آن روز مورد توجه و علاقه خلفا بودند، تهی ماند... غدر و ناجوانمردی

خلفا بر سر زبان‌ها افتاد... و بیش به مردان سیاسی و دیران ایرانی به اندازه پیش

اعتماد ننمودند... این سوء ظن شدت یافت. بنابراین (اعراب) به سوی ترکان متوجه

شدند... ولی چون این طایفه مانند ایرانیان زیرک و دوربین نبودند، به توطئه‌های

درباری دچار آمده از میان می رفتند... این عمل موجب تزلزل دربار خلفا گردید و

ظلم و تعدی در اکناف کشور رواج یافت... از طرفی مصر و افریقا به دست فاطمیان

افتاد. سیستان و خراسان که به سبب قیام خارجیان به ریاست حمزه بن آذرک مغشوش بود به ضمیمه فارس، به دست آل لیث استقلال پذیرفت. طبرستان به دست سادات زیدی افتاده از مرکز جدا گشت... دیگر این ممالک چنانکه بایستی به حیطه تصرف بغدادیان بازنگشت. ص ۷۵

در دوره آل لیث که آن‌ها را لیثیان و صفاریان نیز گویند (۲۴۷ - ۳۹۳ هجری) زبان عربی، زبان درباری و زبان نجبا و معمول به دبیران رسائل بود. پس از قدرت یعقوب سر سلسله آن خاندان (۲۴۷ - ۲۶۵ هجری) شعرا یعقوب را به عربی مدح گفتند. یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» پس محمد بن صیف دبیر رسائل یعقوب، شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم، او گفت. صص ۷۵ و ۷۶

قرن سوم تمام نشده بود که دولت قوی دیگر در کنار جیحون به وجود آمد که از نظر نژاد خانواده، مقبول تر از صفاریان بود. این سلسله با کمال زیرکی و دهاء توانستند با دربار بغداد طوری مماشات کنند که رقباتی بر ضدشان برینگیزانند، و آن دولت سامانیان بود (۲۶۱ - ۳۸۹ هجری) که خود را از نژاد بهرام می شناختند. آل طاهر و آل لیث هم از آنان حمایت کرده به آن‌ها مشاغل عمده رجوع می کردند. دربار بغداد اسماعیل بن احمد - سر سلسله سامانیان - را بر ضد عمرو لیث دومین پادشاه صفاری که طرف نگرانی شده بود، برانگیخت. عاقبت دولتی بزرگ به وجود آمد که از اقصی ترکستان تا عقبه حلوان در زیر اداره آن دولت قرار گرفت. ص ۷۶

در بین این سال‌ها در قهستان، طوس، چغانیان، گوزکانان و خوارزم مردانی ایرانی صاحب ادعیه، همه یک مقصد را دنبال کردند و آن زنده کردن نام شهنشاهان فارس و احیاء آثار گذشته ایران بود. احمد سهل خود را از فرزندان یزدگرد می‌شمرد. در دربار او مردی پیر و دهقان‌نژاد موسوم به «آزادسرو» زندگی می‌کرد. به قول فردوسی داستان‌های رستم و خاندان آن پهلوان در نزد او بود و از قول او این داستان‌ها وارد شاهنامه شده بود. (یکی پیر بد نامش آزادسرو / که با احمد سهل بودی به مرو - فردوسی.) ابومنصور کسی است که شاهنامه فردوسی را به زحمت از روی خداینامه و روایات دهقانان و پیران گرد آورده و نویسانیده بود.

ص ۷۶

مأمونیان همان پادشاهانی هستند که دربار آن‌ها مجمع بزرگ‌ترین علما و حکمای ایرانی مانند ابوریحان، ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی بوده است. در شعوبی بودن این علما نیز تردیدی نیست، خاصه ابوریحان بیرونی. ص ۷۷

این جنبش که در خراسان یکباره در قرن سوم پیش آمده است، نتیجه روشن و مستقیم انتشار خداینامه و سایر کتب پهلوی است که در قرن دوم به وسیله ابن مقفع و دیگران و درواقع به تشویق و ترغیب برمکیان و آل سهل ترجمه شده بود. این جنبش در ظرف یک قرن در اکناف ایران منتشر گردیده و اثر شگرفی در قلوب مردان سیاسی ایرانی پیدا کرده بود. نفرت درونی نجبای ایرانی از عذر و مکر دربار بغداد نیز مزید علت شده و فکر ایجاد دولتی مانند دولت ساسانی، همه سرکشان و ارباب هم‌عالیه را برانگیخته بود. ص ۷۷

غیر از تشویق شعراء، به تشویق نثرنویسان از طرف سامانیان همت گماشته شد. ابوالمؤید بلخی صاحب شاهنامه، گرشاسپ‌نامه و عجایب‌البلدان یکی از تربیت‌یافتگان آن دولت است. شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه منظوم مسعودی مروزی یکی از مآثر سامانی است؛ چنانکه منظومه دیگر که شاهنامه فردوسی است باید یکی از آثار شعری آن عهد شمرده شود، نه علی‌المشهور از آثار غزنوی. صص ۷۷ و ۷۸

مهمترین کاری که در این دولت از لحاظ پیشرفت نثر فارسی انجام شده است و به دست ما رسیده یکی شاهنامه ابومنصوری است که در ۳۴۵ هجری تدوین گردید، دیگر، ترجمه تاریخ و تفسیر کبیر ابوجعفر محمدبن جریر طبری است که در ۳۶۵ هجری فراهم آمده است. نیز حدودالعالم من المشرق الى المغرب در ۳۷۲ هجری تألیف یافته. متأسفانه به سبب اهمالی که در قرن بعد در پیروی این جنبش نژادی به عمل آمد، نه فقط دنباله کار بریده شد، بلکه قسمت بزرگی از کتب آن دوره نیز از میان رفت. چنانکه آثار شعوبیه در سایر اقطار اسلامی نیز به همین جهات از بین رفته است! ص ۷۸

ضعف تألیفات فارسی

با انقراض سامانیان و دولت‌های کوچک خراسان، جنبش فکری تازه‌ای که در ترویج آثار پارسی پیدا شده بود نیز ضعیف گردید. دولت سامانی میانه دو دولت ترک «ایلک خانی» سمرقند و «غزنویه» زابلستان قسمت شد. دولت غزنوی فارسی‌تر از اولی بود، اما محمود غزنوی شخصاً مردی متعصب کرامی‌مذهب و

بی‌علاقه به احیای آثار باستان بود. او با این خیالات آشنایی نداشت. این دو دولت با هم اتحاد کردند و سامانیان را برانداختند... در آغاز، دیوان غزنویان به فارسی تحریر می‌شد، ولی بار دیگر دیوان را به عربی برگردانیدند... تواریخی که در این دوره نوشته شد، به عربی بود. نثر فنی عرب تازه در خراسان هم سرایت کرده بود.

ص ۷۸

به نظر می‌رسد اگر آتشی که در قرن سوم برای گرم کردن بازار زبان فارسی در خراسان روشن شده بود خاموش نمی‌گشت، کتب ابوعلی سینا، محمد زکریا، ابوریحان و سایر دانشمندان ایرانی در سنوات بعد همه به فارسی نوشته می‌شد؛ چنانکه رشته نگارش کتب نثر فارسی پاره نشد و کتبی مانند تاریخ بیهقی، گردیزی، تاریخ سیستان و قابوسنامه و... باز هم به فارسی نوشته شد. اما تشویق و ترغیبی در کار نبود و جنبش مذکور طبیعی و به اصطلاح ملی بوده است، نه مانند عهد پیش، درباری و عمدی و برای پیشرفت مقصودی خاص. ص ۷۹

ترقی فارسی از لحاظ تاریخ‌نویسی در عهد مغول

در عهد خوارزمیان کار فارسی‌نویسی بالا گرفت، تا فتنه مغول پیدا شد. در این فتنه، خراسان به کلی محو شد و آثار آن قوم، چه عربی و چه فارسی به باد فنا رف؛ لیکن بعد از استقرار کار مغول - خاصه پس از انقراض دولت عرب و سقوط دربار بغداد - کار عربی در ایران سست شد. هرچند کار ادب سست شد و فارسی و عربی هر دو به حال ناتوانی افتادند، اما نظر به بی‌مایگی زبان مغول و خط اوغوری، زبان فارسی که زبان وزرای عصر و مستوفیان بود، ناچار جای خود را

باز کرد. در این عصر بار دیگر حرکتی مانند حرکت عصر سامانیان در دربار مراغه و سلطانیه پدید آمد. ص ۸۰

گفتار پنجم - نثر فارسی از نظر تطور حرفی و لغوی

هر چه ملل و اقوام بیشتر متمدن شوند لغات‌شان بیشتر پیش می‌رود و دست می‌خورد. برای آنکه اعمال، زیادتر در نتیجه تمدن توزیع شده و افکار زیادتر روشن گشته و وسعت پذیرفته، ناچارند برای افکار مختلف خود تغییرات مختلف بجویند و برای هر فکر جدیدی تعبیری که دلالت خاص داشته باشد اختراع کنند و بسازند. ثروت هر لغتی از حیث الفاظ و تعبیرات زیاد دلیل بر حالت پیشرفت آن لغت و پیشرفت تمدن صاحبان آن لغت است. ص ۸۵

سهل‌المخرج بودن یعنی حروف و ترکیبات آن با نهاد و طبیعت زبان راست آید. در نهاد زبان فارسی حروف ح، ص، ض، ط، ظ، ع و ف موجود نیست. اگر لغتی دارای یکی از این حروف باشد با نهاد زبان فارسی مناسب نیست؛ همچنین تشدید در زبان فارسی نهادی نیست. در لغت قدیم فارسی حروف مشدد بسیار محدود است و آن که هست نیز غالباً به تخفیف تلفظ می‌شود؛ چون: بره، کره، دره، اره که همه این‌ها را به تخفیف در اشعار قدما می‌یابیم. خود ما هم غالباً آن‌ها را مخفف می‌گوییم و حتی لغات عربی را هم که تشدید دارد به تخفیف در اشعار ذکر می‌کنیم؛ چون نیت، هدیه، رعیت و غیره که در تلفظ هم بعضی از آن‌ها مانند هدیه و گرت به معنی دفعه در لفظ

مردم خراسان به تخفیف گفته می‌شود. پس اگر لغتی تازه که بخواهد داخل زبان شود یا از قدیم در زبان داخل شده باشد دارای این معایب بوده و حروف ثقیله یا شدی در آن باشد، زبان آن را دور می‌اندازد و نمی‌پذیرد یا حروف آن را تغییر داده و تشدید آن را به تخفیف بدل می‌سازد، چنانکه گفته آمد.

ص ۸۹

لغات «دوربین - ذره‌بین - عکس - توپ - تفنگ - فشنگ - طپانچه - ششلول - هفت تیر - ارسی - نیم‌تنه - دستمال گردن - بخاری - پیچ - چراغ برق - سیم» و غیره که از یک جهت یا از تمام جهات تناسب داشت، به جای لغات اصلی که از فرنگ آمده بود نشست و از میان نرفت. این است خلاصه تناسب لغوی که از شر تطور به همان تناسبی که دارد محفوظ می‌ماند. پس یکی از عوامل ایجاد سبک‌های مختلف در شعر و نثر، ناموس تطور

است. ص ۸۹

عمل دیگر، انقلابات سیاسی، دینی، روابط تجاری، علمی و ادبی با ملل بیگانه است؛ چنانکه انقلاب سیاسی اسلامی و تأثیر دین، یک‌دسته لغت تازه را وارد زبان فارسی گردانید، نیز یک‌دسته لغت فارسی، رومی، هندی و حبشی در نتیجه انقلابات سیاسی و روابط تجاری وارد زبان عرب شد. همچنین انقلاب مغول با زبان فارسی همین کار را کرد. امروز صدها لغت مغولی و ترکی در زبان ما موجود است که مردم عامه آن‌ها را با زبان مادری خود فرق نمی‌گذارند. همچنین در سواحل خلیج فارسی و دریای مازندران و مرزهای توران و قفقاز و غیره لغات بازرگانی و کشتیرانی بیگانه را در میانه

لغات فارسی زیاد می‌بینیم، از قبیل «حفیظ» نام تجارتخانه یا اطاق بازرگانی که از لغت «أفیس» انگلیسی در بنادر جنوب گرفته شده است. یا لغت «ملوان» که کشتی‌رانان جنوب لغت «ملاح» را به «ملاحون» جمع بسته و سپس آن را به تخفیف «ملاون» کرده و بعد «ملوان» شده است. چنانکه لغت «ناخدا» فارسی را اعراب در قرن سوم و چهارم هجری گرفته و آن را بر «نواخذ» جمع بسته بودند و «انگر» یونانی را اعراب «الانجر» نام دادند و به فارسی «لنگر» شد و «رهبان» را که به فارسی رانده کشتی است اعراب «ربان» می‌گفتند.

تأثیر ادبیات نیز از زبانی به زبان‌های دیگر پوشیده و پنهان نیست. تأثیری که ادبیات فارسی در عرب و عربی در فارسی و این هر دو در قرون وسطی در ادبیات اروپا بخشیده است، پیدا و آشکار می‌باشد. اگر مقاومت شدید اهل فضل نمی‌بود امروز لغات فرانسه نیز در ادبیات ما به حد وافر دیده می‌شد. صص ۹۷ و ۹۸

وسیله حفظ زبان از تطاول زبان‌های بیگانه متعدد است. مهم‌تر از همه میهن‌دوستی و دانش‌گستری از قبیل تدارک صرف و نحو کامل، آسان و بی‌غلط نوشتن فرهنگ مضبوط، داشتن ادبیات نظم و نثر، ایجاد فرهنگستان معتدل و پرورش ادبا و شعرای بزرگ و استادان زبان و نشر کتب مختلف است. بدین وسایل می‌توان از فساد زبان به وسیله عمل طبیعت تا حدی ممانعت کرد و نگذاشت که صورت زبان و استخوان‌بندی آن دست بخورد. وقتی که این مقصود به عمل آمد، از ورود لغات تازه که مورد حاجت جامعه است بیمی و اندیشه‌ای نخواهد بود. هر چه بگذرد بر ذخایر و فسحت زبان افزوده

خواهد شد؛ خاصه که قاعده‌ای از برای تصرف کردن و بومی ساختن لغات تازه‌وارد در دست باشد. ص ۹۹

گفتار ششم - فارسی بعد از اسلام

در تمام مدت [امارت اعراب بر ایران] زبان ملی ایران زبان قدیم بود. هر ایالتی به لهجه خود سخن گفتندی و زبان علمی نیز در مغرب و جنوب ایران زبان پهلوی و در مشرق و نیمروز، زبان دری بوده است. لیکن زبان و خط پهلوی باعثی بر تحصیل آن نبود. به موبدان زردشتی اختصاص داشت. اگر کسی چیزی می‌خواند به زبان عربی بود. از طرف دیگر خط سغدی و زبان‌های شرقی هم طالب و خواننده نداشت و امرای عرب از آن حمایت نمی‌کردند. مع‌ذلک بی‌شبهه زبان عمومی و ادبیات عمومی از قبیل سرودها و شعرها و افسانه‌ها و مثل‌ها هم به فارسی بوده است. اطلاع داریم که امرای ایرانی مسلمان، غالباً به فارسی صحبت می‌کرده‌اند، بلکه امرای عرب و گاهی خود خلفای بنی‌العباس نیز به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند و آن زبان را می‌دانسته‌اند. صص ۱۰۳ و ۱۰۴

ابوالفرج در کتاب الاغانی گوید: «روزی که یزید بن مفرغ شاعر عرب را در بصره به امر عبیدالله زیاد آزار می‌دادند و وی را در کوچه و بازار می‌گردانیدند. گروهی کودکان از دنبال او دویده می‌گفتند این شیست؟ این

شیست؟» (یعنی این چیست)... و ابن مفرغ شعری به فارسی گفته، در پاسخ آنان می‌خواند:

آبست و نبیذ است

عصارات زیب است

سمیه روی سید است

این معنی در شهر بصره که شهری اسلامی و بنای آن نیز به دست اعراب روی داده بود اتفاق افتاده است و در آن شهر می‌بینیم که کودکان به زبان پارسی سخن می‌گفته‌اند و شاعری عرب نیز به زبان فارسی شعر می‌سروده است. ص ۱۰۴

آموختن زبان عربی در قرن سوم و چهارم و پنجم آغاز شد و در قرن ششم روی به ضعف گذاشت و بار دیگر به همت خواجه نظام‌الملک وزیر سلاجقه و از برکت ایجاد مدرسه‌های زیاد در ایران قوت گرفت، ولی در عصر خوارزمیان و مغولان تا عهد صفویه روی به فتور نهاد. در آن عهد اصلاحاتی شد تا در دوره قاجاریه باز قوت گرفت و در مشروطه ایران روی به ضعف نهاد. اینک در یک حال بدی واقع است و اگر از آن حمایت نشود، در برابر زبان‌های مغربی مضمحل خواهد شد!

پاورقی: در قرن ششم از یک طرف زبان تازی و صنایع و تکلفات نویسندگان قرن چهارم و پنجم عرب در میان اهل فضل و اصحاب بلاغت و براءت شیوعی یافته بود اما از سوی دیگر مردمان خراسان را به مطالعه کتب تازی رغبتی نمانده بود. ابوالمعالی نصرالله در دیباچه کلیله (ص ۲۳) گوید:

«این کتاب را پس از ترجمهٔ پسر مقفع و نظم رودکی ترجمه‌ها کرده‌اند. هر کس در میدان بیان برانندهٔ مجال خویش قدمی گذارده، لیکن می‌نماید که مراد ایشان تقریر سمر و تحریر حکایت بوده است. نه تفهیم حکمت و ایضاح موعظت، چه سخن نیکو و متین مهجور مانده بود و مثلاً خود، تمام مدرّوس شده بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و کشف اشارات آن اشباعی رود و آن را به آیات و اخبار و ایات و امثال مؤکد گردانیده شود تا این کتاب را که مردهٔ چند هزار ساله است احیائی باشد و مردم از فواید آن محروم نمانند». صص

۱۰۴ و ۱۰۵

جنبش سیاسی

آل لیث دنیا را در چشم بغداد تیره و تار ساختند؛ بغداد آل سامان را بر ضد آنان برانگیخت و آل سامان نیز چندی نگذشت که به‌همان درجه و پایه از قدرت رسیدند. جنبش سیاسی ایرانیان از اینجا یعنی از قرن سوم به بعد آغاز گردید. درواقع پس از مرگ المعتصم بالله (۲۱۸ - ۲۲۷هـ) سیاست کار خلافت از کشتن خلفا و دسیسه‌های درباری و گردن‌کشی بندگان ترک و فرغانی و خلع خلفا یکی پس از دیگری، آشکار شد. همین علل که معلول علت‌های پیشین بود، موجب قوت گرفتن آل لیث (اواسط قرن سوم) و آل سامان (نیمه دوم همان قرن) گردید. ظهور یعقوب پسر لیث سرسلسلهٔ خاندان لیث - بنا به تصریح تاریخ سیستان - جنبش عملی و ادبی زبان فارسی (دری) را سبب گردید.

پاورقی: باید دانست که ظهور خارجیان سیستان به‌ریاست حمزه‌بن آذرک که مردی ایرانی است مقدمهٔ حرکت و جنبش سیاسی نژاد ایرانی بر ضد نژاد عرب است (رک. تاریخ سیستان).

این خانواده در قدیم به آل لیث و لیثیان معروف بوده‌اند و بعد از انقراض آنان، ارباب تاریخ بدانان صفاریان نام نهادند و حق آن است که ما نیز آنان را لیثیان بنامیم. ص ۱۰۶

گفتار هشتم - تأثیر زبان‌ها در یکدیگر

در چند قرن اختلاط عربی با فارسی، زیانی به زبان ما وارد نیامد، بلکه بر وسعت زبان افزود. ادبیاتی پیدا شد که با اسلوب و لغات محدود پهلوی و دری ویژه و خالص قدیم، نظیر آن ممکن نبود به‌وجود آید، چنانکه بهترین آثار ادبی قدیم از قبیل «کارنامک» یا اوراق «تورفان مانویان» یا «یادگار زریران» یا «درخت آسوریک» یا «اندرزهای آذرباد» و غیره که علی‌التحقیق از نظر فصاحت و بلاغت و اهمیتی که در میان قوم داشته، باقی مانده و از میان نرفته‌اند، در ترازوی ذوق و صنعت و لطف و حال و مفهوم و وسعت معنی، پارسنگ کلیل و دمنه یا بوستان سعدی هم نمی‌توانند شد. چنانکه سرودهای اوستا نیز با آن لطف و روحانیت، دارای وسعت معنی و صنایع شاهنامه یا مثنوی مولوی یا منطق‌الطیر عطار نبود. هرچند نمی‌توانیم مدعی شویم که ما آن سخنان را می‌فهمیم و از ذوق و لطف شعری آن‌ها آگاه توانیم بود، اما از نارسایی کتب پهلوی که مظهر اوستا است، از کوتاهی معانی ظاهری و تخیلات، کمی تشبیهات و صنایع و محدود بودن لغات و الفاظ آن‌ها، لااقل این حقیقت بیرون می‌آید که زبان دری از امتزاج با تازی، نقصان نیافته و شعر

فارسی نیز که از اسلوب هجایی به اسلوب تقطیعی و ضربی ترقی کرده، کامل تر و عالی تر و لطیف تر شده است. ص ۱۱۵

تأثیر زبان فارسی در زبان تازی

همه معتقدند که عرب از زبان فارسی بیشتر لغت گرفته است تا از سایر ملل. از همین راه است که ائمه لغت عرب هرگاه در اصل لغتی از لغات غیر عربی تردید کنند که از کجا است، آن را از لغات فارسی دانند و فارسی شمارند، زیرا عرب بیشتر در زیر حکومت ایران قرار داشته است. دیری مراکز بزرگ عرب که یمن و بحرین و حیره و حجاز باشد، در تملک ایرانیان بوده است. از عهد هخامنشی تا عهد یزدگرد، مدت هزار و دویست سال این ملت بستگی سیاسی و تجاری با ایران داشته و با هند نیز به توسط کشتی نوردان ایرانی و ایرانیان مربوط بوده است. نفوذ ادبی ایران را باید مربوط به این ادوار دور و دراز دانست. بسیاری از لغات فارسی در این مدت از ایران به عرب سرایت کرده است، مانند لغت «ورد» که نام گل سرخ است و در زبان پهلوی نیز آن را «گل» گویند. معلوم می شود که عرب این لغت را پیش از عهد ساسانیان از ایران اخذ کرده است، چه اصل لغت «گل» همان «ورد» اوستایی است، مانند «سال» که در اصل «سرده» و «سرد» بوده است و «دین» و «میزاب» و «غنا» و «جناح» و «جنحه» و «هاروت» و «ماروت» و «زنجبیل» و «فیل» و بسیاری لغات دیگر که بعضی در قرآن نیز آمده، همه مأخوذ از فارسی قبل از اسلام است. صص ۱۱۶ و ۱۱۷

تأثیر زبان تازی در فارسی

انقلاب دینی و سیاسی و ادبی اسلامی چیزی نبود که ملتی با همه نیرومندی و تمدن بتواند از زیر بار آن شانه خالی کند.

مردم ایران بسیار قوی و دانشمند و خوش‌بنیه بودند که باز توانستند گلیم خود را از این سیل دمان که دنیا را یکباره با قوتی عظیم فراگرفت درست بیرون بیاورند، و مانند مردم دیگر از قبیل قبطیان، نبطیان، رومیان سوریه، آرامیان و سریانیان یکباره در معدۀ ادبیات عرب هضم نشدند و از بین نرفتند.

نفوذ ادبی عرب با همان قوتی که به مصر و سوریه متوجه گردیده بود به ایران هم توجه کرد، ولی ایرانیان در پذیرایی این مهمان ناخوانده و پراشتها خونسردی غریبی از خود بروز دادند، ناموس سیاسی و ادبی خود را از دستبرد وی تا حدی صیانت کردند!

دوره نفوذ عربی در فارسی را باید به چهار دوره قسمت کرد:

۱- از قرن اول تا قرن پنجم.

۲- از قرن پنجم تا قرن هفتم.

۳- از قرن هفتم تا قرن دوازدهم.

۴- از قرن دوازدهم تا امروز.

از مجموع این چهار دوره شش سبک به وجود آمد. ص ۱۱۸

بنابراین نثر فارسی قرن سوم و چهارم و پنجم نیز ساده و بی‌پیرایه و خالی از موازنه و اسجاع می‌باشد. در نثر پهلوی و نثر عرب قبل از این زمان، اثر فن و صنعت نبوده است که ایرانیان از آن تقلید نمایند. از قرن پنجم به بعد درست یک قرن بعد از آنکه نثر عربی مصنوع شد، این صنایع در نثر دری نیز تأثیر بخشید و رایج گردید. کار تفنن ایرانیان در تقلید از نثر عربی به جایی رسید که آب و رونق و بها و لطف نثر به کلی از میان رفت. گذشته از لغات و امثال و اشعار عربی و فارسی که به عنوان زینت، جای به جای داخل کردند و بر طول کلام افزودند، مفاهیم عربی و طرز فکر و بیان و اصطلاح عرب هم مزید گردید. نظم و نثری عجیب و بی‌بنیاد به وجود آمد که در موقع خود نمونه‌های آن را ذکر خواهیم کرد. ص ۱۲۵

گفتار نهم - نثر فارسی

نثر فارسی را به چهار دوره باید قسمت کرد. این قسمت از لحاظ تفاوت‌های آشکاری است که در سبک نثر هر دوره از این ادوار پیدا آمده، آن را از سلف خود امتیاز بخشیده و نسبت به خلف خود نیز از همین لحاظ ممتاز گردیده است. جای خوشوقتی است که نمونه‌هایی از هر دوره، امروز پیش روی ما موجود می‌باشد و می‌توانیم قضاوتی هر چند ناتمام، اما باز دارای مبدأ و مأخذ بنماییم. ص ۱۲۹

دوره اول:

این دوره از آغاز تشکیل دولت‌های مستقل ایرانی است. مبدأ واقعی آن از زمانی است که اولین کتاب نثر فارسی تألیف آن زمان به دست ما رسیده که زمان نوح بن منصور سامانی یعنی اواخر نیمه اول قرن چهارم هجری باشد.

از کتاب‌های این دوره می‌توان از «کیمیای سعادت» و «تاریخ طبری» نام برد. مبدأ واقعی این دوره از نیمه اول قرن چهارم هجری آغاز می‌شود، یعنی از سال ۳۴۶ هجری که شاهنامه ابو منصور عبدالرزاق سپهسالار طوس به دست ابو منصور المعمری وزیر او به رشته تحریر کشیده شده است. مقدمه آن کتاب، امروز در دست است. صص ۱۳۰ و ۱۳۲

دوره دوم:

این دوره از طلوع کلیله و دمنه یعنی از اواسط قرن ششم هجری آغاز می‌شود، و به زودی تغییرهای عمده در آن سبک راه یافته و مبدل به شیوه نثر فنی می‌گردد. تاریخ بیهقی را باید به کلی علیحده از کتب مخصوص بین‌بین شمرد، زیرا متأسفانه در شیوه خود متفرد و نظیرش نایاب است. گویا در همان عصر نیز از تقلید آن خودداری می‌شده و به نثر فنی زیاده‌تر توجه نشان می‌داده‌اند.

این دوره تا قرن هفتم و هشتم پیش می‌رود و تکامل و تطور منظم و آشکاری را به ما نشان می‌دهد. در آن واحد دو سبک و طریقه در عرض هم

نمو می‌کنند؛ یکی نثر مرسل و ساده که دارای مترادفات و موازنه است و دیگر، نثر مسجع و فنی مطلق که علاوه بر مترادفات و موازنات زیاد، دارای سجع‌های فراوان است. غلبه با سبک اول است و عمدهٔ منثورات خوب این دوره از سجع‌های متوالی، تکلفات فنی و التزام به صنایع لفظیه خالی است. این حالت تا اواخر قرن هفتم دوام دارد و گلستان سعدی کامل‌ترین نمونهٔ این شیوه است. از آن تاریخ به بعد نثر مسجع و متکلف غلبه پیدا می‌کند و طریقهٔ مذکور، معکوس می‌شود. قدیمی‌ترین نمونهٔ این شیوه یعنی نثر متکلفانه و مسجع و مصنوع، مقامات حمیدی و نفثه‌المصدر زیدری و کامل‌ترین نمونهٔ آن تاریخ و صاف می‌باشد. کتب متصوفه نیز از یادگارهای این عصر است که مهم‌ترین آن‌ها کشف‌المحجوب و اسرارالتوحید و تذکره‌الاولیا است. صص ۱۳۲ و ۱۳۳

دوره سوم:

این دوره، دورهٔ سجع و قافیه و عصر تکلف و تصنع و زمانهٔ فساد نثر فارسی است. دبیران ایرانی از خود اعراب هم در استعمال کلمات عربی و لغات غریبه و تفنن‌های لاطایل، اطناب‌های ممل، قافیه‌پردازی و فضل‌فروشی پیش می‌افتند و مأموم بر امام سبقت می‌جوید. در این دوره نیز مانند عصر پیشین، نثر مسجع و مصنوع با نثرهای ساده و مطبوع هر دو در عرض هم موجودند. کتب فصیح و بلیغ و زیبایی که به ندرت سجع و قافیه را رعایت کرده‌اند در تمام این مدت نوشته شده و وجود داشته است؛ اما غلبه با نثر

متکلفانه و مسجع است. این سبک از قرن هشتم تا قرن سیزدهم هجری در ایران، ترکستان، هند و عثمانی دایر و رایج بوده و مراسلات درباری، واقعه‌نگاری و تواریخ عمده به این شیوه نوشته می‌شده است. نمونه کامل این سبک، تاریخ تیمور موسوم به «ظفرنامه» تألیف شرف‌الدین علی یزدی و «تاریخ شاه عباس دوم» تألیف میرزا طاهر وحید تبریزی و «دره نادره» و «جهانگشا»ی میرزا مهدی خان منشی نادر و «گیتی‌گشا»ی میرزا صادق نامی و «حدایق الجنان» عبدالرزاق دنبلی است.

دوره چهارم:

این دوره زمان بازگشت ادبی است. نظم و نثر در این دوره به جهاتی تغییر پیدا می‌کند. نثر دیرتر از نظم مورد اصلاح قرار می‌گیرد. در این دوره است که سبک‌های مختلف در نثر به وجود می‌آید و لغت‌های ساختگی فارسی پیدا می‌شود. نوشتن نثر به فارسی خالص در هند و ایران معمول می‌گردد. ابتدای این دوره، قرن دوازدهم هجری است و قوت گرفتن آن از اواخر این قرن است. در این عصر است که پیروی از گلستان سعدی به وسیله قائم مقام فراهانی رواج یافت. پس از او تقلید از بیهقی و طبری و نثر دوره دوم شروع گردید. بالاخره پس از اختلاط شرقیان با مردم مغرب و نشر جراید و روزنامه‌ها، سبک ساده‌نویسی و دور انداختن مترادفات و موازنات و سجع‌های مکرر رواج گرفت. در آخر این قرن شیوه نثر به کلی تغییر کرد. امروز که نیمه قرن چهاردهم هجری است دیگر از نثر مصنوع، اثری باقی

نیست. سبک خاص و شیوه تازه‌ای از نثر به وجود آمده است که هر چند قدری سست و خام و احیاناً بی‌مزه است، اما آینده خوبی را نوید می‌دهد. معروف‌ترین نویسندگان این عصر ابوالفضل دکنی، شیخ فیضی دکنی، شیخ محمدعلی حزین، میرزا مهدی [منشی نادر] و میرزا صادق [وقایع‌نگار زندیه]، عبدالرزاق دنبلی، نشاط، قائم‌مقام، سپهر، هدایت، ملک‌خان، طالب‌اوف، آخوند‌اوف، میرزا آقاخان کرمانی، فرهاد میرزا، اعتمادالدوله، اعتضادالسلطنه، میرزا علی محمد پرورش، عبدالوهاب قزوینی، فروغی و مجیرالدوله هستند. صص ۱۳۳ و ۱۳۴

بدبختی بزرگ که در فنا کردن کتب پارسی و عربی پیش آمد، فتنه مغول و افغان و از آن‌ها بدتر تعصب خشک شیعه و سنی بود. می‌توان گفت هرچه از شر تاتار محفوظ ماند، در آتش تعصب شیعه و سنی سوخت و از میان رفت. ص ۱۳۸

تفاوت نثر پهلوی و نثر دری در جزئیات و با مثال‌های متعدد پیرامون تحول افعال در هر دوره، با تشریح صرف و نحو هر کدام، از صفحه ۱۴۱ الی ۲۱۳ در ۷۴ صفحه به‌طور مفصل آورده شده است. [به اصل کتاب مراجعه شود].

گفتار دهم - تفاوت نثر پهلوی و نثر دری

زبان شیرین پارسی که امروز بدان سخن می‌گوییم، یکی از چند لهجه یا شاخه قدیمی است که در ایران زمین از بین‌النهرین و کنار اروندرود (دجله) تا کاشغر، مرز تبت، پنجاب، هند و قفقاز بدان سخن می‌گفته‌اند. این کشور فراخ که آن را «ایران‌شهر» می‌نامیده‌اند، جایگاه پدران آریایی ما بوده است. این مردم چون از سرزمین اصلی خود (که نام آن به زبان زرتشت پیغمبر «ایریان وئیجه» برده شده است) نوبت به نوبت و دسته به دسته به تدریج وارد این سرزمین شده‌اند. آن‌ها دارای لهجه‌های گوناگون بوده‌اند و مثل امروز که مردم هر روستایی به لهجه‌ای سخن می‌گویند، آن روزگار نیز هر گروه و عشیره‌ای به زبان آریایی اما به لهجه مخصوص خود گپ می‌زدند. مشهورترین آن زبان‌ها یا لهجه‌ها همان‌هایی هستند که آثار باستانی فارسی را با آن‌ها نوشته‌اند و آن، سه شاخه یا زبان است:

۱ - اوستایی یا زند که کتاب زردشت با آن زبان نوشته شده است و با زبان سنسکریت خویشی نزدیکی دارند.

۲ - فارسی قدیم که کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی با آن زبان بر سنگ‌ها کنده شده است.

۳ - پهلوی که زبان دوره پادشاهان اشکانی و شاهنشاهان ساسانی بوده است. آن نیز به دو لهجه تقسیم شده است: یکی پهلوی شمالی و شرقی و دیگری پهلوی جنوبی و جنوب غربی.

سواى این لهجه‌ها باز هم شاخه‌ها و لهجه‌هاى ديگر از قبيل سغدى، سكرى، خوارزمى، طبرى، هراتى، آذرى، فارسى، كردى و غيره بوده است. زبانى كه بعد از اسلام، كتب نظم و نثر فارسى بدان زبان نوشته شد و هنوز هم به همان زبان سخن مى‌گوئيم، زبان فارسى معروف به زبان درى است. هنوز يقين نداريم كه اين زبان جزء کدام يك از شاخه‌ها يا لهجه‌هاى قديم بوده است. صص ۲۱۵ و ۲۱۶

بعد از اسلام، مردم بخارا و سمرقند كتاب‌هاى نثر و نظم را به زبان درى نوشته‌اند. شعراى خراسان هم بدان زبان شعر گفته‌اند. به تدريج اين زبان از خراسان به ساير ايران سرايت كرد. مى‌توانيم عقیده اخير را با دو عقیده قبل از آن يکى شمرده و موقن شويم كه زبان درى همان زبان مردم بلخ و بخارا است. درواقع زبان سغدى و زبان اهالى بلخ و بخارا و خراسان و زبان مانى، همه يکى است و آن اصل زبان درى است.

در زمان ساسانيان كتب ادبى، اخلاقى و دينى را به زبان پهلوى جنوبى مى‌نوشته‌اند. اين زبان تا قرن پنجم و ششم هم در ايران نزد موبدان و دانشمندان ايرانى رواج داشته و كتاب‌هاى با آن زبان نوشته مى‌شده است. كتيبه‌ها و سكه‌هاى نيز به زبان پهلوى نوشته مى‌شده و رايج بوده است. چون ايرانيان مسلمان خط اسلامى را انتخاب كردند و زبان درى را برگزيدند، رفته‌رفته خط و زبان پهلوى در ايران منسوخ گرديد، خط اسلامى كه كوفى و نسخ و ثلث و غيره باشد، جاى آن را گرفت و لهجه درى بر لهجه پهلوى غلبه كرد. ص ۲۱۶

گفتار یازدهم - سبک‌های گوناگون نثر دری

طبقه‌بندی نثر دری

نثر فارسی دری بعد از اسلام از لحاظ سبک و شیوه انشاء به‌طور کلی به شش طبقه منقسم می‌شود:

- ۱ - دوره سامانی (۳۰۰ - ۴۵۰ هجری)
- ۲ - دوره غزنوی و سلجوقی اول (۴۵۰ - ۵۵۰ هجری)
- ۳ - دوره سلجوقی دوم و خوارزمشاهیان - نثر فنی (۵۵۰ الی ۶۰۰ هجری).

۴ - دوره سبک عراقی و نثر صنعتی (۶۰۰ - ۱۲۰۰ هجری).

۵ - دوره بازگشت ادبی (۱۲۰۰ - ۱۳۰۰ هجری).

۶ - دوره ساده‌نویسی (۱۳۰۰) تا امروز.

خلاصه اختصاصات هر دوره و نمونه کتب هر عصر:

۱ - در دوره سامانی نثر فارسی ساده، موجز، بی‌صنعت و مرسل بود. لغات فارسی بر لغات عربی می‌چربید. نمونه کامل آن تاریخ بلعمی و حدودالعالم است.

۲ - دوره غزنوی و سلجوقی اول، نثر عربی در نثر فارسی اثر کرد. جمله‌ها طولانی شد. لغات عربی رو به زیادی گذاشت. نمونه آن تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه است. در دوره سلجوقی دوم و خوارزمیان موازنه، سجع،

تکلفات و صنایع بدیعه در نثر زیاد شد. نمونه آن مقامات حمیدی و مرزبان‌نامه است.

۴ - در دوره صنعتی، تکلفات بدیعی زیادتر گردید. لغات عربی مشکل و اصطلاحات علمی نیز افزونی گرفت و نثر را مشکل و فهم آن را دشوار ساخت. نمونه نفقه‌المصدور زیدری، التوسل الی الترسل بهاء‌الدین، نثر لباب‌الالباب، جوامع‌الحکایات عوفی، تاریخ یمینی ترجمه جرفادقانی، جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف تألیف ادیب‌الله است.

۵ - در دوره بازگشت ادبی، تقلید از نثر زیبای گلستان سعدی، نثر خوارزمی و نثر تاریخ بیهقی رواج گرفت. نمونه آن منشآت قائم مقام، نشاط، ناسخ التواریخ سپهر، مؤلفات هدایت و نامه دانشوران است.

۶ - در دوره ساده‌نویسی، نثر ساده و فصیح رواج گرفت. نمونه آن رساله‌های ملکم، ترجمه حاج بابای اصفهانی، کتاب احمد طالبوف، کتاب ابراهیم بیگ، افسانه‌های کنت، سه تفنگدار ترجمه محمدطاهر میرزا و سایر کتب این دوره است که مقالات جراید مهم فارسی از آن جمله است. صص ۲۱۷ و ۲۱۸

گفتار دوازدهم - دوره سامانی

با تأکید و ابرامی که سامانیان در زنده کردن آداب و فرهنگ ایران داشته‌اند نمی‌توان باور کرد که در آن عصر تنها تاریخ و تفسیر طبری و

شاهنامه و گرشاسب‌نامه به پارسی تألیف شده باشد. پس ناچار باید چنین فرض کنیم که در سایر علوم و فنون و رشته‌های ادبی و دینی نیز کتبی داشته‌اند؛ چنانکه می‌بینیم مؤلفان عربی آن دوره مانند ابوزید بلخی و شهید بلخی شاعر و سایر ادبا و شعرای معاصر سامانیان همه به تازی صاحب تألیفات متعدد بوده‌اند. با تشویقی که از طرف امرای خراسان به عمل می‌آمده است کتب فارسی نیز در حد خود بایستی بیش از این باشد که اکنون در دست است. بدون شک مانند دواوین و آثار دیگر از میان رفته است و آنچه باقی است ما در این فصل بدانها اشاره خواهیم کرد. مقدم بر همه نثری است که از ابو منصور المعمری در دست داریم و آن مقدمه شاهنامه است. صص ۲۱۹ و ۲۲۰

پس از دوره فتوحات و استقرار دولت عرب در ایران و شوق شدید مردم به اطلاع از علوم، فنون، اخبار و تواریخ ملل تابعه و اقوام مجاوره، یکی از ایرانیان بسیار معروف بین اهل فضل و ادب یعنی عبدالله بن المقفع در حدود سنه ۱۴۲ کتابی را در تاریخ پادشاهان ایران که «خدای‌نامه» نام داشته از پهلوی به عربی ترجمه کرد. این ترجمه ابن المقفع که بدبختانه از میان رفته است، نزد قدمای مؤلفین عرب نیز همچنان معروف بوده است به خداینامه یا سیرالملوک که ترجمه تحت‌اللفظی آن است. ص ۲۲۰

مقارن همان زمان‌ها که بعضی ایرانیان متعرب از بغداد و عراق ترتیب این سیرالملوک‌های متنوعه متکثره را به زبان عربی برای مطالعه عربی‌زبانان

می‌داده‌اند، در خود ایران نیز ایرانیان به همان نهج و طرز و ترتیب در صدد جمع‌آوری اخبار ملوک گذشته ایران برآمدند. آنان مجموعه‌های مختلف به زبان فارسی برای مطالعه خود ایرانیان فارسی زبان به اسم شاهنامه که اغلب به نثر و گاهی نیز به نظم بوده جمع و تلفیق می‌نموده‌اند. اسامی بعضی از این نوع شاهنامه‌ها در مؤلفات متقدمین بالصراحه، به اسم و رسم مذکور است؛ از قبیل شاهنامه نثر ابوالمؤید بلخی که ذکر آن صریحاً به همین عنوان «شاهنامه ابوالمؤید بلخی» در مقدمه قابوسنامه و مقدمه ترجمه تاریخ طبری آمده است. مقدمه شاهنامه از جمله نثرهایی است که از عربی ترجمه نشده و در اصل به پارسی دری تحریر یافته است. از این رو دارای خصایص ذیل می‌باشد: فارسی آن بر تازی غلبه دارد، صدی یک تا دو لغت تازی بیش (سواى نام‌ها) در آن نیست و مابقی فارسی خالص است. نیز طوری هم نیست که معلوم شود [محرر] قصدی خاص در این شیوه داشته است. لغات فارسی آن، همه از لغات روان و ساده دری است؛ از آن قبیل لغاتی است که فردوسی نیز در شاهنامه آورده است. شکی نیست که باقی کتاب یعنی شاهنامه منثور ابو منصورى نیز بر همان منوال بوده است. این سادگی و فراوانی لغات پارسی و اندکی لغات تازی، طبعاً در گوینده طوسی که شاهنامه را از روی متن منثور مذکور به نظم می‌آورده است اثر بخشیده و شاهنامه را به سبک شیوه مشهور در آورده است. یکی از خصایص آن، این است که صدی یک الی دو و در بعضی جای‌ها صدی چهار الی ده (سواى اسامی خاص) زیادتر عربی ندارد. باقی الفاظ فارسی است و اتفاقاً این روش در شعر قدیم تا قرن پنجم نیز دیده

می‌شود... خصوصیت دیگر مقدمه، خالی بودن از موازنه و مترادفات و سجع و دیگر صنایع است که در آن روزگار رسم نبوده است. ص ۲۲۱

کتابی که در دوره اول در علوم تألیف شده است بسیار نادر و از کبریت احمر کمیاب‌تر است. حال آنکه باوجود علاقمندی که مردم به کتب افسانه و اشعار و دواوین شعرا و تاریخ دارند، دیده می‌شود که از بسیاری از این قبیل کتب اثری باقی نمانده است؛ چون کتاب‌های ابوالمؤید بلخی، دیوان شاعرانی مانند رودکی، شهید ابوشکور بلخی، کتاب کليلة و دمنه منظوم رودکی، دیوان دقیقی و منجک (که در سفرنامه ناصر خسرو به تبریز این دو را قطران در دست داشته است) و نظایر این کتب. در فتنه‌های خراسان چون فتنه سلاجقه و غزان و خوارزمیان و بالاخره ترک‌تاز مغول، آن‌همه گنجینه‌ها از میان رفته است. ص ۲۳۰

مختصات این سبک: سبک دوره اول:

۱. ایجاز و اختصار.
۲. اسهال: توجه نکردن به سجع و موازنه.
۳. تکرار: خواه تکرار یک لفظ، خواه تکرار یک جمله و خواه تکرار یک فعل.
۴. کوتاهی جمله‌ها.
۵. کمی لغت تازی.
۶. استعمال قید ظرف: به جای «در» کلمه «اندر» متداول بوده. «اندرون» هم معمول بوده.

۷. استعمال «بر» استعلائی: قبل از افعال و بعد از اسامی مضاعف مانند «اندر» و «اندرون».

۸. آوردن افعال با پیشوندهای قدیم: مانند «فرا - فراز - باز - فرو - بر - اندر - همی - آو - ها - آ».

۹. به کار داشتن لغات فارسی کهنه از اسم و فعل که مربوط به زمان ایشان بوده است.

۱۰. آوردن «ایدون» به جای «چنین» و «ایذر» به جای «اینجا» و استعمال «حرب کردن» به جای جنگ کردن. طبری فقط یک نوبت لفظ «جنگ» استعمال کرده است.

۱۱. استعمال باء تأکید بر سر فعل ماضی و مصدر و صیغه‌های نفی که بعدها رو به نقصان گذارد.

۱۲. آوردن «او» و «وی» در مورد ضمیر مفرد غایب چه ذوی‌الارواح و چه غیر ذوی‌الارواح و آوردن «ایشان» در مورد جمع.

۱۳. آوردن جمع‌های عربی به صیغه‌های فارسی، مانند ملکان و عالمان و کاهنان و افزودن جمع فارسی بر جمع‌های عربی مثل ملوکان و عجایب‌ها.

۱۴. آوردن «آن» و «این» مانند حرف تعریف در غیر مورد اشاره یا اسم موصول.

۱۵. استعمال مصدر به جای مصدر مرخّم مثل « او را چیزی نتوانستند گفتن » که از قرن ششم به بعد به جای « گفتن »، « گفت » یعنی مصدر مرخّم معمول گردید.

۱۶. مطابقت دادن عدد و معدود در جمع، مثل « ده پسران » و « سه خواهران »

۱۷. استعمال « یکی » به جای « یک »، چون « یکی مرد » به جای یک مرد.

۱۸. استعمال « به سوی » هم به معنی امروز و هم به معنی « برای » و این معنی جز در اشعار قرن بعد، در نثر از بین رفته است.

۱۹. در بعضی نسخه‌های قدیمی طبری پساوند « تر » که علامت تفصیلی است در محل اضافه و غیر اضافه حذف می‌کند.

۲۰. التفات از مفرد غایب به متکلم وحده یا از جمع غایب به متکلم مع‌الغیر و آوردن ضمیر متصل « من » به جای ضمیر غایب. این شیوه در طبری و تاریخ سیستان و کارنامک اردشیر دیده شد.

۲۱ - در جمع بستن کلمات عربی یا فارسی اگر آخر آن‌ها الف باشد، تنها « الف و نون » جمع می‌افزاید و اگر کلمات مختوم به « الف و یاء » باشد یا « الف و نون ». مراد این است که به خلاف عقیده متأخرین، کلمات مختوم به الف در موقع جمع بستن به (یان) جمع بسته نمی‌شده است بلکه علامت جمع تنها (آن) بوده است و قاعده خاصی جز قاعده مرسوم در میان نبوده است. چنانکه لغاتی مانند (بنا) و (فنا) و (ترسا) و (ناسزا) و (دانا) و (کانا) و (بینا) که بعد از آنها حرف (یا) نبوده است، همه وقت در کتب دست نخورده قدیم به

(بنا آن) و فنا آن و ترسا آن و ... جمع بسته می شده، به خلاف کلمات (خدای) و (گدای) و (بی سروپای) و (سرای) و ... را که در اصل پهلوی و دری (یا) جزء کلمه بوده به خدایان و گدایان و بی سروپایان و نغمه سرایان جمع میبستند.

۲۲ - مردم را غالباً مفرد می شمردند.

۲۳ - کلمه «نیز» را به معنی دیگر به کار می بردند. مثال از تاریخ سیستان: «گفت با غلام هزار دینار دیگر فرا او ده... غلام گفت دینار نیز نماند اندر خزینه» (ص ۱۴۶)

۲۴ - پیشاوند (فرا) را بر سر اسامی و ضمائر، مثل حرف قید مکانی می آوردند. مانند «فراسر او رفت» و «فراگوش او سخن گفت» و «فرا اوده». تاریخ سیستان و تاریخ بیهقی این پیشاوند را زیاد استعمال می کنند. صص ۲۳۱ تا ۲۳۴

گفتار سیزدهم - دوره غزنوی و سلجوقی اول

اختلاط خراسانیان و عراقیان

از فتح ری و اصفهان به دست سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود در سنه ۴۲۰ هجری چیزی نگذشت، یعنی در همان نیمه اول قرن پنجم بود که مردم عراق به وسیله فتوحات طغرل و آلب ارسلان سلجوقی یکباره با مردم خراسان محصور شدند و لشکر خراسان تا بغداد و آذربایجان پیش رفت.

این انقلاب موجب آمیختگی ادبی و ارتباط علمی نیز گردید، چون می‌بینیم که از طرفی دیوان شعرای خراسان در آذربایجان به دست قطران شاعر رسیده و اشتباه‌های لغوی خود را که در دیوان منجیک و دقیقی داشت از ناصر خسرو می‌پرسیده، از طرف دیگر طبیعی است که کتب ادبی و تاریخی عربی تازه و آثار تازه‌ای از متصوفه نیز از بغداد و مغرب ایران به خراسان می‌رسیده است. به سبب فتوحات محمود در هندوستان و رفتن دانشمندان خراسان به آن نواحی، معلومات و اصطلاحات زیادی از علوم ادبی و هیئت و ریاضی و نجوم هند به خراسان آمده بود. این همه در آثار ابوریحان مشهود و مکشوف می‌باشد. تمدن آن عصر از نظایر این امر یعنی اتصالات و ارتباطات علمی سریع در نتیجه این قبیل انقلابات مکرر حکایت می‌نماید.

پس از فتوحات محمود و مسعود در عراق و بلافاصله گسترده شدن سپاهیان سلجوقی و امرا و وزرای آن دولت که همه خراسانی بودند، در عراق عجم و عراق عرب، آمیختگی و اختلاط خراسانی و عراقی و فرهنگ و ذوقیات این دو دسته از مردم با هم تغییر واضحی در نظم و نثر درمی‌آورد که تا آن روز خاص خراسان و مردم ماوراءالنهر بود پیدا آمد. آن را در شعر، «سبک سلجوقی» و در نثر «سبک ابو المعالی نصرالله منشی» باید نامید. صص ۲۳۷

و ۲۳۸

ابونصر مشکان و تاریخ بیهقی

ابونصر از فضلا و ادبای دیوان رسایل محمود غزنوی بود. این مرد در ادبیات تازی و پارسی استاد بود. سبک بیهقی به عین، تقلیدی است از سبک ابونصر مشکان، چنانکه میان منشآت ابونصر و شاگردش هیچگونه تفاوتی موجود نیست. این سبک نثر با نثر دوره اول متفاوت است. مختصات آن به قرار زیر است.

۱- اطناب.

۲- توصیف: در حقیقت باید گفت که سبک ابونصر و بیهقی حقیقی ترین سبک نثر است که از قید ترجمه بیرون آمده و قدری نمک شعری در آن پاشیده شده است.

۳- استشهاد و تمثیل: در تمام دوره تاریخ بلعمی و ترجمه تفسیر طبری، یک شعر به عنوان شاهد ذکر نشده است... اما تاریخ بیهقی که زمان آغاز تحریر آن در ۴۴۸ یعنی چهار سال بعد از تاریخ سیستان می باشد، می بینیم حکایات و تمثیل ها و اشعاری به مناسبت تاریخ و برای شاهد و مدعا و افزونی پند و عبرت آورده است... افتتاحی است در آوردن امثال و ذکر شواهد شعری، و تقلیدی است از نثر فنی عرب، که در قرن چهارم در بغداد اختراع شد و پس از قرنی به خراسان نیز سرایت کرد.

۴- تقلید از نثر تازی: در این نثر سه قسم تقلید از نثر تازی وارد زبان درباری و ادبی شده است:

الف. ورود لغات، از قبیل جمع های عربی مانند: خصما، غربا، خدم، قدما، شرایط و ... که در سبک سامانی همه را به طریق فارسی می بسته اند از

قبیل: خصمان، غریبان، خادمان، قدیمیان و شرط‌ها و ... از قبیل مصادر عربی مانند: بخل، کرم، لجاجت و ... که در قدیم به جای این مصادر: بخیلی، کریمی، لجوجی و ... به کار می‌رفته.

ب. ایراد کلمات تنوین‌دار به طرز دستور عربی مانند: عزیزاً و مکرمأً، حقاً و امثال آن‌ها که در نثر قدیم جایز نبوده است.

ج. جمله‌های تازی بدون قصد ارسال مثل یا ذکر حدیث از قبیل غالب سرفصل‌ها.

د. شکل جمله‌بندی به طرز خاصی که مخصوص عرب است و در نثر پهلوی نادر و در نثر سامانی تقریباً هیچ نیست. بونصر و ابوالفضل را با آن طرز جمله‌بندی رغبتی به سزا است. مانند: «و تاریخ‌ها دیده‌ام بسیار که پیش از من کرده‌اند پادشاهان گذشته را خدمتگاران ایشان که اندر آن زیادت و نقصان کرده‌اند و بدان آرایش خواسته‌اند».

ه. آوردن فعل‌های ماضی و مضارع به صیغه مجهول که ظاهراً یا تقلید از عربی است یا صرف تفننی... هنوز هم در زبان و ادبیات نظم و نثر افغانستان این اثر موجود است ... و گویند: «در را بسته کرد» و در بیهقی این قاعده نیست، لیکن آوردن فعل به صیغه مجهول با فعل معین (آمدن) بسیار است. مانند «وی را نیز گرفته آمد» و «فرمود تا باز داشته آید».

و. ایراد موازنه و احیاناً سجع که پیش از بیهقی نیز در سرفصول گاه به گاه دیده می‌شود.

ز. استعمال مفعول مطلق به تقلید عربی ... که در نشر فارسی بی سابقه است. مانند «بفرمود تا وی را بزدند زدنی سخت» ... و نظایر اینها که در بیهقی زیاد است.

۵. حذف افعال به قرینه: مثال از بیهقی: «خیمهٔ مسلمانی ملک است، و ستون پادشاه، و طناب و میخها رعیت».

۶. حذف قسمتی از جمله: مثال «بدین قوم که آنجا رفتند بس قوتی ظاهر نگشت چنانکه خداوند را مقرر است که اگر گشته بودی بنده را به تازگی فرستاده نیامد.» که در قسمت اخیر جمله به جای «که اگر قوتی ظاهر گشته بودی» تنها «گشته بودی» آورده است.

۷. تجدیدی در استعمال افعال: الف. در صرف افعال، تمام قوانین گذشته در این عهد پیروی می شود؛ جز اینکه در این عهد وجوه التزامی را به وجه اخباری مکرر به کار می برد... در تاریخ بیهقی صفحه ای نیست که وجه اخباری به جای وجه التزامی نیامده باشد. مثال: «باید که وی نیز هم بر این رود و میان دل را به ما می نماید و صواب و صلاح کارها می گوید.» به جای: بنماید و بگوید.

ب. آوردن فعل ماضی در محل مضارع برای تأکید و تحقق معنی... مثال از گشادنامه سلطان محمود: «... اگر محاباتی کند جانش رفت». یعنی جانش می رود.

ج. استعمال فعل‌های ماضی به صیغه وصفی. صیغه اسم مفعول از قدیم متداول بود. مثال: «نثارها آوردند از اندازه گذشته و پس از نماز نشاط شراب کرد.»

۸. ضمائر و جمع‌ها: جمع عربی را مثل قدیم به فارسی نیز جمع می‌بندند... جمع بستن «شما» به «شمایان» که امروز در افغانستان نیز مایان و شمایان متداول است و شعرای غزینی هم این جمع را آورده‌اند... و در این سبک معدود را بر عدد مقدم دارند و یاء نکره نیز بعد از معدود درافزایند؛ مثال: غلامی بیست - تنی چند - غلامی سیصد خاصه و ...

۹. لغات و افعال و امثال و اصطلاحات فارسی: لغات زیبای فارسی و ضرب‌المثل‌های شیرین در بیهقی بسیار است که در زبان محاوره آن روزگار مرسوم بوده است. مثال: خوازه بستن: طاق نصرت بستن. فرود رفتن: داخل شدن (فرود سرای) و (فرود قلعه). روز سوختن: وقت گذراندن و تعلل نمودن. دریازیدن: آهنگ کردن و قصد فرمودن. ژکیدن: متغیر شدن ... برنشستن: سوار شدن بر اسب.

۱۰. استعمال لغات تازی: در تاریخ بیهقی و ترسلات بونصر، الفاظ تازی زیادتر از صدی ده کلمه نیست (سوی نام‌های خاص).
صص ۲۳۸ تا ۲۴۵

این کتاب منسوب است به خواجه نظام‌الملک وزیر سلطان ملک‌شاه (۴۸۵-۴۰۸ هـ) که در آن از آداب و آیین ملک‌داری و سیر پادشاهان و بزرگان گفتگو می‌کند.

سبک این کتاب اختلاطی است بین تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی؛ یعنی از حیث روانی و سهولت عبارت و ایجاز شبیه به نثر بلعمی است ولی از حیث لغات و اصطلاحات تازه و داشتن کنایات و استعارات، به تاریخ بیهقی شبیه است. از حیث صرف و نحو و جمله‌بندی، کمتر از بیهقی و بونصر مشکان تحت تأثیر زبان عرب قرار گرفته. در آن یک جملهٔ مغلق و پیچیدهٔ بیهقی یافت نشود...چه، کتاب را برای استفادهٔ پادشاه وقت نوشته و غرض روشن ساختن معانی و مجسم کردن موضوعات و زیبایی عبارات بوده است. گاهی ایجازهای لطیف به کار برده است که مایهٔ اعجاب دانشمندان و مترسلان قرار می‌گیرد. ص ۲۴۵ تا ۲۴۷

قابوسنامه

تألیف امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر ملقب به شمس‌المعالی که در نصیحت فرزند خود گیلانشاه به تاریخ ۴۷۵ هجری آن را آغاز کرده است. در پایان کتاب، مؤلف شصت و سه سال عمر داشته. این امیرزاده مدت هشت سال به غزنین به قول خود ندیم سلطان محمود غزنوی بوده و با او به هندوستان هم سفر کرده است.

کیکاوس در این کتاب داد سخن داده است و از آوردن مطالب بسیار سودمند اخلاقی و حکمت‌های عملی دقیقه‌ای فروگذار نکرده است و علاوه بر فواید عظیمی که از حیث شناسایی تمدن قدیم و معیشت ملی و علم زندگی و دستور حیات در کتاب مذکور مندرج است، باید او را مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول نامید. همچنین سرمشق بزرگی است از بهترین انشاء و زیباترین نثر فارسی. به جرأت می‌توان «قابوسنامه» را در صف نخستین از طراز اول نثر سلیس و کامل و زیبا و مطبوع فارسی گذاشت. ص ۲۴۷ تا ۲۴۹

سفرنامه و زادالمسافرین

حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیان المروزی متخلص به (حجت) متولد در ۳۹۳ و متوفی در ۴۸۱ از حکما و شعرا و پیشوایان و ائمه تشیع است. از این بزرگ‌مرد چند کتاب نثر در دست است و مهمتر از همه زادالمسافر یا زادالمسافرین، سفرنامه و وجه دین است. سفرنامه در جغرافیا و عرض و طول بلاد از بلخ تا مکه و مصر است. زادالمسافرین در حکمت الهی است. وجه دین در تأیید مذهب اسماعیلی است و این هر سه به‌علاوه یک رساله در پاسخ اسئله حکمیه طبع شده است.

ما سبک نثر ناصر خسرو را پیرو سبک دوره سامانی قرار دادیم. سبب آن بود که سفرنامه ناصر خسرو که لطیف‌ترین آثار نثری اوست به شیوه سامانیان شبیه نیست و درست مطابق سبک و شیوه دوره اول غزنوی است. زادالمسافرین او برخلاف سفرنامه، درست بر طبق شیوه قدیمی است. با اینکه

سفرنامه را قبل از زادالمسافر نوشته است، مع ذلک سبک تحریر کتاب دوم او کهنه‌تر از کتاب نخستین به نظر می‌رسد. معلوم نیست چرا، مگر اینکه تصور کنیم مخصوصاً سفرنامه را سهل‌تر و روان‌تر از زادالمسافرین تحریر کرده است. ص ۲۵۲

کتاب علمی در قرن پنجم

کتاب‌ها: مقدمه - تألیف شهردان بن ابی‌الخیر - نزهت‌نامه علایی -
کیمیای سعادت تألیف غزالی - نوروزنامه منسوب به حکیم عمر خیام -
خاتمه.

از مطالعه و رسیدگی در تألیفات بزرگ و کوچک علمی که در عصر غزنویان و سلجوقیان به پارسی شده است به‌خوبی دیده می‌شود که دنبال سبک قدیم را رها نکرده‌اند؛ علت اصلی آن بوده است که مؤلفان سعی داشته‌اند کتاب یا رساله خود را به پارسی و دری خالص برنگارند. این کار موجب آن می‌شده است که لغات فارسی قدیم زیاد استعمال کنند و کلمات و ترکیبات را به‌صورت اصلی و قدیمی که از قدیم در میان علمای پارسی‌نویس رسم بوده است بیاورند. بنابراین تا قرن ششم و اوایل قرن هشتم نیز کتاب‌هایی در علوم به‌دست می‌آید که به‌شیوه قدیم تألیف و تحریر شده است. مؤید این مطلب شرحی است که شهردان بن ابی‌الخیر که تا اواخر قرن پنجم از زندگی او خبر داریم، در همین باره در مقدمه روضة‌المنجمین نوشته است. ص ۲۵۳

کیمیای سعادت

امام محمد غزالی و برادرش احمد از جمله کسانی‌اند که در نثر فارسی انقلاب انداخته‌اند. به سبب قدرت زیادی که در فکر و قوهٔ عقلیه داشته‌اند از آوردن کلمات و لغات و اصطلاحات تازه پروا نکرده و بنیاد نثر قدیم را نه به طریق ابوالمعالی بل به طریق بسیار ساده و برای درست‌فهمی عوام دگرگون ساخته‌اند. مهمترین کتابی که غزالی به پارسی نوشته است «کیمیای سعادت» نام دارد. این کتاب جوهر و خلاصهٔ احیاءالعلوم است. این کتاب میان سال‌های ۴۹۰ - ۵۰۰ هجری تألیف شده است و از کتبی است که حقیقت غزالی را می‌توان در آن جستجو کرد؛ چه، در آخر عمر و در ایام عزلت و گوشه‌گیری او تألیف شده است. سبک کیمیای سعادت بر بنیاد و اصل سبک نثر عرفا مانند کشف‌المحجوب و دیگر نثرها و روایات متصوفهٔ قدیم نهاده شده است: ایجاز، عدم ایراد لغات و جمله‌های مترادف، آوردن استدلالات قرآنی، نیاوردن شعر عربی و فارسی برای شاهد، تمثیل، رعایت اصول جمله‌بندی فارسی، انداختن فعل به آخر و استعمال فعل‌های انشایی... فعل‌های مکرر مانند سبک سامانی ندارد. پیداست که در تغییر دادن افعال و گاهی حذف آن‌ها به قرینه، توجه خاصی داشته است. صص ۲۰۳ و ۲۰۴

نوروزنامه

نوروزنامه کتابی است به فارسی بسیار شیرین و استوار و خوش سبک. منسوب است به خواجه امام ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیام (اوالخیامی) النیشابوری از مشاهیر حکما و ریاضیین اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری. تاریخ وفات او را بین سنه ۵۰۸ و ۵۳۰ هجری دانسته‌اند. بعضی دیگر هم مولدش را در قریه «بسنگ» از توابع استرآباد شمرده‌اند. دیگری هم مولد او را قریه شمشاد از توابع بلخ دانسته است. از تاریخ فاضل محمد شهرزوری معلوم می‌شود که مولد وی در نیشابور بوده است. آباء وی نیز نیشابوری بوده‌اند. از تألیفات او آنچه به پارسی است رساله‌ایست در وجود که به نام فخرالملک ابن مزید تألیف کرده است و آن رساله‌ایست مختصر و درهم فشرده و موجز که چند صفحه بیش نیست. دیگر «نوروزنامه» است که بدو منسوب است و در مقدمه کتاب گوید: «چنین گوید خواجه حکیم فیلسوف الوقت سیدالمحققین ملک الحکما عمر بن ابراهیم الخیام» و این رساله در ۱۰۹ صفحه در تهران به تصحیح فاضل محقق مجتبی مینوی طبع گردیده است. ص ۲۵۴

سبک نوروزنامه

نوروزنامه به سبک عصر دوم یعنی قرن پنجم هجری تحریر یافته است. بنیاد آن بر پایه بلعمی و بیهقی است، یعنی از حیث ایجاز و عدم مترادفات و موازنه و کم داشتن لغات تازی و انشای جمله‌های کوتاه و زیبا از پیروان سبک قدیم است. در بعضی جمله‌ها مانند بیهقی فعل را بر مسند و مسندالیه

مقدم می‌دارد و افعال مجهول با فعل معین (آمد) زیاد می‌آورد. به‌طور کلی از سیاستنامه و قابوسنامه به‌سبک قدیم نزدیک‌تر است. اگر لفظ «در» به‌جای «اندر» گاه به‌گاه در تضاعیف سطور دیده نمی‌شد و افعالی به‌قرینه حذف نشده بود، می‌توانستیم آن را در پایان گفتار نخستین در ضمن پیروان سبک سامانی مانند تاریخ سیستان و زادالمسافرین ناصر خسرو درآوریم. صص ۲۵۵ و ۲۵۶

نمونه سبک قدیم

«چون صدوشصت و چهار سال از ملک افریدون بگذشت دور دوم از تاریخ کیومرث تمام شد و او دین ابراهیم پذیرفته بود و پیل و شیر و یوز را مطیع گردانید و خیمه و ایوان او ساخت و تخم و درختان میوه‌دار و نهال و آب‌ها روان در عمارت و باغ‌ها او آورد؛ چون ترنج و نارنج و بادرنگ و لیمو و گل و بنفشه و نرگس و نیلوفر و مانند این در بوستان آورد و مهرگان هم او نهاد.»

در این چند جمله غیر از استعمال «در» به‌جای «اندر» باقی تمام به‌سبک قدیم تحریر شده از قبیل کوتاهی جمله‌ها و تکرار ضمیر «او» در آخر هر جمله پیش از فعل، و سایر مختصات که معلوم است. ص ۲۵۶

گفتار چهاردهم - در وصف کتاب‌های صوفیان

مبدأ تصوف

برای وجه تسمیه «صوفی» بسیار سخن رفته است؛ یکی آن را از «صوف» و مناسبت آن را «پشمینه پوش بودن» این طایفه می‌شمارد. دیگری آن را با اهل «صفه» که جمعی از فقرای مسلم و یاران رسول (ص) بوده‌اند می‌پیوندند... یعنی سلسله این مذهب را به پیغمبر و اصحاب صفّه و ابوبکر صدیق و علی بن ابی طالب و دیگر یاران و صحابه و تابعین می‌رسانند. گروهی آن را از یونان و فلسفه یونان مأخوذ می‌دانند... ابوریحان و بعضی فضلا و علمای متأخر، آن را از هندوستان و تقلید مذهب برهمایی و جوکیان و بوداییان شمرده‌اند. گویند در قرن سوم گروهی از اهل بدعت یا طالبان حقیقت به هندوستان افتادند، از آن جمله حسین بن منصور حلاج بود... جمعی نیز آن را صورت اسلامی گرفته دین مانی و عقیده و رفتار صدیقین (ویجیدگان) که پیشروان و ائمه مذهب مانویه باشند شمرده‌اند. گویند پس از آنکه مانویان و زنادقه در اسلام بدنام شدند و به طبایعی و دهری منسوب گردیدند و کشتار آن طایفه مباح شمرده شد، از ترویج و نشر اعتقاد خود که زهد و ترک تعلقات دنیاوی دست برداشته و به صورت تصوف اسلامی درآورده و با کمال استادی عقاید اصلی خود را با این نام نشر دادند.

اما آنچه به سلیقه محققان می‌چسبد این است که مبدأ و مأخذ اصلی صوفیگری اسلام، همان زهد و عبادت و ترک تعلقات دنیاوی و فقر بوده است. این اصل که بی شبهه تا حدی در نزد بزرگان صحابه پیامبر پسندیده و مقبول می‌نموده است، سپس با طریقه رهبانیت مسیحیان و دیرنشینان نسطوری از گوشه گیری و توجه به معانی و حقایق و تزکیه نفس و تربیت خلق که تا

دیری بعد از اسلام در همه‌جای بلاد مسلمین دیرها محل و مرکز این قبیل مردم بوده، آمیخته و صورتی خاص به خود گرفته است. صوفیان ابتدا در بغداد و عراق کوس شهرت نواختند. به‌محض اینکه با مانویان و زنادقه پس از کشتارهای فجیع اواخر قرن دوم و آغاز قرن سوم که از آن قوم شد در عراق و مرکز اسلام فرونشست، آتش صوفیه با التهاب و نوری قوی و مؤثر زبانه‌زدن گرفت و از عراق به داخل ایران و از سوی دیگر به حدود سوریه و مصر متوجه گردید.

در مصر عقاید فلسفی عظیمی در پیرامون قصر فاطمیان به‌وجود آمد. دعوات زبردستی در همه بلاد اسلام به تکاپو افتادند. اصحاب دعوت به‌نام شیعه و باطنی و قرمطی در بلاد اسلام خاصه ایران، در پوست مردم دویدند و بالاخره دعوتخانه الموت نیز در ناف ایران به‌وجود آمد. این هنگامه‌ها در همان زمانی بود که مشایخ صوفیه نیز از قتل حسین بن منصور تجربه گرفته، دست و پای خود را جمع کرده بودند و خلق را به زهد و تقوی و پیروی از اصول دیانت حقّه اسلامی یعنی (سنت) و (جماعت) می‌خواندند.

بنابراین اصحاب دولت چه در بغداد و چه در سایر امارات نشین‌های اسلامی چندان متعرض مشایخ و متصوفه نشده است و همه هم‌مشتان مصروف فرونشاندن آتش اسماعیلیه بود. این معنی موجب شد که صوفیان با سری فارغ، به‌نشر دعوت خود بپردازند و برای استوار ساختن فلسفه خود وقت و مجالی فسیح به‌دست آرند. ص ۲۵۷ تا ۲۵۹

متأخران از صوفیه یک باره به حکم گردآوری و جمع حواس از هر چه جز «او» بود دل بر گرفتند. در معاملات و معاشرت‌ها نیز قید را رها کردند. قلندریه و ملامتیه پیدا شدند که به حفظ ظواهر نیز پشت پا زدند و یکبارگی خود را به «او» سپردند. روش ادبیات صوفیانه از این راه تغییر عظیمی یافت؛ به حدی که نثر نتوانست از عهده تحمل این معانی دقیق برآید.

و شعر جایگزین نثر گردید. کتب و کلمات صوفیان از قرن ششم به بعد بیشتر صورت نظم گرفت. ترانه‌ها و غزل‌ها و مثنوی‌ها گفته آمد و کتب نثر جنبه علمی خالص یافت؛ مانند کتب محی‌الدین به تازی و تألیفات جامی و امیرحسینی و دیگران به پارسی. لیکن در قرن پنجم و ششم بیشتر کلمات متصوفه به صورت نثر است و کتب بسیار نفیس از آن دوره باقی است. ص

۲۶۰

در مدت نیم قرن در سراسر خراسان از نیشابور تا غزنه و هندوستان، صوفی‌گری نشر کرد. ادبیات دری بر اثر نشر و رونق مذهب مذکور، رنگ دیگر به خود داد. در شعر پیشقدم تصوف حکیم سنائی است. در عالم نثر مکاتیب ابوسعید ابوالخیر. سخنان او فعلاً قدیمی‌ترین مأخذی است که در دست ما است. آن‌ها را نبیره شیخ در قرن بعد به صورت کتابی درآورده و به نام «اسرار التوحید» مدون ساخته است. دیگر کسی که در عصر شیخ ابو سعید یا قدری پس از او می‌زیسته است شیخ ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی است. کتاب نفیسی از او باقی است که در فارسی بی‌نظیر است و به زبان

فارسی بسیار ساده و به سبک قدیم تألیف شده است. این کتاب از حیث تألیف، زمانش بر اسرارالتوحید مقدم است. ص ۲۶۲

کشف‌المحجوب

کشف‌المحجوب تألیف شیخ عالم عارف ابوالحسن علی بن عثمان الغزنوی (متوفی سنه ۴۶۵ هجری) از اقران شیخ ابوسعید ابوالخیر است. اقتدای هر دو در طریقت به ابوالفضل محمد بن الحسن السرخسی است و استاد ابوالقاسم قشیری را نیز دیدار کرده. وی از مشاهیر متصوفه و دارای تصانیف و دیوان شعر بوده است.

این کتاب از کتب قدیم و معتبر فارسی است که ژکوفسکی خاورشناس روسی آن را در ۱۹۲۶م در لنینگراد به طبع رسانیده است. گویا یکی از مآخذ شیخ عطار در تذکره، همین کتاب است؛ حتی گاهی عبارت آن یکی به عینه در این یکی روایت می‌شود. شکی نیست که شیخ در نوشتن تذکرة الاولیاء این کتاب را یا منقولاتی از آن را در زیر دست داشته است. این کتاب از حیث سبک، بالاتر و اصیل‌تر و به دوره اولی نزدیکتر است تا سایر کتب صوفیه. می‌توان آن را یکی از کتب طراز اول شمرد. هرچند در قرن پنجم تألیف شده و بیش از کتب قدیم دستخوش تازی و لغت‌های آن زمان است، اما باز نمونه سبک قدیم را از دست نداده و روی هم رفته دارای سبک کهنه است. افعال و لغت کهنه و غریب و استعمالات دوره اول در این

کتاب دیده می‌شود، از این گذشته اصطلاحات خاصی نیز از خود دارد که غالب آن‌ها بعد از این در کتب تصوف مصطلح گردیده است. ص ۲۶۳

اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید

شیخ ابو سعید فضل‌الله بن محمد ابوالخیر، از قریه «میهنه»، ابیورد، ولادت روز یکشنبه غره محرم سنه ۳۵۷ و عمرش هزار ماه یعنی هشتاد و سه سال و چهار ماه بود. در ماه شعبان سال چهارصد و چهل هجری وفات یافته است. شیخ از اجله مشایخ صوفیه و از اکابر این قوم است. در ریاضت و حال و معاملات داستانی است و همواره در نیشابور و طوس و میهنه می‌زیسته است. مجلس وعظ و تذکار داشته و خانقاه او مجمع طالبان حقیقت و درویشان بوده، با شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوعلی سینا دیدار نموده و مراسلات چندی به این دو بزرگ منسوب است که به یکدیگر نوشته‌اند.

سبک اسرارالتوحید در کلیات، یعنی از لحاظ صرف و نحو، بدون اندک تفاوت با سبک سامانیان برابر است. از جهتی می‌توان گفت که چون گوینده اصلی پایبند ترجمه و مقید به ایجاز و اختصارهای منشیانه نبوده است، جمله‌های این کتاب به زبان محاوره عصر با قید فصاحت و بلاغت ایراد گردیده است. این کتاب احیاناً بر بسیاری از عبارات و آثار گرانهای عصر سامانی و غزنوی از حیث کهنگی سبک رجحان دارد؛ مخصوصاً شیخ ابوسعید که غالب عبارات کتاب نقل گفته‌های اوست. خود نیز گفته که دیگر مشایخ و بزرگان پیشین و مقدم خود را ذکر می‌فرموده و در ذکر آن کلمات

به‌طریقی که اشاره شد رعایت جانب امانت و صحت روایت را ترک نمی‌گفته است. بنابراین می‌بینیم که در میان این سطور گرانب‌ها عباراتی است که به‌درستی از محاورات و گفتگوهای قرن سوم و چهارم حدیث می‌کند. پیداست که این کتاب تا چه حد مفید فایده است و برای سبک‌شناسی چه مأخذ عمده و چه ذخیرهٔ پربرکتی می‌باشد. چیزی که درین کتاب مانند کشف‌المحجوب تازگی دارد، یک دسته لغات و اصطلاحات صوفیانه است. ازین مهمتر یک دسته لغات و ترکیبات پارسی است که در کتب تاریخ و ادب و غیره نمی‌توان به نظایر آن‌ها دسترسی حاصل کرد. صص ۲۶۳ و ۲۶۴

تذکره‌الاولیاء شیخ عطار

شیخ عطار از بزرگان متصوفه و کبار مشایخ و علاوه بر این از گویندگان بزرگ و نامور ایران است. ابو حامد یا ابوطالب محمد بن ابی‌بکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان ملقب به فریدالدین مشهور به عطار از شعرای بزرگ و عرفا، صاحب تألیف و تصانیف بسیار است که بیشتر آنها منظوم می‌باشد. از جمله تألیف‌های او در نثر دو مجلد تذکره‌الاولیا است. عطار این کتاب را در اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم تألیف کرده است. خود نیز ظاهراً تا ۶۲۸ زنده بوده است. این کتاب نیز یکی از کتب عمده و مهم و از مأخذ بزرگ زبان فصیح دری است که هر چند آثار برجسته‌ای از قرن ششم در آن پیداست، مع‌هذا در متن کتاب و روایات منقوله از شیوه و طرز نثر قدیم

انحراف جایز نشمرده و دارای همان خصایص و اعتبار و همان شیوه و سبک عهد سامانی می‌باشد. صص ۲۶۴ و ۲۶۵

نورالعلم ابوالحسن خرقانی

شیخ ابوالحسن خرقانی از مشایخ بزرگ است و همواره محل توجه بزرگان و خانقاهش محیط رجال مشایخ کبار و حکماء بزرگوار و دانشمندان مانند ابوعلی سینا و شیخ ابوسعید و ناصر خسرو بوده است. شیخ در ۴۲۵ هـ وفات یافته است. از او سخنانی به پارسی باقی مانده است که گویند یکی از شاگردان و مریدانش پس از مرگ شیخ گرد آورده و نام آن «نورالعلوم» است و معلوم نیست در اصل فارسی بوده یا آن مرید آن را به پارسی ترجمه کرده است. سبک این نگارش زیاد کهنه نیست و به شیوه سایر کتب قرن پنجم تحریر یافته است و بویی هم از شیوه قدیم دارد. ص ۲۶۵

گفتار پانزدهم - قرن ششم و نثر فنی

قرن چهارم یا قرن صنعت ادبی

میان خاورشناسان و محققان این عقیده مسلم گردیده است که ظهور سجع در نثر عرب از مختصات قرن چهارم هجری است. از محققان و علمای مصر نیز گروهی با این عقیده همداستان می‌باشند. حق آن است که عرب بعد از خواندن قرآن کریم با سجع آشنا گردید. ص ۲۶۹

در قرن چهارم به واسطه ترقی ادب و کثرت کتب و ازدحام کتاب و قرب و منزلتی که مؤلفان و کاتبان در دربار خلفا و ملوک و امرا تحصیل کرده بودند... مشاجرات ادبیه به غایت خود رسید. هر نویسنده علاوه بر کوشش در حسن خط و حسن ادای معانی و حسن الفاظ سعی می کرد که از شعرا و اشعار و الهامات ایشان استفاده کند و چیزی به عاریت گیرد. این معانی نیز با تطور و تحولی که از طول زمان و ضعف عادات و آداب کهنه پیدا آمده بود هم دست گردید و یکباره انقلابی بزرگ در فن نثرنویسی نمایان گشت. از این انقلاب، شیوه نثر تغییر کرد و موازنه، مزدوج، قرینه سازی و صنایع دیگر داخل نثر شد... صد سال بعد، اثر آن انقلاب در زبان دری نمایان گردید. نثر فنی در ایران نیز به تقلید عرب به وجود آمد... قدیمی ترین نثر مسجع از آن خواجه عبدالله انصاری است. ص ۲۷۰

قرن ششم و انقلابی ادبی

قرن ششم را باید قرن نثر فنی نامید. در این دوره انقلابی بزرگ در ایران به سبب ظهور تام و تمام نژاد آلتایی در خراسان و سپس در ایران و بلاد اسلام به وجود آمد. پس از انقراض سامانیان، بنیاد این انقلاب گذاشته شد... سلاجقه قد به شورش علم کرده و در اندک مدتی دولتی عظیم را برانداختند و در کشوری بزرگ چون خراسان و عراق جانشین دو دولت، یعنی غزنویه و دیالمه گردیدند... تکیه امرای صحرائشین (سلجوقیان) به دو چیز بود: اول به ایل و طایفه خود، یعنی ترکمانان و سرکردگان ترکمانان، دوم به دین اسلام

و تربیت اهل سنت، جماعت، اظهار انقیاد مطلق به ائمه دین، خلیفه و میل به متصوفه. این دو عمل تأثیری خاص در امور اجتماعی و علمی و ادبی خراسان بخشید؛ تربیت اهل ادب مانند ادوار پیشین و توجه به آیین و آداب مملکتی که از آن جمله تربیت علما و نویسندگان و شعرا باشد، از میان برچیده شد. صص ۲۷۱ و ۲۷۲

عدم توجه به نظم و نثر از نتایج عدم ذوق و عدم انس به ادبیات و زبان است. این عدم توجه تا آن حد قوی نیست که بتواند اصل زبان را از میان ببرد، چه در کشوری مانند ایران کسی تا به حال نتوانسته است اصل زبان را براندازد. بنابراین شاعر و دبیر از کار خود دست نکشیده و نخواهد کشید. نتیجه چه می‌شود؟ بالطبع به این نتیجه می‌رسیم که روش و طرز و شیوه نظم تغییر می‌کند، سلسله ارتباط جدید و قدیم قطع می‌شود، فترت حاصل می‌شود، اهل فن و صنعت ضعیف می‌شوند، طالب کمیاب و فهم شعر و نثر نیز کم می‌گردد. گویندگان ناگزیر برای جلب توجه شنوندگان و مزید علاقه و دلبستگی ممدوحین، پیرامون ظواهر بیش از حقایق می‌گردند و لفظ را بیش از معنی مراعات می‌نمایند و این خود انقلابی است. ص ۲۷۲

در نثر قرن ششم مانند شعر، به استعمال صنایع و تکلفات صوری و سجع‌های مکرر و آوردن جمله‌های مترادف‌المعنی و مختلف‌اللفظ متوسل گردیدند. در همان حال برای اظهار فضل و اثبات عربی‌دانی، الفاظ و کلمات

تازی بی‌شمار به کار برده شد و شواهد شعریه از تازی و پارسی بسیار گردید. تلمیحات و استدلالات از قرآن کریم در همه آثار این قرن پدیدار آمد و حتی بعضی فلاسفه برای احتراز از سوء ظن عوام و خواص، کتب خود را با آیات و احادیث آراستند. ص ۲۷۲

ابوالمعالی نصرالله بن محمد

ابوالمعالی حمیدالدین نصرالله بن محمد بن عبدالحمید الغزنوی، وی به قول دولتشاه سمرقندی تلمیذ استاد ابوالمحامد غزنوی بوده است. در عهد بهرام شاه غزنوی ملقب به یمین الدوله (۵۴۷-۵۱۲ هـ) داخل خدمت دولت شد. ظاهراً به شغل اشراف که یکی از مشاغل عمده آن دولت بود برگزیده گشت. در عهد دولت خسرو ملک ملقب به تاج الدوله (۵۵۵ - ۵۸۲ هـ) به منصب وزارت رسید و بنا به گفته نورالدین عوفی در این زمان به سعایت قاصدان و سعی ساعیان، خسرو ملک او را حبس فرمود. کلیله و دمنه را که یکبار رودکی در عهد نصر بن احمد سامانی به شعر ترجمه کرده بود بار دیگر در عهد سلطان بهرام شاه غزنوی که پادشاهی ادب‌پرور بود، نصرالله مذکور به نثر فارسی ترجمه کرده است. چنان است که نورالدین عوفی درباره این کتاب گوید: «نظم و نثر تصرف قلم او را گردن نهاده و دقایق در پیش خاطر او ایستاده و توسن بیان رام طبیعت او گشته و تا دور آخر الزمان و انقراض عالم، هر کس رسالتی نویسد یا در کتاب تنوعی کند مقتبس فواید او تواند بود، چه ترجمه کلیله و دمنه که ساخته است، دست‌مایه جمله کتاب و

اصحاب صنعت است و هیچ کس انگشت بر آن ننهاده است و آن را قدح نکرده و از منشآت پارسیان هیچ تألیف، آن اقبال ندیده و آن قبول نیافته». ص ۲۷۳

کلیله و دمنه

این کتاب چنانکه در مقدمه کلیله و دمنه عربی و فارسی مندرج است از کتب خزینگی ملوک هند بوده است. در زمان انوشیروان، طیب دانایی «برزویه» نام به امر شاهنشاه آن کتاب را از هند به ایران آورد و به زبان پهلوی ترجمه کرد و درخواست تا بزرگمهر بختکان حکیم و مشاور دربار یک باب بر آن به نام باب «برزویه» بیفزاید؛ او نیز چنین کرد.

نام اصلی این کتاب به زبان سنسکریت «کرتکا دمنکا» بوده است. در زبان پهلوی «کلیگ و دمنگ» گفتند. در زبان دری که گاف‌های اواخر کلمات به هاء غیر ملفوظ بدل می‌شود، «کلیله و دمنه» شده است. هنوز هم در هندوستان ابوابی از این کتاب در ادبیات سنسکریت باقی است، نیز در کتب متفرقه هنود باب‌هایی جدا جدا از آن کتاب دیده می‌شود. این کتاب از عهد قدیم مورد توجه ملوکان و بزرگان ایران و عرب بوده است.

کلیله و دمنه از طرف عبدالله بن مقفع اولین بار از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد. ابان اللاحقی از شعرای تازی و از مداحان آل برمک آن را به امر برامکه به شعر تازی درآورد. از این منظومه بیش از هفتاد و شش بیت که بعضی مربوط به آغاز کتاب و بعضی متعلق به باب الاسد و الثور می‌باشد باقی

نمانده است و مانند کلیله منظوم رودکی از میان رفته است. باز در سنه ۱۶۵ هجری عبدالله بن هلال الاهوازی کلیله را از فارسی به عربی به نام یحیی بن خالد البرمکی ترجمه کرده است. سهل بن نوبخت الحکیم برای یحیی بن خالد مذکور آن را به نظم آورده و هزار دینار جایزه دریافت کرده است. عبدالرحمن الناصری اموی از ملوک اندلس نیز به این کتاب توجهی داشته و با ارسال هدایا و تحف‌هایی آن را به دست آورده است. بار دیگر رودکی به امر امیر نصر بن احمد سامانی و تشویق بلعمی، کتاب مزبور را به شعر فارسی مزدوج در بحر رمل مسدس به نظم آورده و بیت اول آن چنین بوده است:

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

ابوالمعالی این کتاب را که به عربی و ترجمه ابن مقفع بوده است دیده و پسندیده و شروع به ترجمه کرده است. در این احوال بهرام شاه از این کار مطلع می‌شود و وی را به تمام کردن ترجمه تشویق می‌کند. او نیز آن را تمام می‌نماید. صص ۲۷۴ تا ۲۷۵

در دنیای علم و ادب هیچ کتابی را سراغ نداریم که مانند این کتاب مستطاب در طول قرون، و تمامی شهرور و سنین، نزد ملل مختلف و صاحبان آداب گوناگون تا این اندازه دوام آورده و همه وقت به یک نمط و بر یک نسق مطلوب و محبوب بوده باشد؛ مونس ملوک، مقبول علما، همدم سمار، انیس عامه، دستور حیات، مایه نجاج، سرمشق اخلاق و رهنمای زندگی قرار گرفته و هنوز هم پس از سیزده چهارده قرن که از ظهور و شهرت آن کتاب

می‌گذرد باز تازه و نزد خاص و عام بلندآوازه باشد. این خود حقیقتی است غیر قابل انکار که نویسنده یا نویسندگان این کتاب را از تجربیات گران‌بهای علم‌الحیاء، علم‌النفس، شناخت مردم و آزمایش‌های زندگی، طرفی فراوان و ذخایری بی‌پایان در گنجینه مغز جای داشته است. از این رو نکته‌ای از نکات ضروری زندگانی از پیش نظرشان محو نشده و دقیقه‌ای از دقایق واجبات را فرونگذاشته‌اند. ص ۲۷۵

نحو و جمله‌بندی کلیله و دمنه

کلیله و دمنه بهترین نمودار نحو و نویسندگی زبان فارسی است. با اینکه از عربی ترجمه شده، قدرت بی‌نظیر ابوالمعالی توانسته است آن کتاب را از زیر بار تأثیر نحو عربی، سبک‌بار نگه دارد. از این رو هرچند در آوردن صنایع، تفسی کرده و احیاناً به راه اسهال و اطناب رفته و به قول و صاف «ملمعی مشحون به مستدلالات از آیات و اخبار و اشعار بر ساخته است»، اما باز نمونه ایجاز‌های اعجاز‌مانند پهلوی و دری قدیم در هر صفحه نمایان است؛ نشانه جمله‌بندی قادرانه پارسی‌زبانان در هر سطری هویدا تا زبان پارسی در میان مردم متداول است به هیچ تأویل این کتاب مهجور و مردود نگردد؛ تقلب احوال، تجدد حوادث و تصاریف زمان در آن نقصان و اندراس راه نیابد و به تبدیل ملک، دولت و شرایط و احکام، فتوری در آن صورت نبندد. ص

نظامی عروضی سمرقندی

ابوالحسن نظام‌الدین یا نجم‌الدین احمد بن عمر بن علی السمرقندی معروف به نظامی عروضی، در نثر مقامی بس عالی داشته و چهار مقاله او یکی از بهترین نمونه انشاء نثر مرسل و غیر متکلفانه فارسی است. گذشته از شیوه شاعری و صنعت دبیری، در فن طب و نجوم نیز مهارت داشته است. این مرد از ملازمان و مخصوصان ملوک غوریه بوده است.

مجمع‌النوادر یا چهار مقاله

چهار مقاله رساله‌ای است مختصر، مشتمل بر چهار مقاله در بیان شرایطی که در چهار طبقه از مردم که پادشاهان به‌زعم مصنف به ایشان محتاج‌اند، یعنی دبیر، شاعر، منجم و طبیب باید مجتمع باشد. بعد از شرایط مخصوص به هر یک در ضمن هر مقاله، قریب ده حکایت تاریخی مناسب مقام ایراد نموده است. از این‌رو اهمیت این کتاب گذشته از مقام ادبی، دارا بودن تراجم مشاهیر شعرا و اطباء و منجمان و امرا و بسیاری از مطالب تاریخی است که در کتب دیگر یافت نمی‌شود.

سبک انشاء چهار مقاله

چهار مقاله با اینکه در اواسط قرن ششم تألیف یافته است، از حیث شیوه نگارش کهنه‌تر می‌نماید. اگر بعضی قرائن در پاره‌ای فصول نباشد هر کس که تاریخ تألیف آن کتاب را نداند و به علم سبک‌شناسی واقف باشد آن را در شمار نثر اواخر قرن پنجم خواهد شمرد. زیرا سواد اعظم آن کتاب

درست با سبک قابوسنامه و سیاستنامه خواجه نظام الملک برابر است. از حیث سادگی عبارت، سلامت کلام، ایجاز لفظ، اشباع معنی و خالی بودن از مترادفات لفظی، نداشتن جمله‌های مترادفه، سجع و موازنه و سایر تکلفات معمول آن زمان، در طراز اول کتب قدیم قرار دارد. معلوم می‌دارد که نویسندگان خواسته است کتاب خود را به شیوه عصر انشا کند و به سبک استادان قدیم راغب‌تر بوده یا در این شیوه رعایت جانب سلیق بزرگان شهر خود را لازم می‌شمرده است؛ زیرا در بعضی مقامات که دست نگاه داشته و تفتنی کرده است، نموداری از سبک و شیوه قرن ششم را به قلم آورده و نیز از لغات مستعمله در کلیله و دمنه زیاد دارد که معلوم است در آن وقت این لغات رایج بوده است.

می‌توان گفت بعد از تاریخ بیهقی، قابوسنامه و سیاستنامه، این کتاب خاتم کتب ادبی متقدمان است؛ زیرا در روانی لفظ، وضوح مطالب، مجسم داشتن معانی، وصف کامل و ایجازهای بسیار لطیف و اطناب‌های لطیف‌تر، بیان لحن محاوره عصر، بستن جمله‌ها فراخور مقصود، قدرت بر استعمال هر کلمه و لفظی که شایسته هر مقام است نظیر ندارد. تنها تفاوتی که بین این کتاب و کتب قدیمی‌تر هست آن است که کلمات در چهار مقاله تراش خورده و مختصر شده است. «اندر» همه‌جا «در» استعمال شده جز به نادر در فصول اول و نیز «برواندر» و «در» زائد بعد از اسامی نمی‌آید. «مر» و «همی» کمتر استعمال می‌شود. افعال شرطی و تمنی و مشکوک انشایی به ندرت به سبک قدیم استعمال می‌شود، جز استمراری و شرطی مطابق سبک قرن ششم

با یاء مجهول. الفاظ «ایدر» و «ایدون» و لغت کهنه فارسی دیگر نیز در آن یافت نمی‌شود. صص ۲۸۶ و ۲۸۷

گفتار شانزدهم - مقامه

تجربه کردیم که هر ابداع و اختراعی که در ادب تازی روی داده است، از آوردن صنعتی یا اظهار تکلیفی یا بیان معنی طرفه و تازه‌ای به‌فاصله یک قرن نظیر آن در ادبیات دری نیز پیدا آمده است. این نیز یکی از علامات سیر تطور است. چه گفته‌اند: ادبیات خردک خردک به‌وجود می‌آید نه یک مرتبه.

در خراسان آشیانه زبان دری، تا قرن ششم نثر دری به حال سادگی و عدم تکلف و مخصوصاً احتراز از اسجاع و اطناب و اسهاب باقی بود و هنوز اوان آن نرسیده بود که انقلاب ادبی عرب در ادبیات دری نفوذ کند. مدت یک قرن لازم است تا شیوه و طریقه‌ای که مدت‌ها در نزد ادبا ورزیده شده، در بین عقول و افکار و قرایح صاحبان ذوق و سلیقه زیر و رو و آزموده گردیده، عاقبت مقبول افتاده و به ظهور پیوسته، در نزد مردم دیگر که می‌خواهند آن را تقلید کنند نیز به ظهور پیوندد.

از قرن چهارم که مقامه‌نویسی و سجع و سایر تکلفات صنعتی در نثر تازی رواج یافته است تا زمانی که این شیوه در خراسان مابین کتاب رایج گردیده است، کمتر از یک قرن طول نکشیده است. این امری است طبیعی و

مربوط به همان گفته است که: ادبیات یک مرتبه و بدون سابقه به وجود نمی آید. صص ۲۹۱ و ۲۹۲

مقامات حمیدی

نثر فنی در قرن چهارم و پنجم وجود نداشت. کتب علمی و ادبی و تاریخی در این مدت همه به یک سبک و شیوه... دیده می شود... هر چند به قرن ششم نزدیک شدیم جمله های مسجوع در کتب زیادتراً به نظر رسید... لیکن از دیگر صنایع تهی و عاری بود. کلیله و دمنه قدمی فراتر نهاد، اما باز او هم از تکلفات زیاد خودداری کرد. لیکن در قرن ششم هجری یکباره مقامه نویسی با تمام خصایص و لوازمش در نثر فارسی ظهور کرد و مشهورترین نمونه آن مقامات حمیدی است.

قدیمی ترین جای استعمال کلمه « مقامه » را ما در تاریخ بیهقی می بینیم. ص ۲۹۲

کلیله و مقامات

حمیدالدین در مقامات خود از کلیله و دمنه متأثر نگردیده است، چه از طرفی تمثیل و ادب و حکم به اندازه کلیله در این کتاب نیست و عمده قصدش پرداختن روایت است. دیگر، لغت عربی دشخوار به قدر کلیله نیاورده و بیشتر به پارسی پرداخته است؛ دیگر، بیشتر اعتناش به سجع و مترادفات است. در صورتی که کلیله اعتناش بیشتر به ازدواج کلام و قراین است.

دیگر، صنایع لفظیه در مقامات زیادت‌تر از کلیله به کار رفته است و مانند مقامات اسلاف خود، مرادش در هم بافتن الفاظ بوده است و سرگرمی خوانندگان، نه بیان و ادای معانی. فرق دیگر آن است که کلیله همه اشعار را از اساتید دیگر آورده است، مانند عنصری و مسعود سعد و ابوالفرج و سنایی و غیرهم، ولی حمیدالدین چنانکه خود در آغاز کتاب گوید جز مصراعی چند بر سیل شهادت نه بر وجه افادت که کم از ده باشد، باقی اشعار را از خود آورده است و گوید:

با مایه خود بساز و چون بی‌هنران

سرمایه به عاریت مخواه از دگران

در این شعر، حمیدالدین ظلمی فاحش درباره سلف بزرگوار خود ابوالمعالی روا داشته است که شاهد آوردن از سخن غیر را سرمایه بی‌هنری پنداشته، حال آنکه شواهد شعریه مانند آوردن امثال سایر است و باید بی‌شبهه از آن غیر باشد؛ ورنه هر کس تواند در هر باب از خود مثلی بسازد. ارباب هنر و ذوق دانند که آوردن شواهد و امثال وقتی پسندیده و زیبا و مؤثر خواهد بود که از دیگران – خاصه از اساتید و بزرگان پیشین – باشد. ما می‌دانیم که ابوالمعالی نیز می‌توانست در هر باب از خود شعری تراشیده و به کار ببرد و نکرده است. این رنج را که یافتن شواهد شعریه از گفتن شعر دشوارتر است بر خود به همین معنی هموار کرده است. صص ۲۹۳ و ۲۹۴

قاضی حمیدالدین سعی داشته است مقاماتش سهل و ممتنع باشد، از این رو در دشخواری عبارات و آوردن لغات غریب فارسی زیاد اصرار

نورزیده است. بعضی مقامه‌های او بسیار ساده و سهل است ولی از حیث پختگی و جزالت به پای کلیله و دمنه نمی‌رسد. همچنین از حیث الفاظ و روانی و سهولت به گرد گلستان سعدی نمی‌رسد.

دیگر آنکه مقامات او همه یک‌طور شروع می‌شود و به یک نوع ختم می‌گردد. در آغاز همواره می‌گوید: «حکایت کرد مرا دوستی که...» و در خاتمه نیز همیشه روایت خود را گم می‌کند و می‌گوید: «ندانستم که کجا رفت» و این معنی را همه‌جا با یک قطعه شعر می‌نمایاند.

ولی باید انصاف داد که شعرهای قاضی حمیدالدین گاهی بسیار خوب و مطبوع و از طراز اشعار قرن پنجم و ششم است. تشبیه‌ها و بهاریه‌ها و قطعه‌های دلچسب دارد و نیز همین‌طور در ضمن مقامات، مطالب علمی بسیاری از ادب و فلسفه و فقه و تصوف گنجانیده که گواه فضل و استادی او است. ص ۲۹۷

گفتار هفدهم - از ۵۵۲ تا ۶۲۰ هجری

سنجربن ملکشاه (۵۵۲-۴۷۹ هـ) را باید یکی از بزرگترین پادشاهان معتدل ایران شمرد، زیرا در دوره شصت‌واند سال پادشاهی او امنیت و ترقی و وحدت اداره کشوری از ترکستان تا شامات و از غزنه تا باب‌الابواب را فراگرفته بود. فترات سیاسی که بیشتر موجب خانه‌خرابی رعیت و بر باد رفتن هستی دهقان و بازرگان است در مدت این پادشاه کمتر بروز و ظهور نمود.

اما از بدبختی او در آخر با ترکمانان غُر که از بطانة سلاجقه بودند بی‌موجبی درآویخت و ترکمانان مذکور سلطان را بشکستند، او را اسیر کردند، به‌نام او فرمان‌ها دادند، ملک راندند و خراسان را تا کرمان قاعاً صَفَصَف (بیابان صاف و هموار) ساختند. جهل و جفای آن قوم، نظیر کارهایی بود که یک قرن بعد بار دیگر به‌دست چنگیز در خراسان صورت گرفت... بسی از بزرگان علم و ادب به قتل رسیدند، ثروت خراسان بر باد رفت و مدت دو سال این فاجعه عظمی و قتل و غارت بکشید. ص ۲۹۹

ضعف سلجوقیان و قوت خوارزمیان

این حادثه سبب شد که یک‌باره اوضاع خراسان برهم ریخت، شهرهای بزرگی چون بلخ و مرو و نیشابور که مهد علم و تمدن و ادب و شکوه و ثروت عالم بودند بعد از آن واقعه از پست‌ترین و خراب‌ترین شهرهای عالم نشان می‌دادند.

خوارزمشاه تکش‌بن ایل ارسلان، خراسان را در سنه ۵۸۵ از دست بقایای ممالیک سلجوقیه بگرفت و بر مشرق ایران مسلط گردید. پس از او سلطان علاءالدین محمد پسرش بر ایران و ترکستان مسلط گشت. او خواست تا بغداد را از دست خلیفه الناصرالدین الله عباسی بیرون کند و از آل علی یکی را به خلافت بنشانند و بدان نرسید. در ۶۱۷ از پیش لشکر مغول بگریخت و در جزیره آبسکون به مظالم خود پیوست. خراسان و عراق به‌دست لشکر خونخوار مغول افتاد و رفت آنچه رفت. از این پس تا چندی مرکز ادبیات

خراسان، گرگانیۀ خوارزم بود. از آن پس از خراسان به عراق و آذربایجان انتقال پذیرفت و به روم یعنی آسیای صغیر سرایت کرد و خراسان تا دیری خالی ماند.

غزنه و لاهور و حدود سند و پنجاب نیز به سبب حمله سلطان علاءالدین حسین غوری به غزنین، به قصد انتقام و ویران شدن غزنین و قتل و غارت آن مملکت که در سنه ۵۴۵ یا ۵۴۶ روی داد از مرکزیت افتاده بود. بالاخره مملکت غزنویان به دست غوریان بالتمام تصرف شد. این ضربه نیز باعث برهم خوردن دومین آشیانه ادبیات خراسان بود؛ چنانکه از آن به بعد دیگر غزنین و زاولستان تا امروز روی خوشی ندیده است و به وجود ادیب و نویسندۀ بزرگی کامیاب نگردیده است. مرکز ادب پس از نیمۀ اول قرن ششم از غزنین به «دهلی» منتقل گردید. ص ۳۰۰

فتور در نظم و نثر

به سبب حوادثی که گذشت، کانون‌های سبک قدیم یکی پس از دیگری برهم خورد. حیثیت ادبی و علمی بخارا و سمرقند بعد از انقراض سامانیان، روی به ضعف و سستی نهاد. بلخ و مرو و نیشابور پس از قیام سلاجقه و عاقبت بعد از فتنه غزان ویران گردید.

غزنین پس از غلبۀ غوریان نابود شد و مکتب‌های دیرینه‌ای که در این بلدان (شهرهای) آباد و پرجمعیت از قرن‌ها پیش موجود شده، پشت در پشت علوم و شیوۀ نگارش و طرز تدریس و آداب نویسندگی را کابراً عن کابر

فرامی‌گرفتند از میان رفت. در نتیجه ترویج سلاجقه، تأثیر ادبیات تازی چنانکه گذشت در کار بود. بنابراین سبک تازه‌ای چه در شعر و چه در نثر به میان آمد. در شعر، بنیاد سبک عراقی نهاده شد و در نثر نیز بنیاد شیوه و طریقه نثر فنی متکلفانه گذارده آمد؛ چنانکه مقدمه آن را در گفتار پنجم در ضمن شرح مقامات قاضی حمیدالدین معین نمودیم. اما باید دانست مقامات حمیدی به‌زودی مانند سبک تازه، پیروان و اعوان مریدانی برای خود به‌وجود نیاورد، زیرا تا ظهور سعدی در قرن هفتم کسی پیدا نشد که از مقامات حمیدی یا از مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری به‌واجبی تقلید کند. صص ۳۰۰ و ۳۰۱

تاریخ بیهق

این کتاب را مؤلف آن ابوالحسن علی‌بن زیدالبیهقی در سنه ۵۶۳ در زمان سلطنت مؤید آی‌آبه از غلامان سنجری که بلافاصله بعد از وفات سنجر بر خراسان مسلط گردید، تألیف کرده است. تاریخ بیهق یکی از کتب بسیار مفید و سودمند فارسی است که نظیرش از دو الی سه تجاوز نمی‌کند؛ چه از حیث سبک و اسلوب، چه از حیث ثقه بودن و چه از حیث پر بودن از مطالب تاریخی و ادبی و علمی بسیار که در عالم خود بی‌نظیر است.

سبک تحریر این کتاب میانه‌ای است از تحریر قرن پنجم و ششم هجری؛ یعنی از طرفی فتور ادبی و تأثیر تغییر سبک در او پیدا آمده و از طرف دیگر هنوز به عادت دیرینه سادگی، ایجاز، پختگی و سنجیدگی فارسی قدیم را از دست نداده است. این کتاب ممزوجی از سبک قدیم و

سبک جدید و از هر دو سبک نمونه‌های زیاد در وی می‌توان به‌دست آورد. زیادتر از چهار مقاله که یازده سال پیش از این کتاب تألیف شده است، لغت عربی دارد و نیز در ایراد شواهد شعری از تازی، پارسی، تمثیل‌ها و استدلالات عربی از چهار مقاله به‌شیوه تازه نزدیکتر است؛ چنانکه گاهی عبارات تازی از خود به اقتضای مقام می‌آورد و در ساختن عبارات تازی چنان تاریخ بیهقی، در آن آخرین نمونه‌های نثر قدیم را می‌توان دید. ص ۳۰۲

التوسل الی الترسل

بهاءالدین محمد از فحول نویسندگان نامی ایران است. نام او در عداد افاضل و شعرا و دبیران معظم برده می‌شده است. التوسل الی الترسل کتابی است محتوی منشآت بهاءالدین محمد، مشتمل بر حوادث تاریخی و قسمت زیادی از عادات، اخلاق و کیفیات حالات مردم، دربار، امرا و رجال نیمه دوم قرن ششم هجری. نمونه کاملی است از بهترین نثر فنی و درباری آن زمان که دیگر آثار زیادی از نثر کهنه و قدیم در آن یافت نمی‌شود. هرگاه بخواهیم آن را با شعر آن عهد مقایسه نماییم می‌توان به اشعار کمال‌الدین اسمعیل یا قصاید خاقانی یا خمسه نظامی شبیه کرد. غیر از پختگی و درستی و به‌دستور و قانون بودن، دیگر از حیث مزایای طبیعی و علو معنی شباهتی با اشعار رودکی و عصری و فرخی ندارند. ص ۳۰۲

سبک و شیوه التوسل الی الترسل

در این نثر لغات تازی به صدی شصت و گاهی صدی هشتاد رسیده است. بسا از لغات و اصطلاحات فارسی از میان رفته و به جای آن‌ها لغات عربی آمده است. مترادفات و موازنه و سجع همه سطور را پر کرده است. هر گاه نامه یا مراسله ساده‌ای نیز دیده می‌شود باز از ترادف و تکرار و اطناب خالی نیست. جمله‌بندی‌ها از قاعده اصلی گشته و حذف افعال بدون قرینه متداول شده است.

باید اعتراف کرد که مقدمه فساد نثر در این دوره آغاز می‌کند و بلای عام و تطویلات بلاطایل و عبارات بی‌مغز، از این زمان بر سر نثر زیبای فارسی فرود می‌آیند. چیزی که هست هنوز نویسندگان چیزی از متقدمان در سینه دارند و یادبودی از گذشتگان بر لوح دل می‌نگارند. از این روست که پختگی و سختگی عبارات و استعمال افعال حقیقی و مجازی بر وفق آیین مطلوب هنوز پدیدار و معمول است، ولی پیداست که قرنی یا دو قرن دیگر دبیران با این آیین دشخوار چه بلایی بر سر نثر پارسی خواهند آورد و چه بیدادی بر الفاظ و کلمات زبان مادری خود خواهند راند. خاصه تتبع ایشان منحصر به این اسلوب بوده است و به مکتب قدیم کمتر دسترسی داشته‌اند. صص ۳۰۲ و ۳۰۳

نفوذ زبان فارسی در آسیای صغیر

در این قرن از برکت وجود سلاجقه آسیای صغیر که آن‌ها را سلاجقه روم گویند و از عهد سلیمان اول در سنه ۴۶۰ تا زمان علاءالدین کیقباد ثانی

سنه ۷۰۰ هجری پادشاهی کرده‌اند. ادبیات فارسی در قونیه و سایر بلاد آسیای صغیر و حتی ارمنستان شیوع به هم رسانید. فضلالی مانند «ابن بی‌بی» مؤلف تاریخ سلاجقه روم، «راوندی» مؤلف راحت‌الصدور، مولانا «محمدالبخی» صاحب مثنوی و فیه مافیه، «نجم رازی» مؤلف مرصادالعباد و «محمدبن غازی المسلطوی» مؤلف روضه‌العقول در ترجمه مرزبان‌نامه در آن دیار بار افکنده و به نشر ادبیات پارسی پرداختند. سلاطین آن سامان هم با نهایت گشاده‌رویی و سخاوت از گریختگان سیل مغول که قسمتی به هندوستان و قسمتی به قونیه و برسا و انگوریه پناه می‌جستند، پذیرایی می‌کردند. از این رو ادبیات فارسی از نظم و نثر تا دیری در آسیای صغیر و استانبول رواج کامل داشت، کتب ذی‌قیمت در آن دیار به پارسی تألیف گردید و شعرایی معروف پیدا شدند. حتی بعضی از سلاطین آل عثمان که جای سلاجقه را گرفته بودند، خود به پارسی شعر می‌گفتند. توضیح آنکه تا اواخر صفویه، سبک نظم و نثر فارسی در خاک عثمانی کاملاً طبق اسلوب و شیوه ایران و خاصه عراق بوده است. صص ۳۰۶ و ۳۰۷

جرفادقانی

ابوالشرف ناصح‌بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی معاصر سلطان طغرل آخرین ملوک سلجوقی عراق بود... جرفادقانی تاریخ عتبی معروف به یمینی را از عربی به پارسی ترجمه کرد که تاریخ یمینی نامیده می‌شود. تاریخ ترجمه، سنه ۶۰۳ هجری است. این کتاب یکی از کتب بسیار فصیح و پرمایه

زبان فارسی است که به سبک عصر خود تحریر یافته است و از حیث فصاحت، استحکام پایه و پرمایگی با اصل تازی برابری می‌کند. صص ۳۰۳ و ۳۰۴

راحة الصدور - تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی

از جمله کتبی که در این عهد در آسیای صغیر تألیف شده است و قابل ذکر می‌باشد راحة الصدور تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان الراوندی است که در ۵۹۹ هجری تألیف شده. نام آن کتاب اعلام الملوك المسمى به راحة الصدور و آية السرور می‌باشد.

راحة الصدور یکی از بهترین کتب نثر فارسی است. در شیوه نثر فنی مانند کلیله و دمنه ممتاز است، ولی از کلیله و دمنه ساده‌تر و مشکلات تازی در آن کمتر و موازنه و قرینه‌سازی جز در موارد خاص به‌نادر در آن دیده می‌شود. در امثال و شواهد شعری و استدلال به آیات و اخبار مخصوصاً دقت و سعی مبذول داشته است. اشعار شاهنامه را از اینجا و آنجا گلچین کرده و به‌مناسبت مطلب، آن‌ها را با هم ترکیب نموده و آورده است. هیچ کس از نویسندگان این کار را نکرده و بیشتر شواهد فارسی او از شاهنامه است.

امتیاز دیگر، ترجیع‌بندی است که در هر فصل آورده و آن شرحی به‌نثر و یک قصیده در مدح ممدوح خود است. در حقیقت کتاب را به‌ذکر مخدوم خود به‌نظم و به‌نثر موشح ساخته است. احدی جز او و نورالدین عوفی

معاصر او که هر دو از گریختگان مغول، ولی یکی در شمال و دیگری در جنوب سرگردان بوده‌اند، این کار را نکرده است.

بنیاد کتاب بر سلاست و روانی است. افعال قدیم بیشتر از کتب معاصرین در آن استعمال شده است... فعل‌های وصفی زیاد دارد و افعال را در جمله‌های متعاطفه بسیار حذف می‌کند و نمونه کاملی از نثر قرن ششم را نشان می‌دهد. صص ۳۰۸ و ۳۰۹

گفتار هجدهم - قرن هفتم و فتنه مغول

به سبب خطایی که سلطان محمد خوارزمشاه کرد و ملوک ختا را برانداخت، ایران با تاتار و کشور مغول همسایه شد. به واسطه غفلت پادشاه ایران و دسایس الناصرالدین الله خلیفه بغداد که از محمد خوارزمشاه بیمناک می‌بود، بر ضد او تحریکاتی می‌کرد و منجمه گویند رسولی در نهان به تحریک چنگیزخان سرکرده تاتار به مغولستان فرستاده بود. نیز به سبب ظلمی که حاکم اترار با تجار مغول کرد، سیل سپاه وحشی تاتار به ماوراءالنهر و خراسان که آبادترین بلاد عالم و مرکز علم و تمدن و صنعت جهان شمرده می‌شد در آمد. وحشیان بر این کشور تاختند و این کشور بزرگ را از بیخ و بن برانداختند. به قول درویش نیشابوری «آمدند و کشتند و کردند و سوختند و بردند و رفتند». ما می‌گوییم آمدند و کشتند و کردند و سوختند و بردند و نرفتند؛ زیرا مرد درویش خبر نداشت که این قوم بازآمده، تا چندین قرن این

سرزمین زیبا و آبادان را طویلهٔ اسبان کوتاه و پرپشم خود خواهند ساخت و تا روزگاری دراز، تازیانهٔ ظلم و بیدادشان بر بالای سر نژاد متمدن آریایی در حرکت خواهد بود.

حاصل آنکه چندین میلیون مردم بیگناه در زیر تیغ تاتار جان سپردند، شهرهایی که هر کدام به‌قول مورخان آن زمان چند میلیون یا چند کرویر جمعیت داشته است، طوری ویران شد که سنگ روی سنگ و آجر روی آجر نماند، تا چه رسد به مکاتب، مدارس، مدرسه‌دیده، مکتب‌رفته و درس و کتاب و صنعت و علم که همه نابود گردید. کشوری مملو از علم و صنعت و کتابخانه و دانشمند و عالم، به نیستی گرایید. حتی حیوانات آن بلدان و صحاری هم امان نیافتند. گورخران صحرا را نیز گرد کرده و پیش رانده، به سوی موطن خود بردند، خوردند و بازگشتند و بر خرابه‌های این مرز و بوم که بوم نیز از سکونت در آن وحشت می‌کرد بنشستند، ملک راندند و به‌تدریج شعلهٔ بیدادشان تا آذربایجان، بغداد، دیاربکر، ارض‌روم و آسیای صغیر نیز رسید؛ ولی بیش از همه کار خراسان زار شد؛ چه، در هجوم نخستین، مردم آن کشور دست جلادت برآوردند و مردوار با دشمن خونخوار حرب کردند، داد مردی بدادند و جان بر سر وطن و دفاع از زادگاه بنهادند. قلیل آثاری که از آداب و تربیت خراسان در عالم باقی مانده است، آن است که یا این مردم به این سو و آن سو چون فارس و اصفهان و آسیای صغیر و دهلی رفته یا آنکه چیزی از آثار قدیم در آن بلاد و دیار بوده است. صص ۳۱۲ و

علوم و ادبیات در عهد مغول

با چنان کشتار عینی که رفت نباید انتظار شکفتن گلزار تازه از علم و ادب در این عصر تیره و تار داشته باشیم، بلکه بایستی انحطاط و سقوط علم و ادب را در ظرف نصف قرن متوقع بود. همین طور هم شد.

می‌دانیم ادبیات و علوم همان طور که یک مرتبه به ظهور نمی‌رسد، یک مرتبه هم از میان نمی‌رود. اعتلای هر کدام تدریجی و انحطاطشان هم تدریجی است. چنانکه به رأی‌العین دیدیم سبک نثر کلیله و دمنه بعد از صد سال به سبک بهاءالدین بغدادی مبدل شد. پس نبایستی انتظار داشت که سبک بهاءالدین و دیگران هم به محض ورود مغول، متبدل گردد. بنابراین می‌بینیم که تا مدت یک قرن پس از هجوم مغول، هنوز سبک معمول قرن ششم باقی است و فضلا دنباله طریقه بهاءالدین و جرفادقانی و محمد نسوی را رها نکرده‌اند و نویسندگان در این قرن همه مقلد فضلالی قرن ششم‌اند؛ چنانکه تاریخ جهانگشای که در سنه ۶۵۸ تألیف یافته با «تاریخ و صاف» که در حدود ۷۳۸ تألیف شده، دنباله همان سبک قدیم است.

اما چیزی که هست سبک نویسندگی مانند سبک شعر تنزل فاحش یافت. شعر از حلیه جزالت و فخامت و معنویت قدیم افتاد، نثر نیز همان قسم شد. در این هر دو فن، سلاست و رقت جای جزالت و فخامت را گرفت و این سلاست و رقت احیاناً به رکاکت و بی‌مزگی نیز انجامید.

معلوم می‌شود که در این قرن به تدریج سبک شیوه قدیم منسوخ گردیده است. علت آن نیز پیداست و آن همانا منسوخ شدن فضل و هنر و انحطاط ادبی و عاری بودن بزرگان و امرا از علوم عربیه و فنون ادبیه است. ...رفته‌رفته در عصر مغول - خاصه در قرن هشتم - که دنباله تربیت قدیم یعنی قرن ششم فروگسسته است و تربیت‌یافتگان آن عصر و شاگردان و شاگرد شاگردان از میان رفته‌اند و تأثیر تربیت و پرورش قومی وحشی در ظرف صد سال نمودار گردید. سبک نویسندگی از مقام قدیم فروتر آمد و تقلید عصر خوارزمی از یاد رفت و مکتبی نو و پرورشی تازه در نویسندگی روی نمود. ساده‌نویسی بر نوشته‌های فنی قدیم و نثر مرسل بر نثر مصنوع رجحان یافت. شاید بتوان گفت که این پرورش یعنی ترک تدریس و تتبع در ادبیات عرب و ترک رویه و شیوه دیرینه از جهتی به نفع زبان فارسی تمام شد. پس باید گفت عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. صص ۳۱۴ و ۳۱۵

سعدالدین وراوینی

مترجم مرزبان‌نامه، در اصل به زبان طبری بوده و مؤلف او مرزبان‌بن رستم از شاهزادگان طبرستان در اواخر قرن چهارم هجری است. سعدالدین وراوینی آن کتاب را به زبان دری و به سبک و شیوه انشاء زمان خود برگردانیده است. این کار در ۶۰۸ تا ۶۲۲ هجری در آذربایجان صورت گرفته است.

مرزبان‌نامه

مرزبان‌نامه کتابی است که واضع به زبان جانوران نهاده است، مانند کلیله و دمنه. در قدیم الایام چنین رسم بود که پندگویان و ناصحان هیچ‌گاه سخنی پوست باز کرده و راستاراست و صریح در موعظت و نصیحت با بزرگان و مخادیم نگفتندی و آن را بی‌اثر پنداشتندی. بهتر آن می‌دانستند که هر پند و نصیحتی را در لباس کنایات و استعارات و تماثل یا از زبان دیگران به‌ویژه جانوران ادا کنند. این رسم در میان دانایان هند و ایران مقرر و مسلم بوده است. دانایان ایران بعد از اسلام نیز این شیوه و طریقت را ترک نگفتند. اصل مرزبان‌نامه تألیف اصفهبد مرزبان‌بن رستم‌بن شروین پریم از شاهزادگان طبرستان است. این شهزاده شاعر نیز بوده است. در آن روزگار شعرای طبرستان به زبان طبری به اوزان هجایی بر طریق ایرانیان پیش از اسلام شعر می‌گفته‌اند. این کتاب دیوان شعری بوده است. مرزبان را به‌نام «نیکی‌نومه» و این کتاب هم به زبان مزبور بوده است و گویا مرزبان موصوف، در اواخر قرن چهارم هجری می‌زیسته است.

بالجمله مرزبان‌نامه معروف نیز یکی از جواهر پربهای تاج ادبیات فارسی است، بلکه می‌توان گفت که این کتاب و کلیله و دمنه دو گوهر جنبه‌اند که توأمان بر دیهیم کلام فارسی قرار دارند و نور دیگر جواهر هم از این دو مستعار است. تا کسی در نثر فارسی غور و تأمل و تحقیق و تتبع کامل نکرده باشد، حقیقت این سخن نداند و قیمت این دو گوهر شب‌چراغ نشناسد. همچنان است که نویسنده زبردست مرزبان‌نامه خود فرماید: «آن که

صاف ساغر انصاف نخورده باشد و نشوان این شراب مختلف‌الالوان نگشته از ذوق آن خبری باز ندهد که ممکن که مذاق حال او بر عکس ادراکی دیگر کند؛

وَمَنْ يُكِّ ذَا فَمِ مَرُّ مَرِيضٍ يَجِدَ مَرًّا بِهِ الْمَاءُ الزَّلَالَا صص ۳۱۷
و ۳۱۸

نجم‌الدین دایه و مرصادالعباد

شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمد شاه‌اور الاسدی الرازی معروف به نجم دایه، یکی از مشایخ و بزرگان صوفیه است.

نجم دایه در فتنه مغول از ری به عراق گریخت و در همدان متوقف گردید. باز در سنه ۶۱۸ متعلقان را در شهر ری مانده، از همدان عازم اردبیل شد. در آنجا نیز درنگ نکرده به سوی آسیای صغیر شتافت. به شهر قیصریه درآمد و از آنجا به شهر ملاطیه رفت. در آن شهر به درک دیدار شیخ‌الشیوخ شهاب‌المله والدین عمرالسهروردی نایل آمد. از وی خطی چند در تعرفه و سفارش خود به علاءالدین کیقباد پادشاه سلجوقی آسیای صغیر گرفته، عازم قیصریه روم گردید. کتاب «مرصادالعباد» را در سیواس در ماه رمضان سنه ۶۱۸ شروع و به سال ۶۲۰ به پایان رسانید.

نجم دایه در این سفر به ملاقات شیخ صدرالدین القونیوی و مولانا جلال‌الدین محمدالبخی صاحب مثنوی کامیاب شد. عاقبت از آسیای صغیر به بغداد سفر کرد و در سنه ۶۴۵ در آنجا وفات یافت. مرصادالعباد کتابی

است نفیس به پارسی در علم تصوف و اخلاق و سیر و سلوک و آداب معاش و معاد که به نام علاءالدین کیکباد تألیف شده است.

این کتاب از آثار ادبی ذیقیمتی است که هر چند در قرن هفتم انشاء شده لیکن به شیوه انشاء قرن ششم شبیه تر است. درواقع نثری است میانه سبک و شیوه خواجه عبدالله انصاری از حیث اسجاع پی درپی و میانه عبارات پخته امام غزالی...

در خلال نثرها آیات و احادیث و رباعی های لطیف و دیگر انواع شعر از پارسی و تازی که بیشتر رباعی های آن از خود نجم دایه است یافت می شود. غالباً اشعاری هم از سنائی و دیگر استادان قدیم شاهد آورده است، ولی بدون ذکر نام شاعر و تنها دو رباعی به اسم و رسم از حکیم عمر خیام دارد.

نجم دایه شعر به سبک سنائی می گوید و اگر چه شعرش به استحکام متقدمان نیست، اما در دقایق شعر پارسی استاد است. به رموز قوافی که متأخران از آن بی خبر بوده اند، به درستی واقف و افعال قدیم و قافیه های مخصوص متقدمان را در شعر صحیح و بی غلط به کار می برد؛ از آن جمله او را قصیده ای است که در صفحه ۲۵۳ (طبع تهران) آمده است:

عشق

نوباوه گلبن جوانی عشق است

سرمایه عمر جاودانی عشق است

چون خضر گر آب زندگانی خواهی

سرچشمه آب زندگانی عشق است

یار نو

با یار نو از غم کهن باید گفت

لابد به زبان او سخن باید گفت

لاتفعل و افعل نکند چندان سود

چون با عجمی کن و مکن باید گفت

صص ۳۱۹ و ۳۲۲

شمس قیس رازی

شمس‌الدین محمدبن قیس رازی از دانشوران و ادبا و فحول نویسندگان و فاضلان قرن ششم و هفتم هجری است. مسقط‌الرأس شهر ری بوده و خود مدت‌ها در خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم که مهد علوم و محیط رجال اهل علم و ادب بود اقامت داشته است. در سنه ۶۱۴ که سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه از خوارزم به قصد تسخیر بغداد به حرکت آمد، شمس قیس که در مرو بود به سلطان پیوست و چند سال در ری به سر برد. در سنه ۶۱۷ که خوارزمشاه از مقابل لشکر مغول از حدود عراق به سوی طبرستان می‌گریخت، شمس قیس در رکاب پادشاه بوده است.

عاقبت پس از فرار خوارزمشاه و تسلط تاتار بر خراسان، شمس قیس در سنه ۶۲۳ به فارس پناه جسته، به خدمت اتابک سعدبن زنگی‌بن مودود از اتابکان سلغری فارس (۵۹۹-۶۲۸) ملحق گشت و در دربار آن سلطان سمت

منادمت یافت. کتاب نفیس و پربهای «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» را به زبان پارسی در همه علوم شعر از عروض و قافیه و بدیع و قرض الشعر که پیش از آن بنای آن را نهاده بود، تألیف کرد. او تا اوایل عهد اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی هم زنده بود و سال وفات او نامعلوم است. ص ۳۲۲

المعجم فی معاییر اشعارالعجم

شمس قیس این کتاب را به قول خود او در سنه ۶۱۴ در شهر مرو شروع کرده است و در سنه ۶۱۷ مسودات این کتاب و سایر امتعه و اسباب او در پای قلعه فرزین بین اصفهان و همدان به غارت رفت. باز پس از مدتی، بعضی از آن مسودات به دست او آمد. آن مسودات به عربی بود تا در زمان اتابک ابوبکر بن سعد، جمعی از فضلالی فارس از وی درخواست‌اند که این کتاب را به پارسی تمام کند و او نیز چنین کرده است.

المعجم هر چند در شمار کتب علمی است اما نظر به آنکه نویسنده جای به جای کتاب به اصطلاح ما، دست نگاه داشته است و در ابداع معانی لطیف و تجسم خیالات خود تنوقی کرده است، می‌توانیم این کتاب را در ضمن کتب ادبی به شمار در آوریم. ص ۳۲۳

نورالدین محمد عوفی

یکی از نویسندگان نامی زبان فارسی محمد عوفی از فضلاء اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. وی از اعقاب عبدالرحمن بن عوف از مشاهیر صحابه حضرت رسول است و «عوفی» بدین روی خوانده شده است. محمد عوفی دارای چند تألیف بوده است؛ اول لباب‌الالباب در تراجم شعرا و اشعار ایشان که آن را ظاهراً به سال ۶۱۸ به نام عین‌الملک وزیر ناصرالدین قباچه، تألیف کرده است. دیگر جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات که ابتدا آن را در دربار ناصرالدین قباچه آغازیده، ولی اتمام آن در دهلی در سنه ۶۳۰ بوده است.

از یک جهت می‌توان او را از جمله نویسندگان مرتبه اول قرار داد و آن، حسن انتخابی است که در دو تألیف مفید و مرغوب خود به عمل آورده است. حسن انتخاب، خود از مزایای بسیار عمده هر تألیف و تصنیفی است. لباب‌الالباب و جوامع‌الحکایات مانند دو ستاره تابان از مشرق ادبیات ایران همواره می‌درخشند و تا زبان فارسی زنده است، علمای فن ادبیات و تاریخ، همین این دو کتاب گران‌بها خواهند بود. صص ۳۲۴ و ۳۲۵

عظاملک جوینی و جهانگشای

علاءالدین عظاملک جوینی ۶۸۱-۶۲۳ پسر بهاءالدین و برادر خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان، وزیر شهید، پدرش و جدش و خالش همه از دبیران و کتاب‌فاصل بوده‌اند و در خدمت سلاطین می‌زیسته‌اند. خود عظاملک دیری در خدمت امرای مغول و مخصوصاً امیر ارغون که مدت

پانزده سال والی ایران بود، به سر برده و به سمت دبیری استیفا و رسالت و کارپردازى موسوم بوده است. چند سفر به همراه این امیر به مغولستان و اردوی خانان در قراقرم رهسپار شده و مدت‌ها در میان مغولان توقف کرده است. در ۶۵۴ که هولاکو به ایران آمد و پادشاهی این مملکت از طرف منکو قآن بدو سپرده شد، داخل خدمت هولاکو و از مقربان دربار او شد. پس از آنکه هولاکو بغداد را فتح کرد، یک سال بعد یعنی در سنه ۶۵۷ حکومت بغداد بدو مفوض گردید و جانشین خلفا شد و در عراق و بغداد و خوزستان فرمانروا گردید. بعد از فوت هولاکو، به نیابت سونجاق آقا از امرای مغول، حکومت عراق و بغداد کرد. روی هم رفته مدت حکمرانی عظاملک در بغداد قریب بیست و چهار سال بوده است.

عظاملک علاوه بر ادب دوستی، خود از ادبای عالی مقام زبان پارسی است. تاریخ جهانگشای شاهد عدلی بر وفور فضل و قوت و ادب و کثرت ذوق و قدرت قریحه اوست.

در بنیان سبک و طریقه جهانگشای موازنه، سجع، تجنیس، اشتقاق و استدلالات از قرآن و حدیث، شواهد و امثال از شعر تازی، فارسی و تحلیل شعر و تلمیح از آیات قرآنی در سراسر نثر مزبور دیده می شود. صص ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹

جهانگشای کتابی یک دست نیست. از این روی به پایه ترجمه یمینی و مرزبان نامه و تاج المآثر نمی رسد. به نثر عوفی شبیه است اما صرف نظر از نقایصی که دارد، از نثر عوفی عالمانه تر و جزیل تر و محکم تر می باشد. گاهی

عبارات سخت و در عین حال سلیس و لطیف دارد و گاه نیز غرق در تکلفات، استعارات، تلمیحات، مراعات نظیر، تجنیس، اشتقاق و اسجاع بارده و دیگر تعسفات (بیراهه‌ها، گمراهی‌ها) شده است.

به‌طور کلی اطناب و ایراد مترادفات، از لفظ و جمله بر ایجاز غلبه دارد. جمله‌ها از این‌روی بلند و در همان حال به‌هم درفشده است و از جمله‌های کوتاه و دلچسب که در تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان و بیهقی سراغ داریم، خالی و بی‌بهره است. ص ۳۴۰

تاریخ وصاف

آخرین برقی که از این شیوه درخشیده و خانه روشن کرده است «تاریخ وصاف» است. باید وصاف را خانم خداوندان نثر فنی تقلید شده‌ای از عرب شمرد. چه، نثر فنی همیشه باقی بوده و خواهد بود، اما سبک و شیوه‌ای که در قرن ششم به واسطهٔ مجذوب شدن و محو گردیدن سلیقهٔ پارسی‌گویان در نثرنویسان عرب پیدا شده بود، در قرن هفتم به سرحد کمال بل به پایهٔ تفریط و ملال انجامید و این عمل به دست وصاف‌الحضره صورت گرفت. ص ۳۴۳

ظهور سبک و شیوهٔ تازه

در اواخر قرن هفتم رفته رفته شیوه تازه تری در نثر فارسی پیدا شد و آن به دو قسمت منقسم گردید: یکی شیوه خاص سعدی و نثر گلستان که باز پیروی مختصری از متقدمان در آن دیده می شود، دیگر شیوه نثر ساده.

سعدی شیرازی

ابو عبدالله مشرف بن مصلح یا مشرف الدین بن مصلح الشیرازی به غالب احتمالات در اوایل قرن هفتم متولد شده و در سنه ۶۹۱ یا به قولی ۶۹۴ در شیراز وفات یافته است.

سعدی تخلص خود را از نام شاهزاده ادب پرور سلغری یعنی ابی بکر بن زنگی ولیعهد اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعد گرفت. در زمان ولیعهدی این شاهزاده (۶۲۳ - ۶۵۸) هر وقت در شیراز بودی، در خدمت او بودی.

شیخ، شاعری درباری نبود بلکه باید گفت شغل شاغل او شاعری نبوده است، چه او در نظامیه بغداد تحصیل کرد. طلاب آن مدرسه، یا حاکمان شرع بودند یا مفسران و محدثان و یا وعاظ و مذکران. شیخ از این طایفه اخیر بود و شغل او سفر و سیر در بلاد اسلام و مجلس گفتن و وعظ و ارشاد خلق به سوی دین و اخلاق. در این باره اسناد زیادی در آثار شیخ موجود است. علاوه بر این، شیخ در علم لغت و صرف و نحو کلام و منطق و حکمت - به ویژه حکمت عملی - محتوی علم الاجتماع و سیاست مدن مهارت داشته است. بوستان یا سعدی نامه وی نیز دلیلی باهر (روشن، آشکار) است بر این قسمت اخیر و همچنین معلوم می شود که شیخ گذشته از احاطه کامل بر علوم عربیه

و ادبیه و مطالعه دواوین شعرای عرب در زبان فارسی که در آن روزگار روی به تراجع نهاده بود نیز دستی قوی و آشنایی به سزا داشته است. صص ۳۴۳ و ۳۴۴

شیوه سعدی در نثر

از سعدی سه قسم نثر باقی مانده است؛ اول سبک متداول عصر یعنی دنباله همان شیوه و طرز ابوالمعالی، سعدالدین و جوینی. دوم شیوه خواجه عبدالله انصاری. سوم شیوه خود سعدی.

از دقت در گلستان و بعضی غزلیات شیخ به خوبی می‌توان دانست که او را به آثار نظم و نثر پیشینیان وقوفی کامل حاصل بوده است. گرد آوردن کلمات، تلفیق الفاظ و رعایت و تناسب لفظ و معنی بدین خوبی، تنها کار ذوق و جودت ذهن و قریحه خدادادی وی نبوده، زیرا بعضی اصطلاحات را که در کتب معاصرین سعدی یافت نمی‌شود و یا به ندرت دیده می‌شود، در نثر و نظم سعدی پیدا می‌کنیم. این نکات احاطه و تتبع کامل وی را در زبان فارسی مدلل می‌دارد. شک نیست که علاوه بر احاطه علمی و فنی، ذوق ابداع و سلیقه او هم ممد این معنی شده است. ص ۳۴۴

می‌توان رساله (رساله چهارم در عقل و عشق) و مجالسی که شیخ در عرفان نوشته است و مجالس مولانا جلال‌الدین در کتاب «فیه مافیه» را قدیمی‌ترین تحقیقات عرفانی شمرد که در نثر فنی تألیف گردیده است. سخنان خواجه انصاری خطابه، مناجات و کلمات قصار است، نه تحقیق و

ادای مطلب از نظر علمی و فنی و هرچه از این قبیل از دایرهٔ نثر فنی بیرون است، مانند نثر تذکرة الاولیاء و غیره. پس می‌توان نثر سعدی و مولوی را که معاصر اوست از قدیمی‌ترین نثر فنی عرفانی دانست. ص ۳۴۹

گلستان

هنر و استادی و شخصیت سعدی را در گلستان باید یافت. اگر این کتاب کوچک حجم، بزرگ مایه نبودی، دو ثلث از شخصیت و بلندی مقام شیخ ناپیدا بودی، شاید نثر فارسی از چنین ذخیره‌ای عظیم و پربها محروم می‌ماندی؛ زیرا نه در گذشته و نه در زمان آینده ممکن است نظیری برای گلستان پیدا کرد.

گلستان کتابی است که در نهایت استادی تألیف گردیده است، یعنی مراد مؤلف آن بوده است کتابی اخلاقی و اجتماعی تألیف کند که خواننده را از حیث معنی در پیچ و تاب زهد خشک و اندرزهای متعسفانه و اصول علم اخلاق نیفکند. به سبب بحث در تربیت عمومی زمان که پرهیز از دنیا و ترک و انقطاع بوده است، موجب نفرت طباع نشود و از آوردن مکررات تربیت اجتماعی، مطالعه کننده را خسته و ملول نسازد؛ همچنین از حیث لفظ و اسلوب انشا نیز با انشای قدیم فرق داشته، تازگی داشته و گرد مکررات پیشینیان (مانند مجالس پنجگانه خود سعدی) نگردیده و صنعتی نو به کار بسته باشد.

سبک گلستان

چنانکه طرز تألیف و تنسیق معانی گلستان تازه بود، سبک انشاء این کتاب هم تازه است و در نزد پیشینیان بی‌نظیر. چه، قبل از سعدی سه قسم نثر بیش قابل ذکر نبود:

نثر ساده،

نثر مرسل و روان که در کتب علمی و بعضی از کتب تاریخ دیده می‌شد، نثر مصنوع و آن نیز بر دو قسم بود: یکی سبک «مناشیر و نثر منشیانه - شیوه ابوالمعالی و پیروان او، دیگر نثر مسجع و مقامه‌نویسی صرف که در نثر خواجه عبدالله انصاری و مقامات قاضی حمیدالدین یافتیم. این دو شیوه پیروانی پیدا نکرده بود. سعدی را نظر به این دو شیوه بوده است، چه در رسالات مقدمه کلیات هم که مکرر از جنس خطابه‌ها و قرینه‌سازی‌های خطابی خواجه انصاری تقلید شده است. صص ۳۴۹ و ۳۵۴

سعدی در نثر گذشتگان از عرب و عجم غور کرده و هرچه در نظرش نابایست و نابکار آمده است طرد کرده و هرچه را به کار و دربایست یافته است جلب نموده و به کار برده است. آنچه که از خود بر آن افزوده است:

۱. ترتیب و تناسب: ابواب هشت گانه گلستان را طوری ترتیب داده است که هر یک دیگری را می‌آراید و به دیگری مدد می‌رساند.

۲. رحجان ضروری بر غیر ضروری: زمان سعدی و بعد از حمله مغول و نفوذ تصوف، مبتنی بر زهد و ترک و تجرد و عزلت است، و این معنی را در و دیوار آن عصر گواهی می‌دهند. اگر رحجان ضروری و ترک غیر ضروری نمی‌بود، گلستان به این صورت از کار در نمی‌آمد.

۳. مراعات حال خواننده: هیچ گاه کسی را نیافتیم که از خواندن گلستان خسته شود.

۴. مراعات تناسب نثر و نظم: در هر مورد از دو الی سه بیت بیشتر نیاورده مگر آنکه بعد از قطعۀ فارسی، بیتی تازی نهاده و بعد از بیت تازی، باز قطعۀ پارسی جای داده، و مانند خال و خط و غازه و وسمه و جعد و طره، صورت هر حکایت را به نثر و نظم چنان آراسته است که هیچ یک نپذیرد ز یکدیگر نقصان.

۵. رعایت آهنگ کلمات: تعمدی که در فصاحت الفاظ و ترکیبات داشته است به موزون بودن عبارات منجر شده است، آهنگ ترکیبات طوری است که غالباً یا احياناً با پس و پیش کردن بعض کلمات و افعال، مصراع‌های تمام از کار بیرون می آید. این آرایش‌های استادانه و شیوه‌های شاعرانه و هم آهنگی الفاظ و ترکیبات و دست به هم دادن نثر با نظم است که گلستان را گل سرسبد باغ ادبیات فارسی نموده است.

۶. اختصار و ایجاز: بنیاد کلام پارسی بر ایجاز بوده است. پادشاهان ایران دیران را همواره به مراعات این صنعت وصیت می کرده‌اند... از قرن پنجم و ششم جمله‌های طویل و اطناب‌ها و ذکر مترادفات رسم شد... اما سعدی که زیر رگبار الهامات قرار داشته است، یکباره رسوم پیشینگان را زنده کرده رسم معاصر را زیر پای سپرده، ایجاز را با

صناعت لفظ و فصاحت و بلاغت ذاتی توأم ساخت، چنانکه اگر از عباراتش کلمه‌ای برداریم، کلام از قاعده و معنی از رونق بازماند.

۷. رعایت الفاظ و ترک لغت دشخوار: آشنایان به رموز سبک‌شناسی می‌دانند در قرنی که سعدی در آن می‌زیسته چه لغات غریب از عربی و مغولی وارد زبان فارسی شده بود... ولی در گلستان یکی از آن الفاظ و ترکیبات به کار برده نشده و از لغت مغولی نیز جز یکی دو لفظ که گویا فارسی نداشته است... دیگر چیزی نیاورده است و نیز از الفاظ دشخوار تازی یا فارسی... یکی هم برای دفع عین‌الکمال به کار نبرده است.

۸. رعایت نزاکت و ادب: این مقوله خوی دیرین ایرانی است و فرهنگ پارسی را پایه بر تأدب و نازکی و عصمت گفتار و عفت کردار نهاده‌اند... از اوستا تا تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی، سراسر یک لفظ خسیس و یک لغت ناپاکیزه یافت نمی‌شود... گلستان هرچند در شیرین کاری و شورانگیزی و لطیفه گفتن و خواننده را از ملالت و کسالت بیرون بردن، تعمدی دارد... بالجمله می‌توان گفت جز در یک شعر (بحر خفیفه قافیه سین) دیگر لفظ نازیب و ناپاک در سرتاسر گلستان یافت نمی‌شود.

صص ۳۵۴ تا ۳۶۰

سعدی دو کار کرده است:

یکی آنکه از حدود نثر معاصر بیرون رفته است و بار دیگر اعجاز ایجاز قدیم را نشان داده، پاره‌ای از لغات و افعال و ادوات کهنه را که از میان رفته بود، از نو به کار انداخته، مقامه‌نویسی را که در ایران رونق نگرفته و بعد از قاضی حمیدالدین کسی به فکر مقامه‌نویسی نیفتاده بود، نیز ساخته و معایب مقامات حمیدی را مرتفع نموده است.

دوم ابتکارها و اختراعاتی است که سعدی از خود بروز داده است، از قبیل آنکه از تعداد موازنه‌ها و مزدوجات و سجع‌ها کاست و جمله‌ها و الفاظ مترادف کمتر آورده است، بر استشادات شعری افزوده و در استدلالات قرآنی و آوردن عبارات تازی و شعر تازی نسبت به معاصران خود کمتر علاقه نشان داده است. در روانی عبارت و بلاغت و فصاحت گفتار بیشتر سعی داشته است تا آرایش آن. در حقیقت نثر ساده را با پیرایه‌ای مختصر از صنعت و شعر به این پایه و مایه بالا برده و شیوه‌نو که می‌توان آن را «شعر منشور» نام داد به وجود آورده است.

سعدی به سبب شعر منشور خود اثری اجتماعی در عالم نثر پدیدار کرده است، یعنی سیر و حرکت تطور نثر که هیچ وقت متوقف نگردیده بود و جریان این رودخانه به سوی نشیب برقرار طبیعی دوام داشت، لیکن سعدی کاری کرد که در این سیر و حرکت توقف و آرامشی پیدا آمد؛ این طور که جریان به حال طبیعی راه افتاده و به سوی نشیب راه می‌پیماید و بار دیگر به سوی بالا بازمی‌گردد. این حالت که به حال دوران شبیه‌تر از جریان است، گردابی به وجود آورد که مانع از موجود شدن سبک و شیوه‌های تازه نثر فنی

گردید. درواقع سعدی و گلستان او نثر را از تطور طبیعی بازداشت و هر قدر بعد از سعدی در نثر فنی تفنن به خرج دادند، به پایه گلستان نرسید. ص ۳۶۹

کتاب علمی این دوره

تاخت و تاز مغول یکباره صفحه ایران را از وجود علماء و کتاب و مدارس و طلاب پاک کرد و پرده سیاهی از خون بر روی مدنیت روشن و درخشان خراسان و عراق فروکشید؛ لیکن باید این را هم بدانیم که ریشه تمدن علم و ادب چنان در این سرزمین استوار و محکم بود که به این زودی و به این سهولت نتوان آن را برانداخت؛ زیرا که هر چند به صورت ظاهر علائم انحطاط نمودار شده بود، اما تربیت یافتگان قدیم هنوز اینجا و آنجا وجود داشتند؛ بعضی به هندوستان یا آسیای صغیر یا بغداد یا فارس گریختند و چند تن در بحبوحه بدبختی و تیره‌روزی ایران، مقاومت به خرج داده به تدریج زمام مهم امور را به دست آوردند، مانند خانواده جویی، خواجه نصیر و خواجه رشیدالدین همدانی که به وزارت رسیدند.

چیزی که بود، اساس تألیف کتب علمی به زبان فارسی که در زمان خوارزمیان و ملوک الطوائف سلجوقی و غیره آغاز شده بود، به سبب آمدن مغول قوت یافت؛ زیرا خط و زبان ایغوری قابل نبود که بتوان مملکتی وسیع را که از کاشغر تا دریای روم کشیده شده بود، بدان خط و زبان اداره کرد. ناچار خط و زبان پارسی، خط و زبان رسمی دربار مغول قرار گرفت. عربی هم که روی به تراجع نهاده بود، به کلی از میان رفت – مخصوصاً بعد از سقوط

بغداد و خالی شدن مرکز خلافت و محو علت موجوده - دیگر علتی بر بقای آن زبان باقی نماند. این بود که کتب علمی به زبان فارسی دنباله کار خود را رها ننمود، بل رفته رفته کارش بالا گرفت. ص ۱۳۷۰ و ۳۷۱

پیشاهنگ و پادشاه علمای این دوره ملک الحکما خواجه بزرگ، فاضل، عالم و فیلسوف نصیرالدین محمد بن محمد الطوسی است (۶۷۲-۵۹۷ هجری) که مدتی نزد اسماعیلیان و رفقا می زیسته است. چند کتاب به نام ناصرالدین محتشم رئیس قهستان تألیف کرده است که مهمترین همه، ترجمه و تهذیب طهارة الاعراق تألیف ابن مسکویه است به فارسی که به اخلاق ناصری شهرت دارد. ص ۳۷۱

گفتار نوزدهم - از قرن هشتم تا آغاز قرن دهم

مغولان از خود ادبیات نداشتند. خط ایشان هم بنا به تصریح جوینی خط ایغوری بود که از طوایف ایغور فرا گرفته بودند...دیری مدت کشید تا فرزندان امرای مغول با ادبیات ایران انس و آشنایی یافتند. این انس و آشنایی نیز بنا به فطرت و خوی بدویت و خشونت که در نهادشان بود، نه چنان بود که مانند دیگر بدویان چون عرب و ترک و یا بیگانگان متمدن چون هندو سندی موجب تربیت و پرورش واقعی گردد...هیچ وقت از نسل چنگیز خان هیچ کس با ادب و فرهنگ پارسی الفت و انس حقیقی پیدا نکرد تا مربی و

پرورنده دیگران گردد و به تربیت و اصطناع (پروردن، برگزیدن) اهل فضل و ادب پردازد.

از این رو تا مدتی که تأثیر تربیت و پرورش عهد خوارزمشاهیان و دوره ادبی قرن ششم در باقی ماندگان فرزندان آن قرن یعنی بقایای شمشیر نمودار بود، ادبیات عالی در نظم و نثر فارسی دیده می‌شد... از لحاظ شعر نیز بزرگانی مانند سعدی، همام‌الدین، مجد همگر، امامی و رفیع لبنانی و غیره به هم رسیدند.

به محض اینکه تأثیر قرن ششم در عصر حکومت ایلخانان برطرف گردید و قرن هفتم از نیمه گذشت، تأثیر تربیت مغول - یعنی بی‌تربیتی، توحش، بی‌رحمی، بی‌عدالتی، جهل، یاساهای احمقانه صحرایی، مقررات ابلهانه و قاسیانه بیابانی - در سطح اخلاق و احوال باقی ماندگان تیغ و دماغ‌سوختگان و دلمردگان افسرده و پژمرده ایرانی پدیدار گشت، رفته‌رفته جویینان، امثال خواجه نصیر، سعدی و وصاف سر در نقاب تراب کشیدند.

نثر ساده

در قرن هفتم به تدریج نثر ساده بر نثر فنی رجحان یافت. تواریخ عمومی که در این دوره نوشته شد، جز یکی دوتا مابقی به نثر ساده تألیف گردید. درواقع در این دوره مانند همیشه نویسندگی وابسته به ذوق نویسنده بوده است، اما چون محیط زندگی است که ذوق نویسنده را رهبری می‌نماید،

در این محیط طالب و راغب نفر فنی کمتر از ادوار قدیم بوده است. طبعاً ذوق نویسندگان به نثر ساده راغب‌تر افتاده است. ص ۳۷۴

رواج تاریخ‌نویسی

در عصر مغول با آنکه ضربت مهلکی به معارف ایران وارد آمد و از کتاب، مجامع، مخازن، رصدگاه‌ها و سایر مراکز علمی اثری نماند، تنها از لحاظ علقه‌ای که چنگیز و قوم او به یاد کردن ذکر پدران و باقی ماندن ذکر خود ابراز می‌داشتند، فن تاریخ مورد توجه و اعتنا قرار گرفت؛ این معنی دو سبب عمده داشت؛ یکی علاقه قوم مغول به بقای ذکر، دیگر وقایع بزرگی که در این دوره اتفاق افتاد؛ از انقراض دولت خوارزمشاهی و دول کوچک دیگر، برافتادن دولت خلفا و سقوط بغداد که بیش از سقوط پاریس، در آن عهد اهمیت داشته است. ص ۳۷۸

انحطاط نثر فارسی

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم چند نویسنده و مورخ پاکیزه‌نویس مانند خواجه رشیدالدین، حمدالله مستوفی مؤلف «تاریخ گزیده» در ۷۳۰، قاضی عبدالله بن عمر بیضاوی مؤلف «نظام التواریخ» در ۷۶۴، ابوسلیمان داود پناکتی مؤلف «روضه اولی الباب» مشهور به تاریخ بناکتی در ۷۱۷، محمدبن علی شبانکاره مؤلف «مجمع الانساب» در ۷۳۳ و هندوشاه نخجوانی مؤلف «تحارب السلف» در ۷۲۴ ظهور کردند. اگرچه بنا به عادت

آن عصر، نثر فارسی را از تصنعات و تکلفات به سادگی و سهولت سوق دادند، لیکن باز آن را از حلیهٔ ادب و لطف بیرون نبرده و به سنت ادبای بزرگوار رفتار کردند.

لیکن از همین تاریخ ضعف ادبی، سستی، فتور و عدم توجه و اعتناء به اصلاح و علاج نثر پدیدار می‌گردد. مقدمات فساد نثر و عدم غور و تعمق در ادای لغات و عبارات و از یاد رفتن دستور صرف و نحو و رکاکت لفظ و معنی آشکار می‌شود.

بسیاری از لغات فارسی زیبا و شیرین و مثل‌های فارسی از یاد می‌رود، استعمال افعال به معنی مجاز و فراموش شدن معنی حقیقی افعال از این دوره شروع می‌شود. ص ۳۷۹

عدم تحقیق و تتبع و غلبهٔ مداهنه و مدح

تأثیر حکومت مغول از قرن هشتم به بعد، ابتدا در اخلاق نویسندگان بروز کرد، یعنی زودتر از آنکه آنان را به عدم علاقه و لاقیدی در شیوهٔ نگارش وادارد، ایشان را به عدم تحقیق و ترک تتبع و پیروی از شیوهٔ مداهنه و مداحی وادار ساخت.

تواریخ این دوره یعنی بعد از قرن هشتم دیگر مانند تواریخ قبل مورد اعتماد نیست و تتبع کافی در صحت اسامی و صحت اعداد سال و صحت روایات به عمل نمی‌آمده است. غالب غلط‌های معروف لفظی و اشتباهات تاریخی در این دوره پیدا شده است. عربی‌دانی روی به ضعف نهاده و

مورخان غالباً مدارک را از کتب فارسی قبل از خود کسب می کردند. از بدی رسم الخط فارسی که نه اعراب داشته و نه دقت، در ضبط لغات، غفلت کرده و هر اسمی را به هر شکلی که خوانده می شده است، می خوانده و در تاریخ خود ضبط می نموده اند.

قرائت کتاب در نزد استاد و کسب اجازه که از ضروریات وراقان و مورخان بوده و قبل از مغول کتب عربی عموماً و شاید کتب فارسی هم بایستی نزد استادی قرائت شود، در این عصور پاک از یاد رفته و بدین سبب غالب کتب تاریخ و ادب به صورت خرابی افتاده و تصحیفات غریب و اشتباهات فاحش در آنها راه یافته است.

اما کتب ادوار بعد هرچه پایین تر می آییم، عدم امانت و غلط نویسی و تصحیف روی به افزایش می نهد. کتاب اختیارش به دست کاتب می افتد، هرچه می خواهد از او می کاهد و هرچه می خواهد بر او می افزاید، لغات عربی را فارسی و فارسی را تازی می کند، هرچه را نمی داند حذف می کند، هر جا از هرچه بدش می آید و یا خلاف سلیقه اوست، آن را تحریف می کند.

این معنی یا درد بی درمان از یکسو و عدم تتبع و تحمل رنج ناکردن مؤلفان از سوی و بدتر از همه استبداد بزرگان و رایج شدن مداحی در تاریخ هم از سوی دیگر، کتب این عصر را از حلیت اعتبار و اهمیت انداخته است. به طوری که امروز غالب اهل تحقیق تا به کتب قبل از مغول دسترس داشته باشند، به نظیر همان کتاب که بعد از مغول تألیف شده باشد اعتبار نمی کنند،

مگر کتابی که دارای مدارک منحصر به فرد باشد و از لابدی بدان رجوع کنند. صص ۳۷۹ و ۳۸۰

قرن نهم - تیموریان از ۸۷۱ الی ۹۰۶

دولت مغول از آغاز قرن هفتم پیدا شد و در ۷۳۶ با مرگ ابوسعید بهادرخان پسر اولجایتو انقراض پذیرفت و تا سیزده سال دیگر نیز در آذربایجان و بغداد و گرگان با یکدیگر نزاع داشتند. آنان نیز در ۷۵۰ و ۷۵۲ منقرض شدند.

بنیاد تمدن ایران طوری نبود که به یکبار هجوم قبایل وحشی ویران گردد. بنابراین دیدیم که در این قرن باز ایرانیان توانستند بار دیگر در ادبیات و علوم کاری صورت دهند. در عهد غازان تا ابوسعید، امید آن بود که ایران موفق شود دوباره تمدن از دست رفته را با سنن و ادبیات و علوم به دست آورد.

انقراض ایلخانان موجب آن گردید که حکومت مرکزی مقتدر ایران از میان رفت و حکومت‌های محلی کوچک و بزرگ به وجود آمدند؛ مانند آل جلایر، آل مظفر و سربداران... جای دولتی مرکزی که بتواند این کانون‌های مختلف را مانند عصر ایلخانان اداره کند، خالی مانده بود. بنابراین کانون فساد یعنی ماوراءالنهر (محلی که اثر توحش و خونخواری مغول، تمدن در زیر سم ستوران غارتگران، با خاک راه برابر شده بود) بار دیگر به شرارت برخاست، خلأ مذکور را پر کرد و ضربتی تازه که اثرش کمتر از زخم چنگیز

نبود بر پیکر تمدن ایران که تازه می‌پنداشت که از بلا رسته است، وارد ساخت!

این یورش خونین به وسیلهٔ تمرلنگ که مورخان وی را تیمور گورکان و به‌طور مطلق صاحبقران خوانده‌اند به‌عمل آمد. باقی‌ماندهٔ دودمان‌ها و خانواده‌های بزرگ در این کُرت (با فتحهٔ «ک»، فتحهٔ «ر» مشدد / دفعه، مرتبه، بار) از میان رفتند و قهقرای ادبی و علمی تکرار گردید. صص ۳۸۱ و ۳۸۲

ادبیات در عصر تیموری

انحطاط ادبی در این عصر دنبالهٔ کاروان قهقرا را رها نکرد. تنها تاریخ، خط، مینیاتور، تذهیب و معماری رو به ترقی داشت. کتب تاریخ به زبان ساده که در اواخر قرن هفتم مقبول افتاده بود پیروی شد... مولانا عبدالرحمن جامی از شعرای نامی و عرفای بزرگ نیز در نشر کارهایی کرد و بهارستان را به تقلید از گلستان پرداخت... دولتشاه سمرقندی تذکره نفیس خود را نوشت و شاهزاده بایسنقر پسر شاهرخ نیز کتابخانه و مجمعی علمی و ادبی به‌وجود آورد... الغ بیگ پادشاه سمرقند نبیرهٔ تیمور نیز ریاضیات و هیئت و نجوم را ترویجی بسزا فرمود.

اما انحطاط ادبی متوقف نگردید. شعر فارسی یکباره گویی با خواجه حافظ به بهشت رفت و بازنگشت و در فردوس برین با دری‌گویان بهشتی جای خوش کرد. سبک پیچیده و متصنع و بی‌روح که از عالم الفاظ فرومایه تجاوز نمی‌نمود شعر را از قصیده و غزل به حالت ابتذال افکند. پایهٔ «سبک

هندی» از این دوره در هرات و خراسان و ترکستان نهاده شد، بعد به اصفهان و هند سفر کرد. در نثر نیز انحطاط لفظی و معنوی دو اسبه بنای تاخت و تاز نهاد.

در این عصر کتاب بسیار به تشویق میرزایان یعنی شهزادگان تیموری نوشته شد. کلمه «میرزا» که تا دیری در ایران به معنی باسواد بود از این تاریخ پیدا شد، چون امیرزادگان تیموری را «میرزا» می خواندند؛ مثل میرزا شاهرخ، میرزا بایسنقر، میرزا الغ بیگ و... اتفاقاً همه آن‌ها باسواد و غالباً صاحب ذوق و نویسنده و شاعر بودند، لهذا این لغت برای صاحبان ذوق و سواد، علم گردید. همه این مقدمات نتوانست سیر انحطاط و قهقرا را که پیش گیری کند؛ زیرا ذوق‌ها همه محدود، طبع‌ها فرومایه، فکرها کوتاه، طریق تعقل ناصواب، اهمال و تکاسل و عدم غور و عدم تحقیق و تتبع در تمام امور از امور سیاسی و ملکداری گرفته تا شعر، نثر، تاریخ، تذکره، دیانت، تصوف، امانت و تقوی رسوخ یافت. تدنی و پستی عجیبی در هر چیز پیدا شد و در این گیر و دار اگر دانشمندی چند به وجود آمده‌اند، جای بسی حیرت است. صص ۳۸۲ و

سبک نثر در این دوره شیوه‌ای است میانه و هرچه پایین می‌آیم کم مغزتر و ساده‌تر می‌شود. می‌توان ثمره وجود مغول، قتل و غارت، ستمگری و به هیچ شمردن خلق خدا، فرار و کوچ و جلای وطن، مرگ علما و استادان، خرابی مدارس و گسیختگی رشته‌های مسلسل تحصیل و مظلومی

دیگر را که در عهد مغول و تیمور لنگ خونخواره در این کشور روی داد، در اواخر عهد خانواده تیمور به دست آورد؛ یعنی عصری که خاندان تیموری در کمال ضعف در هرات متمرکز گردیده و مانند دولت عثمانی پیش از جنگ بین الملل که مرد محتضر نامیده می شد، او هم با کر و فری که سلطان حسین بایقرا می کرد، معلوم بود که در شرف احتضار است. لانه زنبور مشرق «ماوراءالنهر» بار دیگر از دست تیموریان به در می رفت. در مغرب ایران نیز آق قویونلوها منتظر مردن سلطان بایقرا بودند؛ همین هم شد و به محض مرگ آن پادشاه، دو موج شرقی و غربی به هم پیوستند و هرات یعنی مرکز خاندان بزرگ تیمور در میانه محو گردید. ص ۳۸۸

در عصر خاندان تیمور، مورخان شیوه اطناب در مدح و چاپلوسی را زنده کردند. رفته رفته از فواتح کتب به فواتح فصول کشید و در «عالم آرای عباسی»، تواریخ صفویه، دره نادره و جهانگشای نادری و غیره، این معنی خوب دیده می شود. در هر سال در فاتحه فصل و سال نو، شرح مبسوطی در تعریف صفت بهار و ازهار و اشجار نوشته می شود و در آن فاتحه، براعت استهلال ها و صنعت گری های عجیب و غریب به کار می برند که جز هنرنمایی فایده ای در بر ندارد. دیگر، آوردن لغت و ترکیبات تازی و ترک کردن الفاظ فارسی از مختصات این زمان است که تا زمان ما باقی مانده بود. ص ۳۹۰

نمایش علمی، تألیفات، تصانیف و علمای دوره تیموری از حیث کمیت مانند دوره پنجم و ششم هجری پر عرض و طول است. خاصه تصانیفی که به زبان فارسی در علوم مختلف به وجود آمده است، بسیار است اما از حیث کمیت باید اعتراف کرد که به قرن سلف خود یعنی قرن هفتم هم نمی‌رسد؛ زیرا در علوم ادبی نه جوینی دارد، نه سعدی و نه وصاف و در علوم ریاضی، کلام، حکمت و دیگر علوم نیز نه خواجه نصیر دارد نه ملا قطب و نه بابا افضل. علت اصلی همان است که مکرر گفته‌ایم و آن این است که نتیجه ضربت‌های مخرب مغول در همان زمان بروز نکرده و بعد از دویست سال ظاهر گشته است. عصر تیموری ابتدای بروز فساد است که از هجوم قوم وحشی مغول در این سرزمین پیدا آمد و دنباله آن تا امروز گریبان ما را رها نکرده است... در عصر تیمور و خانواده او کار علمای دین رونق داشت و در درجه دوم ریاضیون و متصوفه نیز کر و فری داشتند اما حکما و حتی علمای کلام و منطق رانده و مهجور بودند. ص ۳۹۰

عبدالرحمن جامی

نورالدین عبدالرحمن بن نظام‌الدین احمد بن محمد الدشتی الاصفهانی اصلش از اصفهان و خود در خرجرد جام که امروز به لنگر معروف است به دنیا آمده و بدین لحاظ «جامی» تخلص می‌کند.

«جام» تخلص شعری احمد جام عارف معروف به ژنده پیل العرفا بوده است. این مرد در بلوک خرجرد متوطن و در محلی که اکنون به تربت شیخ

جام معروف است مدفون گردید. این قصبه از آن به بعد به تربت شیخ جام شهرت گرفت و به تدریج مخفف شده به جام معروف شد و جامی تخلص خود را از این قصبه برداشته است.

جامی از علما، عرفا، شعرا و نویسندگان بزرگ ایران است. سلسله ارادتش به خواجه عیدالله احرار نقشبند می کشد و خود پیشوای این طریقه از متصوفه است. سلسله نقشبندیه را در ایران و خاک عثمانی وی رونق بخشود. آثار منظوم جامی به فارسی بسیار است؛ از قبیل دیوان قصاید و غزلیات و هفت اورنگ یا «سبعه جامی». آثار مثنوی او به عربی فراوان است و آنچه به فارسی نگاشته است و در فن نثرنویسی دست نگاه داشته «بهارستان» است که به اقتضای گلستان سعدی گفته شده.

یکی از بزرگترین عیبی که شعرشناسان و ادبای معاصر در اشعار جامی یافته اند عدم صراحت و شجاعت ادبی است. می گویند آن طور که ما از غزلیات خواجه و اوحدی مراغه ای می توانیم مقاصد، نیت، عقاید فلسفی یا عرفانی یا اجتماعی و سیاسی گوینده را به دست بیاوریم و به احوال درونی و برونی این گویندگان از راه سخنان ایشان پی برده و بی پرده درباره آنان قضاوت بنماییم، درباره غزلیات مولانا جامی نمی توانیم. چه، مولانا یا در سخنان خود مانند استادان پیشین پنهان نبوده یا طوری پنهان شده است که با هیچ ذره بینی دیده نمی شود. می گویند از غزلیات جامی با آن همه طول و تفصیل، نه به حالات اجتماعی و سیاسی معاصر او می توان راه برد نه به حالات اجتماعی و معتقدات فلسفی و عرفانی شخصی او؛ زیرا طوری اشعار مزبور

پای‌بند به تخیلات شعریه و علاقه‌مند به مضامین متداوله شاعرانه است که جای اظهار فکر و عقیده و شجاعت ادبی و صراحت گفتار برایش باقی نمی‌ماند. همین اصول، یعنی علاقه شاعر به یافتن مضمون نو، تدارک قافیه، توجه به صنعت و هنرنمایی، موجب پیدا شدن سبک پیچیده «هندی» گردید. این شیوه از هرات توسط جامی و فغانی به دهلی و دکن و اصفهان سرایت نمود. این ایرادات وارد است ولی نباید آن را گناه جامی و معاصرین او دانست، بلکه این شیوه، تقصیر محیطی است که جامی را از عهد صباوت به وجود آورده است. این است یگانه علت استتار و تقیه مولانا و سایر بزرگان آن عصر. از این راه است که ادبیات آن عصر خالی از صراحت‌ها و شجاعت‌های ادبی است و روح حقیقی شعر که درخشیدن معنی و حقیقت از الفاظ باشد، در هیچ یک از آثار آن عصر پیدا نمی‌شود. صص ۳۹۴، ۳۹۵ و ۳۹۶

مختصری از تطورات لغوی و لغات دخیل

۱ - ترکیبات تازی (عربی):

در این قرن جمله‌های عربی مرکب رواج می‌گیرد؛ از قبیل: علی اختلاف طبقاتهم و درجاتهم - کرة بعد اخری - بالمره - مرفوع الطمع - مسلوب‌الید - مکشوف‌العورة - خلیج‌العدار - مقبول‌القول - شدید‌الباس - حسب‌الامر - محبوب‌القلوب - قره‌العین - مکشوف‌الوجه - فهو المراد - الخیر فیما وقع - لامحاله - رباط‌الخیل - رجع‌القهقرا - العود احمد - نصف

النهار - على الطليعه - من الفلق الى الغسق - فى الجملة - فى الواقع - فى الحال - فى الفور - بقية السيف - على التوالى - على التحقيق - على أى حال - لى أقبح الحال - على احسن الحال - حسبة لله - حسب المدعا - بين الجانبين - على اسرع الحال - على جناح الاستعجال - على حده - ماقبل - مابعد - فيما بعد - محضاً لله - قربة الى الله - و اخوات اين تراكيبات كه حصر همه موجب ملال است. چون در شرف تغيير و تبديل اين الفاظ برآمده ايم در اثبات آن همه فايدتى مترتب نيست.

۲- لغات مغولى كه بر لغات سابق و اسبق علاوه شده است:

يراق(اسلحه مرد و مركب)، قجرچى(رابط)، كنكاج و كنگاش(مشورت)، الكا(نام قسمتى از استان بلوك نام قسمتى از دهات)، يورت(سرمنزل)، قابچى(حاجب)، قوشچى(بازدار)، باشماقچى(كفشدار)، آغروق(بنه و ساز و برگ)، قورخانه(زرادخانه)، جياچى(زره گر)، جيا(اسلحه، جبه، زره چرمى و آهن دار)، جياخانه(زرادخانه)، انچكى(مرادف صاحب منصب)، كيجم(برگستوان و پوشش اسب)، قورچى(جاندار)، قشون(ارتشتاران)، يورش(هجوم)، تواچى(محاسب)، تغوز يا تقوز(مبلغى كه معين باشد از اسب يا قماش چنانكه گويد يك تقوز اسب و يك تغوز قماش پيشكش كرد)، اكلكا(انعام)، موچلكا(محضر و صورت مجلس)، شيلان(موقع صرف نهار و صلاى طعام)، منغلای(مقدمة الجيش)، يلجار(ايلجار و حركت چريك و حشم)، برانغار(ميمنه)، جوانغار(ميسره)،

قول(قلب)، یلغار (یرغه - راندن تند)، ییلاق(سردسیر)، قشلاق(گرمسیر)،
کومک(مدد)، قمچی(تازیانه)، قیچی(مقراض)، ساوری(هدیه)،
تالان(تاراج)، دومان(طوفان)، قدغن(نهی)، قروق(مخصوص)، آقا(عنوان
برادر و بنی‌الاعمام خان) آغا(لقب زنان حرم)، خانم و بیگم (لقب زنان خان
و بیگ)، یساوول و شقاوول(مناصب لشگری)، داروغه(کلانتر)،
بیگلربیگی(بیگ بگان که منصبی بوده است)، کوتل(ظ مغولی است - تپه و
گردنه و اسپ یدک)، اولجا - اولجه - چپاول(غارت)، آذوغه(خواربار) و
صدها لغات دیگر که از بین رفته یا فارسی شده است.

۳ - جمع بستن به الف و تاء در لغات فارسی:

از قدیم گاهی کلمه «پند» را بر «پندیات» و «باغ» را بر «باغات» و «دیه»
را بر «دیها» جمع می‌بستند. از این قرن به بعد قسمتی دیگر هم بر این لغت
افزوده شد، مانند مازندرانان - خراسانات - گیلانات - شروانات - جنگلات
- ییلاقات - قشلاقات - آغروقات - تنسوقات - بیلاکات - وجوهات -
مرسومات - مواجبات - مالیات - مالوجهات - دیوانات - یرلیغات -
کنکاجات - تومانات - نوشتجات و غیره. صص ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴

گفتار بیستم - از قرن دهم تا سیزدهم

لانه زنبور

ایران بعد از انقراض ایلخانان مغول در سنه ۷۵۰ دچار هرج و مرج شد، ولی ادبیات ایران در این دوره به واسطه قوه پایه و عظمت مایه که داشت خراب نشد. در گوشه و کنار، خاصه در عراق و فارس نویسندگان قوی دست و هنرمند پیدا شدند که می توان به وجود آنان افتخار کرد.

در برابر حمله امیر تیمور و یورش های او دولت های ترک و تاجیک تاب نیاورده بار دیگر بر زبر تأسیسات تازه خود منهدم شدند و هر چه و هر که ارزشی داشت، به سمرقند کوچانیده یا کشانیده شد!

خاندان تیموری بار دیگر خراسان را مرکز قرار داد... لیکن از همان راهی که خود آمده بود بر او دواندند و همان لانه زنبوری که تیمور از آنجا بیرون پریده بود، بار دیگر به طرف خراسان باز شد و ضربتی قاطع بر تمدن نیمه کاره تیموریان که سطحی و متزلزل و عامیانه بود وارد ساخت.

در اوایل قرن دهم هجری یکی از شاهزادگان چنگیزی «محمدخان شیبانی» نیره شیبان برادر تولی که اجدادش در سبیر یا حکومت داشتند، به خیال جهانگیری افتاد و در اندک مدتی سمرقند، بخارا، تاشکند و کلیه ماوراءالنهر را فتح کرد و دودمان تیموری را در ماوراء جیحون منقرض ساخت. در ۹۱۲ به خراسان تاخته، بلخ و هرات پایتخت سلطان حسین بایقرا را که قسمتی از نسل تیمور در آنجا حکومت داشتند، به تصرف درآورد و

لشگریان او از مغولان ازبک و غیر ازبک، همان بلا را بر سر خلق و بر سر علوم و معارف آوردند که تیمور و چنگیز آورده بودند.

اگر این لانه زنبور که برای بار سوم به طرف ایران سرازیر شد، درش بسته نمی‌شد شک نیست که تاریخ ایران طور دیگر سیر کرده بود و شاید اثری از صورت دروغی ادبیات و کالبد بیجان تمدن ایرانی باقی نمی‌ماند؛ چنانکه تا جایی که آن طایفه - یعنی ازبکان - رخنه کردند که عبارت باشد از ماوراءالنهر و خوارزم امروز، همان صورت دارد و از ادبیات فارسی نامی هم نمانده است.

فی‌الجمله لانه زنبور ازبک، ترکستان و خراسان را تاراج کرد و به سوی عراق پیش می‌آمد. جنبش ایرانیان برای نجات کشور باز هم به ظهور پیوست، گرداگرد جوانی جسور که فکر و نقشه تازه‌ای داشت گرفتند و به‌زودی توانستند زنبوران مودی را به لانه اصلی برگردانند. صص ۴۰۵ و

۴۰۶

ظهور شاه اسماعیل صفوی

بنیه علمی و ادبی و اخلاق اجتماعی و فرهنگ عمومی در این کشور به قدری ضعیف شده بود که هرگاه به طبیعت وا گذاشته می‌شد چاره‌پذیر نبود. اگرچه ادبیات پارسی هنوز مقام اولویت خود را در دست داشت و در استامبول که مقر حکومت ترک بود، زبان فارسی بر عربی و ترکی مزیت و برتری خود را ثابت کرده بود... و مثل ماوراءالنهر هنوز پایمال توحش

نگر دیده بود، اما اعتقادی به بقاء آن نبود؛ چنانکه به فاصله دو سه قرن از میان رفت و زبان ملی ترک جای خود را در تحت تربیت علمی و ادبی که از فارسی و اروپایی می گرفت بازمی کرد، چنانکه کرد.

در این موقع ایران در دست ترکمانان و ازبکان وحشی از مغرب و مشرق اسیر شده بود. امپراطوری عظیمی هم به این مملکت چشم طمع دوخته است و نقشه دولت عظیم اسلامی عصر خلفا را می ریزد. مخوف ترین مصایب، ملیت ایران را بیم می دهد، اما ایرانیان یکی از آن تکان های تاریخی را به خود دادند. شاه اسماعیل از فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی پیشوای گروهی از صوفیان بود و مدعی بود که از فرزندان امام موسی کاظم است. شیخ صفی در ۷۳۵ بدرود حیات گفت و فرزندان او جانشین او شده و بساط ارشاد در اردبیل گسترده بودند. صص ۴۰۷ و ۴۰۸

اسماعیل در ۸۹۲ متولد شده بود و وقتی که در گیلان می زیست، سیزده یا چهارده ساله بود. در سال ۹۰۶ هجری از گیلان با معدودی از صوفیان صافی عقیدت به اردبیل شد. از آنجا جمعی دیگر از صوفیان را برگرفته به سوی قراباغ نهضت نمود. به هر سو برای گرد آمدن سپاه و جمع شدن اعوان و هم عقیدگان دولتمخواه، کس فرستاد و چون وارد ارزنجان شد، عدد لشگرش به هشت هزارتن رزمجوی می رسید. این سردار جوان و خوش اندام و جسور با قزلباش دلیر، در عرض یک سال دشمنان را قهر کرده با فتح و ظفر وارد تبریز گشت و تاج بر سر نهاد. در آن وقت پانزده سال یا

سالی زیاده داشت و جوانی بود بسیار زیبا و ظریف، ولی شیردل و پلنگ‌خوی و به مذهب شیعه امامیه نیز بسیار سخت معتقد بود. چنین می‌پنداشت که در هر نبردی علی پشت و پناه او است.

شاه اسماعیل خود معتقد بود به آنچه می‌گفت و غیر از شیعه، سایرین - خاصه اهل سنت و جماعت - را گمراه و بسیار ملعون می‌پنداشت. از این‌رو در ترویج مذهب تشیع - همان مذهبی که از صدر اسلام با وجود زحمات زیاد علما و سرداران نامی و شعرای بزرگ و مروجان مشهور، نتوانسته بود یکباره در تمام ایران مانند دین واحد منبسط شده، کانون واحدی تشکیل دهد - سعی و اهتمام عجیبی به خرج داد و از خونریزی و قتل عام ذره‌ای خودداری نکرد. ملاحظه را یکباره به کنار گذاشت. بنابراین در اندک‌زمانی که از بیست سال تجاوز نمی‌کرد در ایران ملتی یکنواخت و فرهنگی نو و سپاهی جنگی به‌وجود آورد که با بزرگترین امپراطوری آن روز که عثمانی بود نبرد کرده، غالباً فاتح بیرون می‌آمد. او در ۹۳۰ هجری به اجل طبیعی درگذشت. این دولت تا سنه ۱۱۴۸ که نادرشاه در دشت مغان تاجگذاری کرد باقی بود و تشکیلات آن‌ها نیز تا عصر قاجاریه باقی ماند و تأثیر وجودش که وحدت خانوادهٔ ایرانی است هنوز باقی است. صص ۴۰۸ و ۴۰۹

تأثیر تشیع در ایران

تشیع در ایران سابقه داشت. سادات زیدی در مازندران شیعه بودند، دیالمه شیعه بودند ولی شیعهٔ زیدی الموتیان نیز شیعهٔ اسماعیلی بودند. اولجایتو

خدا بنده شیعه اثنی عشری بود. شهرهایی مانند حله، نجف، کربلا، قم، کاشان، سبزوار و مازندران همواره دم از تشیع می زدند. شیعه در میان مردم عراق و خراسان پراکنده بود. شعرایی چون رودکی، کسائی مروزی، فردوسی و ناصر خسرو علوی و بزرگانی چون بوعلی سینا و خواجه نصیر در میان ایرانیان یافت شده اند که همه شیعه بوده اند. مع ذلک فرهنگ عمومی ایران مبتنی بر کیش سنت و جماعت بوده است. هر جا علم علی می گفتند، عدل عمر هم گفته می شد. هر جا نام رسول می آمد، ذکر یاران چهارگانه نیز می آمد. تصوف نیز در پیرامون سنت و جماعت دور می زد. ابوبکر الصدیق قدیم ترین اهل صفة و پیر صوفیان به شمار می رفت. قرمطی، ملحد و باطنی، باطناً با شیعه یکجا نام برده می شد. آن همه به یک چشم دیده می شدند. خانقاه، تکیه، صومعه، زوایا و خلوت های صوفیان ورد زبان ها بود، ولی علمای شیعه با تصوف سروکاری نداشتند. آن ها بیشتر رجال سیاسی و دیپلمات های بسیار زیرک و مبلغان قوی دست اجتماعی بودند. بعد از انقراض دیالمه، این علما و ادبا که همه از دانشوران عصر به شمار می رفتند سر در پی پادشاهی نهاده بودند... و در این راه فدایی و جان نثار زیاد پیدا شد و مخاطراتی سترگ را استقبال کردند تا به مقصود رسیدند. صص ۴۰۹ و ۴۱۰

ظاهراً پایه جاه و حرمت صفویه به واسطه صوفیگری اجداد و همراهی صوفیان و مریدان بوده، اما پس از جلوس شاه طهماسب اول و خشک شدن خون ها و به راه افتادن تولاثیان و تبرائیان در کوچه و بازارها، انتشار کتب و

باز شدن مکتب‌خانه‌ها، در مدت پنجاه سال احوال دگرگون می‌شود. فرهنگ جدید کار خود را صورت داد. با آنکه بنای صفویه بر ارشاد بود، در ارشاد بسته شده، صوفیگری واقعی از فقها و اخباریون شکست خورد. در کتب شیعه، صوفیان را بی‌دین و اباحی شمردند.

ایرانی خرقة را کنار گذاشت، شمشیر و کمان برداشت به جنگ سنیان که از مشرق و مغرب (دولانه زنبور!) برای بردن و خوردن این کشور با دهان باز و انیاب حاده پیش می‌آمدند، شتافت و همه‌جا فاتح شد. هر گاه ایرانی سنی می‌بود، اتحاد ملی و استقلال ایران باقی نمانده، ایران میانه ازبکان و عثمانی‌ها قسمت شده بود، حتی دولت افغانستان هم به‌وجود نمی‌آمد!

شعر قدری نامرغوب شد، ولی نه‌چنان است که شهرت دارد، بلکه شعرائی مانند فغانی، هلالی، قاسمی، امیدی رازی، اهلی، حیرتی، محتشم، حکیم رکنا، وحشی بافقی، عرفی، وحید قزوینی، حکیم شفیعی، نظیری، ظهوری، طالب آملی، صائب تبریزی، کلیم کاشانی، مشتاق، عاشق اصفهانی، هاتف و ضیای اصفهانی پیدا شدند که امروز ایران از داشتن نظیر هر یک محروم است. نویسندگانی چون اسکندر بیگ، وحید قزوینی، ملا محمد باقر سبزواری، شیخ بهایی و مجلسی داشت که کتب آنان مورد استفاده همه است. علمایی چون شیخ بهایی، مجلسی (دوم)، محقق ثانی، شیخ حر عاملی، میرداماد، میرفندرسکی، ملا محسن فیض و عبدالرزاق لاهیجی صاحب گوهرمراد و کتب دیگر و بالاخره حکیمی چون ملاصدرا پیدا کرد که هر یک افتخار ملت و نژادی توانند بود. صص ۴۱۰ و ۴۱۱

انحطاط نثر فارسی

دیدیم که نثر فارسی با چه دستپاچگی و شتابی به طرف انحطاط و پستی راه می‌پوید. دیدیم که چگونه ترکیبات عربی و عبارات خام، جای ترکیبات لطیف و اصطلاحات ظریف فارسی را گرفته بود. ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی با عبارات تازی، مکرر و بی‌روح گردید.

این حالات که از عهد تیموریان آغاز شده بود در این عهد نیز برقرار است، بلکه قدری هم شدت پیدا می‌کند؛ چنانکه تأثیر فساد، تیره‌بختی، فلاکت چند قرن گذشته و تدمیر و قتل و فرار کردن گروهی مردم باذوق و آزاده از بیم تیغ استبداد دولت به خارج ایران و کشته شدن گروهی از آنان یا مردن از گرسنگی و فقر، همه این‌ها چنین نتیجه داد که در عصر اعتلای صفویه، یعنی زمان شاه عباس اول (۹۸۵-۱۰۳۷) ایران از نویسنده قوی دست خالی ماند. ص ۴۱۱

دربار دهلی

در دوره صفویه به دو سبب جمعی بسیار از ارباب ذوق و کمال و شوق و حال، مهاجرت را بر ماندن در ایران رجحان نهادند و بیشتر آن‌ها به هندوستان رخت کشیدند.

یکی سخت‌گیری‌های متعصبانه فقها که با دولت همدست شده، سیاست و روحانیت را یک کاسه کرده بودند موجب شد تا گروهی که برای تحمل آزار و اضرار و بازپرس و تقیه آماده نبودند، به‌در رفتند.

دیگر طمع و انتجاع. چه، در ایران به‌سبب فترات دیرین و اشتغال دولت به جنگ‌های پی‌درپی و تقرب یک دسته از علما یعنی فقها و محدثان به دربار، سایرین نمی‌توانستند به‌خوبی معیشت کنند. بنابراین از شاعر گرفته تا واعظ و نویسندگان و یکه‌سوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد، خاصه در اوایل حال به سوی هند روانه شد، زیرا پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را هم‌شهری و هم‌زبان خود می‌دانستند و از هوش و ذوق اینان لذت می‌بردند. ثروت بی‌پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می‌کشید نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذله‌گوی و خوش‌زبان و هوشمند وادار می‌ساخت. مع‌ذلک همین که ثروتی پس‌انداز می‌کردند به ایران برمی‌گشتند و بیشتری در هندوستان می‌ماندند.

بنابراین در دهلی دربار بزرگتری تشکیل شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید، بلکه دربار اصلی ایران. چرا که رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است. شکی نیست که در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به‌زبان ترکی صحبت می‌فرموده‌اند ولی در دربار دهلی، شاه و دربار و حرم‌سرایان همه به‌فارسی گفتگو می‌کرده‌اند. در آن عهد، زبان فارسی در هند زبان علمی و زبان ترقی و دلیل شرافت و

فضل و عزت محسوب می‌شد. در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد. ص ۴۱۱ و ۴۱۲

سبک نثر در ایران و هند

در عهد تیموری شیوه عمومی نثر تغییر کرد و ساده‌نویسی رواج گرفت. در این دوره نیز دنباله همان شیوه پیش گرفته شد. در ایران و هندوستان نثر عمومی و کتب علمی، نثر ساده و روان بود و احیاناً درستی و کم‌مایگی از عصر تیموری نیز فروتر افتاده بود، اما در همان حال نثر فنی فراموش نشد.

نثرهای منشیانه

منشیان درباری و اهل فضل برای نشان دادن معلومات خود، از «ظفرنامه» و «وصاف» تقلید می‌کردند. این شیوه در آخر عهد صفویه در ایران و هند رواج یافته است... چیزی که در نثر فنی عهد صفویه شباهتی به نثر قدیم دارد، یکی سجع است و دیگر تکلفات شاعرانه که موجب دشواری فهم و گم شدن سر رشته مطلب از دست خواننده می‌شود.

نثرهای بین‌بین

خلاصه، این است که غالب نثرهای آن زمان یا کم‌مایه و سست است مثل نثر عالم‌آرای شاه‌اسماعیل اول... یا دشخوار است و پرطول و تفصیل و بی‌مزه چون تاریخ شاه‌صفی. ص ۴۱۳

نثرهای هندی

این بود حالت نثر در ایران و بعینه همین بود حالت نثر در هندوستان، جز اینکه فضلا و علمای هندی در اظهار فضیلت زیاده‌تر از منشیان و نویسندگان ایرانی می‌کوشیده‌اند. در مناشیر و مکاتیبی که رجال هند به رجال ایران نوشته‌اند و در سفینه‌ها یافت می‌شود، معلوم است که نویسنده مقیم هند بیشتر می‌خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب بیان کردنی دارد یا اگر دارد به‌جای اینکه حرف خود را بنویسد، از در و دیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب فضل‌فروشی خود به‌دست آورده است نه مناسب مطلبی که باید بنویسد. همین حالت را در شعر هندی می‌بینیم. به‌جز صائب که گاهی از واقعات سخن می‌گوید باقی شعرا مخصوصاً متأخران از قبیل «بیدل» و «غنی» قصدشان آوردن عباراتی است که با صنعت و مضمون جور بیاید نه با مقصودی که دارند. غالباً مقصودی هم نداشته‌اند. ص ۴۱۴

نثرهای ساده

نثرهای ساده این عصر مثل عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، اسکندرنامه، رموز حمزه و طوطی‌نامه که در هند تألیف شده است، جز عالم‌آرای اسماعیلی،

مابقی برای لذت بردن و چیز فهمیدن چاپ خورده‌اند و بهتر از کتب فاضلانهای است که در این عهد نوشته شده است. چه، بدبختانه بعضی از تواریخ این دوره به واسطه طول کلام، از حیز انتفاع افتاده و خواندن آنها شخص را از کتاب خواندن بیزار می‌سازد!

نثرهای علمی

نثر علمی مانند نوشته‌های شیخ بهایی و کتب مجلسی اگرچه در رکاکت به پایه کتب بالا نمی‌رسد اما در شیوایی و لطف و ادای مقصود بسیار مفید و مطلوب می‌باشد... عیب بزرگ نثر علمی این دوره اگر کتب لاهیجی و بهایی را کنار بگذاریم، آن است که جمله‌بندی کاملاً عربی است و به فارسی شبیه نیست. صص ۴۱۴ و ۴۱۵

نثرهای مصنوع و منشیانه

جایی که درباره شخص پادشاه سخنی گفته نشود، نثرهای ساده و روان هست ولی آنجا که سخن از پادشاه یا از کارهای پادشاه یا سایر بزرگان باشد، به عنوان احترام، سخن را متکلفانه ایراد می‌کنند... همچنین در مناشیر و نامه‌های درباری تشبیه‌ها طوری دراز و انبوه گردید که سرپای نامه و منشور را فروگرفت. نظر به اینکه غالباً مطلبی نیز در میان نبود - خاصه در نامه‌هایی که بین ایران و دهلی رد و بدل می‌گردید غالباً مطلب مهمی نداشتند - لذا دیده می‌شود که تمام نامه عبارت است از تشبیه بدون مطلب یعنی

عبارت‌پردازی صرف، تعارف، مدح، اغراء (برانگیختن، آغالش، انگیزش)، اطراء (ستودن، مبالغه کردن در مدح)، الفاظ لاطایل و اطناب‌های ممل. اتفاقاً این شیوه کارش به جایی کشید که در هندوستان مخصوصاً غالب باسوادها نمی‌توانستند دو صفحه مطلبی مطابق واقع مرقوم دارند، ولی همان‌ها می‌توانستند پنجاه صفحه تشییب و مقدمه در هر موضوعی از بهاریه یا خزانیه یا شرح فراق یا بثل‌الشکوی (فاش کردن شکایت و گله) یا بیان فضیلت‌مآبی و امثال این‌ها بنویسند، زیرا طرز آموزش و پرورش و نتیجه خواندن چنین تشییب‌ها در مکاتب و از برکردن الفاظ و عبارات مخصوص، طوری ذهن و فکر آنان را پرورش داده بود که جز به همان الفاظ و جمله‌ها و یا مانده‌آنها قلمشان به نوشتن چیزی دیگر قدرت نداشت.

این است سراپای این فن که از عهد شاه عباس دوم ترقی کرده و در پایان عهد صفوی روی به خرابی بیشتری نهاد. ص ۴۱۵

نمونه نثر ساده و ادبی

هر چند فارسی‌نویسی در این عصر دارای آن آب و تاب، آهنگ، اعتلای خیال، برجستگی الفاظ و ترکیبات قدیم نیست، به‌خلاف نثر قبل از مغول که هم صور عالی و هم معنای والا و هم از حیث آهنگ کلمات دارای یک نوع فخامت و جزالت خاصی بوده است؛ اما نثر صفویه مثل این است که بچگانه باشد و الفاظ از حلیت و کسوتی که داشته‌اند عریان شده‌اند... همچنین آمدن لغات مغولی بدقواره در هر سطر، کثرت مترادفات،

از یاد رفتن طرز جمله‌بندی‌های موجز به‌شیوه قدیم و ترک شدن بعضی کنایات و امثال و بسی نکات که درک همه مشکل است، نثر این دوره را از مغز و مزه انداخته است. بلندآهنگی و هیمنه نثر و نظم، به فروتنی معنوی و ضعف تألیف و سستی الفاظ بدل گردیده و از فخامت حقیقی که مختص زبان دری است افتاده. می‌توان گفت غرایز و خصایص طبع عراقی این حالت را که یدرک و لایوصف است در نظم و نثر هر دو به‌وجود آورده؛ چه در نثر پهلوی جنوبی نیز فخامتی که در نثر دری است دیده نمی‌شود. چیزی که هست در شعر عراقی اگر فخامت از بین رفته است لطافت و رقتی جای او را گرفته، اما در نثر هیچ چیزی جای فخامت و بلندی و آهنگ فوت شده را نتوانسته است بگیرد.

یک حقیقت را باید اعتراف کرد که پایه معلومات هم در این زمان تنزل یافته بود. زبان فارسی به‌سبب طول زمان و عدم تدریس و تتبع و از یاد رفتن لغات دری، محتاج به تحصیل بود ولی تحصیل نمی‌شد و کتاب هم کم بود. غالباً یا فقط عربی می‌خواندند و در ادبیات عرب مختصر تدریسی حاصل کرده، به منشی‌گری می‌پرداختند یا آن را هم نمی‌خواندند. کسانی هم که به علوم مشغول بودند به ادبیات نمی‌پرداختند. به‌قول علمای آن عهد از علوم دینی به کمالیات یعنی علوم ادبی و غیره توجهی نداشتند. از این‌رو زبان کتابت زبانی بود که مردمانی نخوانده‌ملا، بایست در آن زبان چیز بنویسند. این بود که نثری ناقص و معیوب از کار درمی‌آمد. مردم خراسان و افغانستان و ترکستان هم که زبان‌شان زبان دری بود از حلیه فضل به کلی عاری شده،

غالباً به زبان ترکی سخن می‌گفتند. اهالی هندوستان بهتر بودند، چه پایه زبان آن قوم از اصل خراسانی است. مع ذلک از قدیم در تحصیل قواعد حروف و اصوات و لغات به سبب دور بودن از محیط ایران سعی داشتند و فارسی را درس می‌خواندند. اگر تحول و تطوری به حکم طبیعت در زبان آن قوم راه می‌یافت ربطی به زبان ادبی و علمی که فارسی بود نداشت.

این بود که یکباره کار نثر روی به فنا نهاد. هرچند در هندوستان اهل فضل به این نقص و خرابی پی برده، به اصلاح کار برخاستند، اما در ایران کسی به فکر اصلاح نثر نیفتاد. در هند هم اصلاحی که شد دوام نکرد و فساد نثر دیرزمانی باقی ماند. صص ۴۱۶ و ۴۱۷

شروع تجدد نثری در هندوستان

در هندوستان فضلا به نقص و فساد نثر فارسی پی بردند. قدیم‌ترین کسی که به این عیب متوجه گردید و در صدد اصلاح زبان برآمد، مردی بود فوق‌العاده، موسوم به شیخ ابوالفضل از اهل دکن (۹۵۸-۱۰۱۳).

ابوالفضل، قدیم‌ترین کسی است که در حل و فهم لغات دری سعی کرد و کتاب لغتی به فارسی نوشت. با آنکه در اصل عرب بود و زائیده هند، مع ذلک بر آن شد که بتواند الفاظ عربی را از فارسی بیرون کشیده به جای لغت مذکور، لغات دری بگذارد. به این سبب فرهنگی ساخت و چون به سمت وزارت و پیشکاری شاه بزرگ اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) برقرار گردید، به تغییر سبک نثر فارسی آغاز کرد. همان کاری را که در اواخر عهد

محمدشاه قاجار شد و امروز به وسیله فضلالی ایران به نتیجه واقعی و عقلایی آن رسیده است - یعنی قیام در تکان دادن زبان فارسی از لغات بی‌موجب و دخیل - درپیش گرفت.

فضلالی ایران به لزوم امر پی برده بودند؛ از آن جمله سروری کاشانی کتاب مجمع‌الفرس را با شواهد شعری تألیف کرده بود، اما پادشاهان صفوی متوجه این امور نبودند. از رزم و ترویج تجارت و امور مذهبی، فراغتی که به ادبیات پیردازند نداشتند. لیکن در هندوستان اکبرشاه و پس از او جانشینانش تا اورنگ‌زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸) به این امور همراهی و مساعدت کردند.

سبک انشاء ابوالفضل به واسطه اینکه تقلید از او مستلزم معلومات کافی بود پیروی نشد... بعد از کشته شدن او در سنه ۱۰۱۳... طریقه و سبک او نیز از میان رفت. به جز چند تن لغویان انگشت‌شمار، باقی نویسندگان باز به همان رویه قدیم پس نشستند؛ اما در کار تدوین فرهنگ از پای ننشستند و کتب نفیس از قبیل فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی فارسی، برهان قاطع تألیف حکیم محمدحسین تبریزی و فرهنگ کبیر آندراج را مدون کردند.

از این تاریخ به بعد آن خرافات لفظی و معنوی سربار لغات مغولی، افعال و ترکیبات ساختگی و زشت، شیوه سست و بی‌آهنگ عصر گردیده، سبکی تازه پیدا شد که ابوالفضل بیچاره اگر زنده بودی، از کرده پشیمان شدی. نمونه سبک مزبور شیوه‌ای است که هنوز هم بدبختانه متداول است و آن را «فارسی سره» نامند. معروف‌ترین کتابی که در این شیوه نگارش یافته و از همه کمتر مغلوط می‌باشد «نامه خسروان» تألیف جلال‌الدین میرزای

قاجار پسر فتح‌علی‌شاه است. کتابی که تاریخ ایران را از کیومرث تا مرگ نادر و انقراض دودمان او در سه جلد نوشته و از آوردن لغات مشکوک هم تا حدی خودداری کرده است. مضحک‌تر از همه آن است که مردی از پیروان این گروه نادان در قرن سیزدهم، گلستان سعدی را به پارسی سره مانند سیم ناسره سکه فارسی بر سر زده است. به گمان خود، کار تازه و سره‌ای از وی سرزده و به ادبیات خدمتی کرده است! صص ۴۱۹ و ۴۲۰

زبان فارسی در عثمانی

از تجدد و انقلاب لغویون هند که بگذریم، سایر ادبای هند به‌طور کلی از نویسندگان ایران پیروی می‌کردند. این پیروی نه تنها در هندوستان، بلکه در خاک عثمانی هم رواج داشت. ادبیات پارسی در اسلامبول از دیرباز متداول و زبان علمی و ادبی عثمانیان بود و با زبان تازی رقابت می‌کرد. سلاطین آل عثمان به فارسی شعر می‌گفتند. مراسلات درباری عثمانیان غالباً به پارسی بود، فقط در موقع قهر و خشم به ترکی نامه می‌نوشتند. منشآت فریدون بیگ گنجینه این آثار است. تأثیر زبان فارسی در زبان ترکی عثمانی به درجه‌ای است که نتوان در سایر السنه نظیری برایش جست. شعر ترکی در مرتبه دون شعر فارسی قرار داشته است بلکه شعر ترکی را شعر نمی‌شمردند. ص ۴۲۱

خرابی نثر و ساده‌نویسی

در عهد صفویه نثر فارسی طوری مشوش است که در هیچ زمانی نظیرش دیده نمی‌شود؛ یعنی از طرفی می‌بینیم که مناشیر و نوشته‌های درباری به طریق قدیم غرق الفاظ و تکلفات و عاری از لطف، بلکه تهی از معنی و خالی از مطلب است. از طرف دیگر بعضی مورخان را می‌نگریم که تواریخ خود را بر این شیوه نوشته‌اند و برخی راه بین‌بین پیش گرفته‌اند. از طرف دیگر جماعتی از علماء اهل فضل، طوری کتب خود را ساده و سست و عامیانه تألیف کرده‌اند که سوای سهولت استفاده عوام – که هدف اصلی مؤلفان هم جز این نبوده است – فایده دیگری بر آن مترتب نیست؛ بلکه می‌توان گفت فارسی نیست. درواقع سطح فرهنگ و نویسندگی چه در نظم و چه در نثر طوری پایین می‌آید که شخص متأمل می‌شود که آیا این تدنی الفاظ و عبارات از چه راه است؟ چه شده است که یک مرتبه سطح الفاظ و عبارات و طرز جمله‌بندی تا این حد تنزل یافته؟ چه پیش آمده است که جز از چند نویسنده انگشت‌شمار، اثری از قواعد و اسلوب متقدمان و لطف سخن و استعمال الفاظ پاکیزه ایشان نمی‌توان یافت؟

در این دوره به واسطه توجه علما و دولت به علوم دینی و اهتمام همه رجال مملکت – که پیشوایان جامعه و توده مردمند – به نشر شریعات و توسعه دامنه تولا و تبرا، دیگر توجه و اعتنایی به تحصیل ادبیات عربی و فارسی نشده و به قول علمای آن دوره، اهمیتی به «کمالیات» نمی‌دادند. ص ۴۲۲

در این دوره نیز دنباله علوم به فارسی و تصنیف علوم بااصالت به این زبان رها نمی‌شود. در ایران و هندوستان دانشمندان به نوشتن کتاب‌های علمی

و فنون مختلف سرگرمند؛ کتب تفسیر، اخبار، کلام، فقه، حکمت و اخلاق به‌زبان ساده فارسی فراوان است، خاصه آنچه به نشر و ترویج مذهب شیعه مساعدت کند بیشتر است. ص ۴۲۵ و ۴۲۶

گفتار بیست و یکم - قرن سیزدهم و رستاخیز ادبی

انقراض صفویه

افغانان طوایفی آریایی قدیم ساکن سرحدات بین سند و پنجاب و قدیمی‌ترین جایی که نام آنان برده شده در تاریخ عُتبی و تاریخ بیهقی است... شاه عباس به آنان توجه کرد و به رؤسای آن‌ها منصب و شغل داد و دست آن‌ها را در حدود قندهار تا حدی گشاده داشت.

در زمان سلطان حسین به‌سبب فساد دربار و تحریک رقبای ایران، به‌طمع استقلال افتادند و قندهار را متصرف شدند. بدین اکتفا نکرده به اصفهان تاختند (۱۱۳۵) و کاری که از یک طایفه آریایی هیچ‌وقت شنیده نشده بود، یعنی محو تمدن، به‌عمل آوردند. این طایفه را «غلچه‌زانی» گفتند و تا ۱۱۴۲ در ایران حکومت کرده‌اند. طایفه ابدالی از افغانان نیز هرات و بادغیس و غور را گرفت. در آن سرزمین از صدمت ازبک، تمدنی نمانده بود که آن‌ها آن را از بین ببرند. بالجمله خرابی هرات از آن روزگار آغاز گردیده، اثری از ادبیات و صنایع در آن ولایت نماند.

فته افغانان، ایران را پس انداخت و ادبیات و تمام آثار دیگر تمدن

محو شد.

بعد از انقراض صفویه، سبک نظم و نثر و نقاشی یک مرتبه تغییر یافت. مجمعی از شعرا که مشتاق، هاتف، آذر، رفیق، طیب و عاشق اعضاء مهم آن بودند، سبک عراقی را از نو در شعر به وجود آوردند. سبک نثر هم رو به فساد گذاشت و سه شیوه برقرار شد؛

۱ - سبک ساده نویسی مانند سفرنامه و تذکره حزین و نوشته های آذر و غیره.

۲ - سبک قدیم مانند دره نادره و جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان منشی نادرشاه و گیتی گشا، تاریخ زندیه تألیف میرزا صادق وقایع نگار کریم خان.

۳ - سبک بین بین مانند مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن گلستانه ابن محمد امین که از ۱۱۶۰ تا ۱۱۹۵ هجری وقایع ایران و افغانستان را نوشته است. ص ۴۲۹ و ۴۳۰

رستاخیز یا بازگشت ادبی

در عهد صفویه کتاب های بسیار زیاد به زبان های شرقی خاصه به زبان پارسی در کتابخانه های اصفهان موجود بود. کتابخانه هرات و سمرقند که پیش از این زمان به وسیله ازبکان به تاراج رفته بود، قسمتی به هندوستان و قسمتی به ایران به فروش رسید. آن همه یا در کتابخانه اصفهان در تصرف ملوک و امرای صفوی گرد آمد یا در دهلی به تصرف دربار گورکانی و امرای آنجا قرار گرفت یا در بخارا و نزد ازبکان باقی ماند.

کتب اصفهان را افاغنه به غارت بردند و فروخته شد. کتب معتبر دهلی نیز به دست نادر شاه افتاد و بالجمله به ایران آمد. مجموع این کتب بعد از انقراض افاغنه و نادریه به دست مردم افتاد. غالب آن‌ها یا در شیراز به فروش رسید یا در خراسان وقف آستانه رضوی شد. قسمتی هم در دست مردم متفرق باقی ماند.

انتشار کتب مذکور در میان مردم خاصه در پایتخت شیراز بلاشک در تربیت و پرورش ذوق طلبه و تتبع استادان علم و ادب بی تأثیر نبوده است، چه، یکمرتبه می‌بینیم که در قرن دوازدهم و سیزدهم شیوه نویسنده‌گی و شاعری تغییر کرده و نثرهای رفیع و سنجیده و عالی و شعرهایی پخته و خوش سبک از کار بیرون می‌آید که هرچند قدری ساده است، طبعی‌تر و لطیف‌تر می‌نماید. صص ۴۳۱ و ۴۳۲

در تغییر سبک شعر بایستی مبدأ و مشأ اصلی را ذوق و قریحه شمرد. چه، پیش از سقوط اصفهان، طلیعه شعر عراقی لطیف که تقریباً از پیش سبک هندی شکست خورده، روی به نابودی نهاده بود، از شعرایی مانند ضیاء اصفهانی صاحب مربع ترکیب کدایی و از وحشی بافقی صاحب خسرو و شیرین و مربع ترکیب معروف مشارالیه و از هاتف صاحب ترجیع بند مشهور و دیگران بار دیگر شنیده شد.

اما در اصلاح نثر باید معتقد به نشر کتب مذکور و تتبع طلاب شد. نیز نباید از فراغ بال سی ساله عصر کریم‌خان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۳) غافل گردید؛ زیرا در این مدت که شیراز یکپارچه عیش و رامش شده و مردم - خاصه اهل

فضل و ذوق - در مهد آزادی افکار و استراحت و استخلاص از چنگال آخوندهای متعصب و سطوت قهرمانان بی‌رحم، در نهایت خوشی آرمیده بودند، کار درس و بحث و مطالعه و تتبع بالا گرفت. مقام ادبیات که مولود آزادی و فراغ بال و ثروت است در شیراز ارتفاع پذیرفت و مهم‌ترین نمونه ذوق آن عصر، عبدالرزاق دنبلی است. ص ۴۳۲

پیروان سبک قدیم

الف - عبدالرزاق دنبلی

عبدالرزاق بیگ در مدت اقامت شیراز کتابی به نام «حدایق‌الجنان» سرگذشت خود و ترجمه علماء و فضلاى معاصر و داستان‌هایی از کریمخان و خانواده او نوشت. این کتاب یکی از شاهکارهای قرن دوازدهم هجری است. به‌شیوه‌ای بین شیوه و صاف و گلستان شیخ تحریر یافته و تمام مزایای فنی گذشته را در بر دارد. می‌توان آن را از جمله آثاری دانست که مربوط به رستاخیز ادبی و بازگشت به سبک قدیم است. سبک عبدالرزاق بین شیوه جویی و و صاف و شیخ است. در شعر نیز به شیوه متقدمین از شعرای عراقی و سلجوقی متمایل است و در نثر و نظم از بزرگان پارسی‌زبان‌ش می‌توان شمرد. در شعر «مفتون» تخلص می‌کرد و چنان است که بلبل هزاردستان بوستان ادب گوید:

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند

ساقی بشارتی ده پیران پارسا را

ب - میرزا عبدالوهاب نشاط

از سادات جلیل‌القدر اصفهان بود...مردی عارف و فاضل و ادیب بوده است. در شعر «نشاط» تخلص می‌کرد...غزل‌های نشاط در میان متأخران بسیار مطبوع افتاد، چه، به اقتضای خواجه حافظ غزل می‌گفت... هیچ نداشت برای بزرگی، و علو مقام شعری او کافی بود... این شعر او معروف است که به سبک متأخران گفته است:

طفلان شهر بی‌خبرند از جنون ما

یا این جنون هنوز سزاوار سنگ نیست

سبک نشاط همان است که در ضمن شیوه عبدالرزاق گفته شد، یعنی شیوه‌ای میانه و صاف و شیخ سعدی است.

ج - منشیان عهد فتحعلی‌شاه و محمدشاه

فاضل‌خان گروسی؛ مؤلف کتاب انجمن خاقان در شرح حال شعرای مداح فتحعلی‌شاه.

میرزا محمدصادق همای مروزی؛ ملقب به وقایع‌نگار منشی حضور فتحعلی‌شاه است و با قائم مقام مراسله داشته‌اند.

میرزا جعفر ریاض همدانی؛ شاعر و نثرنویس بوده است و در سفارت انگلیس سمت منشی‌گری داشته.

میرزا طاهر دیباچه‌نگار؛ از تألیفات او کتاب «گنج شایگان» است در شرح حال شعرائی که برای میرزا آقاخان نوری شعر گفته‌اند.

میرزا عبدالطیف؛ مؤلف برهان جامع در لغت و مترجم کلیله و دمنه به فارسی است.

حیرت؛ از فضلالی هندوستان و مترجم تاریخ ایران تألیف سرجان ملک‌مست و ساده نویس بوده است.

میرزا بزرگ قائم‌مقام فراهانی؛ از خانواده سادات محترم فراهان در عصر کریم‌خان است...وقتی عباس میرزا در آذربایجان به سمت نیابت سلطنت مأمور شد، میرزا عیسی نیز از طرف میرزا شفیع وزیر اعظم، به سمت وزارت عباس میرزا مأموریت یافت و لقب قائم مقام وزارت به او داده شد. میرزا بزرگ از منشیان ساده‌نویس بود...و رساله جهادیه در جزء منشآت قائم‌مقام چاپ شده است.

میرزا تقی علی‌آبادی؛ صاحب دیوان و از شعرای معروف آن عهد است.

میرزا حبیب‌الله قآنی؛ شاعر مشهور که کتاب «پریشان» را به اقتضای گلستان سعدی خوب نوشته است.

این نویسندگان به شیوه قدیم یعنی به سبک میرزا مهدی‌خان و نشاط چیز می‌نوشته‌اند...و نویسندگانی دیگر نیز در این دوره بوده‌اند از قبیل قائم مقام، سپهر و بدایع‌نگار. صص ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶

انقلاب ادبی و بروز سبک‌های مختلف

در عهد قاجاریه به چند سبب سبک نثر دچار هرج و مرج گردید و سبک‌های گوناگون از آن به وجود آمد؛ از آن جمله بود نشر زیاد کتاب‌های خطی در میان مردم. دیگر، تشویق دولت در تربیت اهالی و توجه علمای دین به ترقی و باسواد شدن خلق... دیگر، فتوحات ناپلئون در اروپا و انقلاب بزرگی که در مدافعات انگلستان در مقابل او چه در اروپا و چه در آسیا خاصه ایران و هند پیدا آمده بود.

این‌ها موجب شد که روابط ایران با اروپاییان از فرانسه و انگلیس و روس روی به فزونی نهد. ایرانیان با جراید و کتب اروپایی که به سبب رواج فن چاپ به حد وفور منتشر می‌گردید آشنا گردیدند... دیگر، جنگ ایران و روس و اصلاحاتی که قبل و بعد از این محاربات از طرف ناصحان و مشاوران اروپایی پیشنهاد دولت شده بود. دیگر، پی بردن ایران پس از شکست و معاهده ترکمان‌چای به اینکه باید به اصول تمدن جدید بگروید و معارف و نظام را سر و صورت تازه و به قاعده‌ای بدهد... بر اثر احساس این نکته، عباس میرزا نایب‌السلطنه و ولیعهد ایران مصمم گردید که شاگردانی برای آموختن برخی علوم و فنون جدید به فرنگستان بفرستد. ص ۴۳۶

چاپخانه در ایران

دولت ایران در سال ۱۲۴۰ اشخاصی را برای آموختن چاپ لیتوگرافی (چاپ سنگی) به مسکو فرستاد... چاپ سنگی در اواخر عهد صفویه

در جلفای اصفهان توسط ارامنه دایر گردید و بعد بیکار ماند...چنین به نظر می‌رسد که «چاپ» محرف «چاو» باشد. این لغت، مغولی یا چینی است. در چین اوراق رایج بهادر دولتی را «چاو» می‌گفتند و در عهد ایلخانان ایران...به پیشنهاد عزالدین محمد بن مظفر بن عمید به تاریخ ۶۹۳ هـ کاغذ «چاو» در ایران رواج یافت و در بعضی شهرها «چاوخانه» دایر گردید.

قدیم‌ترین چاپ ایران چاپ حروفی بوده است. کتاب‌هایی منجمله متأثر سلطانیه تألیف دنبلی با آن طبع شده، ولی چیزی طول نکشید که چاپ حروفی تعطیل شد و چاپ لیتوگرافی به روی کار آمد. از اولین کتبی که در این مطبعه چاپ شده است، گنجینه معتمد است که بسیار بد چاپ شده است. بالجمله چاپ سنگی رونق گرفت و در تبریز و تهران و به تدریج در غالب بلدان دایر گشت. نفیس‌ترین کتب چاپی چه به تازی و چه به پارسی در آن روزگار یعنی دوره سلطنت ناصری از چاپ بیرون آمده است. در این دوره، دارالترجمه دولتی و علوم در نشر کتاب‌های قدیم و جدید ید بیضا نمودند و جنبش بزرگی در ادبیات پدید آمد. ص ۴۳۸ و ۴۳۹

دارالفنون و ترجمه

یکی دیگر از علل انقلاب فکری و ایجاد سبک‌های گوناگون، - خاصه شیوه نثر ساده - مدرسه دارالفنون بود که به اهتمام وزیر بزرگوار میرزاتقی‌خان امیرکبیر متوفی ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ و امر شاه دایر گردید. درواقع دانشگاهی بود که علوم زبان و ادبیات خارجه از فرانسه و طب، علوم

طبیعی، مهندسی و ریاضی در آن تدریس می‌شد. جزوه‌های استادان فرنگی در میان شاگردان به تجدید سبک نثر و ساده‌نویسی مدد می‌داد و قرائت کتب اروپایی نیز این راه را باز می‌نمود. ص ۴۴۲

پیشروان تجدد ادبی

قائم مقام فراهانی

اینجا تجدد نثر از تجدد نظم جدا می‌شود. رستاخیز شعری زودتر از رستاخیز نثری به‌وقوع پیوست. چنانکه گفتیم از عهد کریم‌خان جمعی بر آن شدند که سبک هندی را به سبک عراقی بدل سازند. در دوره فتحعلی‌شاه قاجار هم جمعی دیگر که رئیس آن فتحعلی‌خان صبا ملک‌الشعراء باشد، سبک عراقی را به سبک خراسانی بدل ساختند. فتحعلی‌خان صبا به روش شاهنامه فردوسی که با آن به مناسبت ساختن دو کتاب بزرگ «خداوندنامه» و «شهنشاهنامه» و کتاب کوچکی به اسم «گلشن صبا» به بحر متقارب مأنوس بود، الفاظ فارسی قدیم را وارد شعر ساخت؛ سبکی خاص با طمطراق و هیمنه به وجود آورد و قآنی، مجمر، سپهر و هدایت به تدریج سبک «صبا» را اصلاح کردند و به شیوه خاقانی و منوچهری و عنصری و فرخی نزدیک ساختند. در عصر ناصری محمدعلی‌خان سروش، محمودخان ملک‌الشعراء، فتح‌الله‌خان شیبانی و شهاب تاج‌الشعراء اصفهانی سبک خراسانیان را زنده ساختند و در غزل، شیوه حافظ و سعدی و در قصاید، شیوه قدما را پیش گرفتند.

اما تجدید نثر چنین نیست. راست است که از عهد تیمور نثر مرسل و ساده رواج گرفته بود و در عهد صفویه و قاجار کتبی به آن سبک دیده شده، لیکن پایه نثر فنی هنوز بر پایه و صاف با اندک تمایلی به گلستان شیخ سعدی نهاده بود. معتمدالدوله نشاط که آخرین حافظ مکتب قدیم است، به سبک مذکور چیز می نوشت؛ اما در همان زمان شخصی پیدا شد و به قوه فصاحت و بلاغت ثابت کرد که سبک تازه ای نیز می توان به وجود آورد، و چون مقامی عالی داشت، شیوه نثر او مطلوب و مورد تقدیر قرار گرفت. این مرد میرزا ابوالقاسم فراهانی پسر میرزاعیسی معروف به میرزا بزرگ است که چون بعد از مرگ پدرش به لقب قائم مقام از طرف فتحعلی شاه ملقب گردید در شعر «ثنایی» تخلص می نمود. صص ۴۴۲ و ۴۴۳

قائم مقام هم در شمار شاگردان مکتب تجدید و بازگشت ادبی است و بسا از پیشاوند های قدیمی افعال را که فراموش شده بود، از نو به کار برده و زنده کرده است.

قائم مقام در شعر نیز هر چند شاگرد مکتب شعرای قدیم خراسان است اما مانند نثر، صاحب ابتکار و تصرف و خداوند شیرین کاری و تجدید است؛ خاصه در اشعاری که قصیدی خاص دارد و می خواهد چیزی بگوید و مطلبی بپروراند. نماینده سلیقه و ذوق او مثنوی جلایرنامه او است که از زبان «جلایر» نام یکی از نوکران خود گفته است، گوشه و کنایه هایی به یکی از شاهزادگان که ظاهراً محمود میرزا محمدشاه بعد باشد، زده. این مثنوی اسباب کار

مرحوم ایرج شد و «عارفنامه» و غالب مثنوی‌های ایرج از گرده این مثنوی به‌وجود آمد. صص ۴۴۶ و ۴۴۷

نثر ساده به تقلید اروپا

از اواخر فتحعلی‌شاه رفت و آمد و ارتباط بین ایرانیان و فرنگیان قوت گرفت. جمعی به فرنگ رفتند و با ارمغان‌های تازه از نوباوه تمدن جدید بازگشتند. چاپخانه در تبریز و طهران دایر گردید. کتب علمی و ادبی از پارسی و عربی چاپ شد. روزنامه‌نویسی هم از ابتدای دولت ناصری آغاز گردید و باب ساده‌نویسی و ساده‌گویی باز شد.

در این قرن که از اواخر قرن سیزدهم آغاز می‌شود زد و خوردی شدید ولی بی‌سروصدا بین دو دسته قدیم و جدید شروع گردید. هواداران قدیم با آمدن امیرکبیر بر روی کار، یکباره پس نشستند، زیرا پیش از امیرکبیر، سلف بزرگوار او قائم‌مقام و شاهزادگان پسران عباس‌میرزا مخصوصاً فرهادمیرزا و علیقلی‌میرزا تربیت شده جدید بودند. قائم‌مقام در نثر و نظم متجدد بود اما بنا و پایه اساسی قدیم را حفظ می‌کرد و افکار نو و ظرافت کاری‌های تازه را نیز نشان می‌داد. پس از آمدن امیرکبیر یکباره حزب قدیم با ریش و کلاه دراز، شال کمر، قبای سه چاک و کفش ساغری، موازنه و سجع، مراعات‌النظیر، کثرت مترادفات عربی و فارسی و انبوه شواهد و استدلالات، همه رو به قهقرا نهادند. ریش تراشی، سرداری، کلاه کوتاه، زلف یک‌دست، کفش ارسی، نثر ساده و مراسلات مختصر، زبان فرانسه، کتاب چاپی،

روزنامه، عکاسی، خط نستعلیق خوانا، جمع و خرج مملکتی مطابق کتابچه، دستورالعمل سرباز نظام، مدرسه دارالفنون و قراولخانه در محلات و غیره روی به اعتلا و ارتقاء نهادند.

در این عصر مانند همه اعصار پیشین، نثر دو راه را می‌پیمود؛ اول نثر ادبی و فنی که با تقلید قائم مقام در کار بود یا به نثر قبل از مغول بیهقی، جرفادقانی، میرخواند و دیگر مورخان نظر داشتند و دوم نثر ساده و موجز. صص ۴۵۲ و ۴۵۳

سبک تازه نثر

جراید فارسی پیش از مشروطه غالباً به سبک قدیم نوشته می‌شد. مقالات شیوا و لطیف اما کم عمق در آن‌ها منتشر می‌گشت. تنها در روزنامه «ثریا» و «پرورش» که نویسنده آن هر دو علی محمدخان کاشانی جوانی ترتیب شده و در اسلامبول تحصیل کرده بود، مقالات بسیار مؤثر و پر حرارت و مفید در اصلاحات اجتماعی و در سیاست عالم نوشته می‌شد. مخصوصاً مقاله «تاریخ چین» و مقاله مصاحبه‌اش بسیار مهم است. با مقیاس فکر و حد متوسط عقول آن عصر، این مقالات را باید شاهکار قلم و فکر دانست. هرچند به خلاف قلم ملکم بود و سراسر ادبی، فنی و متکلفانه نوشته می‌شد، ولی اهمیت و اعتبارش به همان نسبت بیشتر بود. لغات خارجی، ترجمه لغت، تعبیرات خارجی، تخیلات جدید و کنایات تازه از این تاریخ وارد زبان فارسی می‌شود.

باید اقرار کرد که هرچند انقلاب نویسندگی از این تاریخ و در میانه روزنامه‌ها و جراید پیدا آمد، لیکن هنوز جرایدی در این زمان دست از تقلید گذشتگان برنداشته بودند؛ ولی پس از اعلان مشروطیت در ۱۳۲۴ هجری قمری، در دولت مظفری و انبوه جراید و مجلات، انقلاب ادبی شدیدتر گردید و رعایت شیوه قدیم بل شیوه ثریا و پرورش که صورتی شبیه به قدیم بود از یاد رفت و نثر، ساده و بی‌پیرایه و آزاد گردید. ص ۴۶۱

اگر تنها بنا باشد از لحاظ صرف و نحو به ادبیات نگاه کرده شود شاید حق با هواداران شیوه قدیم باشد، اما باید دانست که مقصود دیگری نیز در بین است و آن بیان مقصود و به کار انداختن الهامات و قوه وهم و تخیلات یا ادای هیجان‌ها و انفعالات درونی است که دیگر ربطی به لفظ به خصوص ندارد. همین قدر که خواننده مراد نویسنده را درک کند برای نویسنده کافی است، چه رسد به این که مراد او را درک کرده و از طرز تحریر او هم راضی باشد.

پس اگر نویسندگان الفاظی با ترکیباتی می‌نوشتند که خوانندگان آن را فهم نمی‌کردند، حق اعتراض باقی بود اما اتفاقاً این کلمات تازه – چه فارسی، چه عربی و چه فرنگی – چون به تدریج وارد زبان شده بود به تدریج نیز فهم می‌شد. هر نویسنده از دیگری تقلید می‌کرد و همه کس آن را می‌فهمید؛ بنابراین مقالات خوبی که در عصر خود مؤثر و زیبا و مفید تشخیص داده می‌شد، اگرچه پر بود از همین اصطلاحات و لغات، از حیث معنی و مراد، ضرری به جایی نمی‌زد.

بالجمله ترکیب‌های تازه و خیالات جدید و فکرهای نو در ضمن این
 سنخ نگارش فی‌البداهه به روی کار آمد. مفاهیم تازه که سابقه نداشت و در
 دل می‌نشست و مؤثر می‌افتاد، در این گیر و دار انقلاب ادبی در نثر پیدا
 گردید. صراحت لهجه و شجاعت ادبی، ایجاز و اختصار مطلوب، حذف
 بسیاری از مترادفات، از میان رفتن بسی از کنایات و استعارات که رفته‌رفته
 جای حرف حساب را گرفته و مانند طفیلی‌ها، انگل نثر فارسی شده بودند،
 همه از برکت این انقلاب عمومی بازدید آمد. لغات علمی از اجتماعی،
 سیاسی، اداری و اخلاقی که به‌هیچ‌وجه سابقه نداشت، به‌وسیله ترجمه یا
 به‌عین لفظ پیدا شد؛ مانند پارلمان مجلس شوری - وکیل - نماینده - هیئت
 وزرا - کابینه وزراء - رئیس‌الوزراء - مسئولیت مشترک - انفکاک قوی -
 قوای سیاسی - قوای روحانی - انفکاک کامل قوای سیاسی از روحانی - قوه
 مجریه - کنستی توسیون بودجه - کمیسیون - معاون اداره - رئیس اداره -
 شعبه - دایره - سرمایه‌داری - تجدد - تمدن - متمدن - وحشی‌گری -
 تربیت - انقلاب - تکامل - محافظه‌کاری - اقلیت - اکثریت - حزب -
 مسلک - مرام - انقلابی - اعتدالی - استبداد - مشروطه - آزادی - حریت -
 مساوات - آزادیخواه - وطن - وطنخواهی - ملت (به‌معنی جماعت رعایا) -
 توده ملت - محبوبیت - وجاهت ملی - عوام‌فریبی (دماگوژی) - قانون
 اساسی - احساسات - افکار - تثبیت - سقوط - حقوق - حقوق شخصی -
 حقوق ملی - حقوق اجتماعی - حقوق بین‌المللی - عدلیه - مالیه - نظمیه -
 بلدیّه - مجموعه قوانین هیئت - هیئت قضات (اصطلاحات قضایی که اخیراً
 به پارسی ترجمه شده) و اصطلاحات دیگر چون پلیس - آژان - ژاندارم -
 رفورم - رفورمه - کمیساریا - حکومت - حکومت‌های مستقل و صدها

لغات و تعبیرات و اشارات دیگر که برای گردآوری آن‌ها کتابی جداگانه باید تألیف شود. در این ضمن صدها لغت فارسی فصیح ولی متروک یا لغات شعری به وسیله نویسندگان آزاد و به برکت شکستن سد قواعد و رسوم قدیم، وارد نثر این دوره شده است که امروز به نظر قدیم می‌آید و حال آنکه همه مولود همین بیست سی سال انقلاب ادبی می‌باشد.

بنیاد نثر ساده و صریح و موجز فعلی که بهتر از نثر دویست سال قبل قادر به ادای مقصود و شرح حسیات و انفعالات و حالات نفسانی و الهامات نویسنده می‌باشد، باقی و برقرار خواهد ماند. درواقع معایب محدود و سطحی می‌رود و محسنات عمقی و حقیقی که جان کلام باشد باقی می‌ماند. محال است عصری بر یک زبان بگذرد و تغییری در آن زبان روی ندهد، منتها باید رعایت یک چیز بشود و آن حفظ پایه و قواعد دستور زبان است که در عین آزادی فنی، بایستی از آن غفلت نکرد.

یعنی باید هر نویسنده حق داشته باشد به هر طریق که بهتر می‌داند و با هر لفظ که فصیح‌تر می‌پندارد، الهامات قلبی خود را نشان دهد و قیدی بر دست و پای او نبندند، منتها ارائه طریق بر طبق دستور و از حیث معنی لغت، از طریق فرهنگستان و توسط دیگر اساتید بایستی به عمل آید. قاعده عمومی در حفظ و حمایت لغات مادری نیز مانند قواعد صرف و نحو محترم شمرده شود. با این روش امید است نثر فارسی در نتیجه انقلاب سی چهل ساله و مساعی نویسندگان فاضل و زحمت‌های گران‌بهای اخیر فرهنگستان، دوره پرافتخاری را بگذراند؛ چنان که در این اواخر ترقی فاحشی که در نثر فاضلانه و بی‌غلط فارسی پیدا شده است، این نوید را به ما می‌دهد. صص ۴۶۲ و ۴۶۳



قدرشناسی هویت‌مان در آینه‌ی یک کتاب کم‌نظیر

به‌باور من کتاب «هویت ایرانی و زبان فارسی» مکمل کتاب «سبک‌شناسی بهار» است. مطالعه‌ی آن در ادامه‌ی سبک‌شناسی، در وجه تحولات تاریخی زبان فارسی پس از حمله‌ی اعراب به ایران و علت ماندگاری مردم ایران بر «زبان فارسی»، ضروری است.

شاهرخ مسکوب در این کتاب، ذره‌بینی برداشته تا جان‌مایه‌ی هویت ملی یعنی «زبان» را در خم‌وپیچ دشوار و پیچیده‌ی آمد و رفت دولت‌ها و سیاست‌ها، پیدا کند. در این کنکاش پرحوصله، می‌خواهد دریابد که اگر این ملت به زبان‌شان نمی‌چسبیدند، «اندیشه» و «حسیات» مردم ایران چه سرنوشتی داشت:

«زبان، مناسب‌ترین وسیله است برای صورت دادن و به هستی درآوردن اندیشه، و هم‌چنین برای توضیح و بیان حسیات... در قرن چهارم، ما ایرانی‌ها ملتی بودیم از بوته‌ی شکست برآمده، صافی‌تر از گذشته با کوله‌بار تاریخ‌مان و ایستاده بر زمین زبان.»^(۱)

حمله‌ی اعراب به ایران، شاخ‌وبرگ‌های زیادی را در زندگی قومی، ملی، زبانی، فرهنگی و باور دینی ایرانیان نشو و نما داد و تأثیرات تاریخی بر این مقولات گذاشت. بررسی مراحل این تأثیرگذاری را در کتاب «هویت ایرانی و زبان فارسی» بهتر از نمونه‌های مشابه درمی‌یابیم و خودمان را بازمی‌یابیم.

این بازیابی، جز با بازگشت به «سخن» که آفریده‌ی «اندیشه» و اندیشه که آفریده‌ی «زبان» است، ممکن نمی‌شود:

«برای این که هم دانستنی‌ها (دانش) و هم خاطره‌ی یک قوم (تاریخ) پایدار بماند و مثل آب نریزد و از بین نرود، ظرفی جز «سخن» وجود ندارد که آن را در خود نگه دارد. سخن جایی است که در آن دانش و تاریخ، تحقق می‌پذیرد. سخن، داد و ستد در زمان، یعنی مایه‌ی تاریخ است. دانش و تاریخ در حکم جان، و زبان در حکم تن است. آن جان در این تن به دنیا می‌آید و صاحب صورت می‌شود و این تن بدون آن جان، زندگی ندارد. برای همین، مفهوم زبان، هم با دانش و هم با تاریخ آمیخته و حتا یکی می‌شود.»^(۲)

اگر بخواهیم در معرفی سجایای کم‌نظیر این کتاب و ضرورت مطالعه و درک آن، شاهی بی‌اوریم و سخن را کوتاه و به اصل آن وصل کنیم، بهترین گواه این دو عبارت هستند:

«قوم بی‌خاطره، مثل آدم بی‌حافظه است... خاطره و جهان‌بینی قوم، در پایه و بن، به هم می‌رسند.»^(۳)

شاهرخ مسکوب حتی در عنوان کتاب‌هایش هم خاکساری در مقابل «زبان»، «خاطره‌ی قوم» و «حافظه‌ی تاریخی» را وفاداری و راهنمای «هویت ملی» نشانی می‌دهد: در کوی دوست، سوگ سیاوش، ارمغان مور.

س.ع.

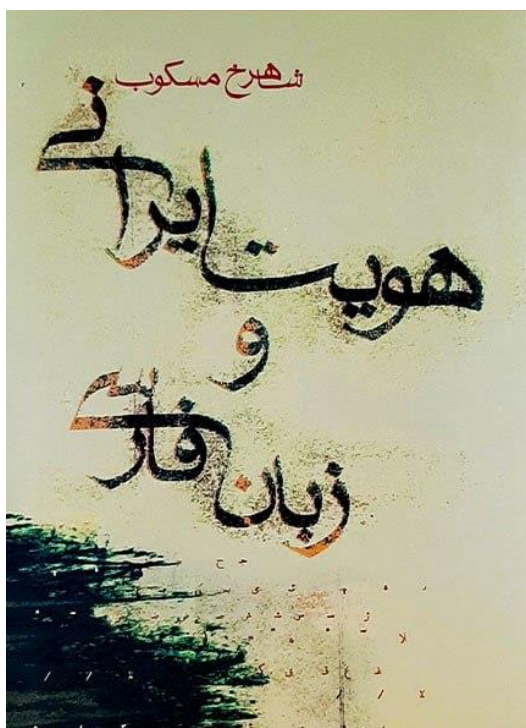
۱۰ دی ۱۴۰۳

پی‌نوشت —————

۱ - شاهرخ مسکوب، هویت ایرانی و زبان فارسی، ص ۳۴ و ۳۹

۲ - همان، صص ۵۷ و ۵۸

۳ - همان، صص ۷۱ و ۷۲



یادداشت برداری از کتاب:

هویت ایرانی و زبان فارسی

نوشته: شاهرخ مسکوب

انتشارات باغ آینه، چاپ اول، ۱۳۷۳

یادداشت برداری: تیر ۱۳۹۲

پیشگفتار

زبان فارسی، هم‌زمان با تشکیل سلسله‌های محلی ایران – طاهریان، صفاریان، سامانیان و ... – در خراسان بزرگ، ماوراءالنهر و سیستان در شرق و شمال شرقی ایران، به‌صورت زبان نوشته، زبان شعر و نثر درآمد و رسمیت یافت و زبان دوم امپراتوری اسلام شد. ص ۱۰

صحبت از رابطه‌ی گروه‌ها با زبان، بدون صحبت از موضوع و محتوای زبان، ممکن نیست. مثلاً اگر گروه یا مردمی به مناسبت وضع و موقع اجتماعی خود به زبان ملی رو می‌آورند، می‌خواهند از راه آن چه چیزی را بیان کنند، چه پیامی را می‌خواهند برسانند؟ ص ۱۱

فصل اول: ملیت ایرانی و رابطه‌ی آن با زبان و تاریخ

پس از هجوم اعراب و سقوط امپراتوری ساسانی، ما ایرانی‌ها اقلّ مدت دو قرن در نوعی بهت روانی بودیم. رابطه‌ی ملت ایران با یک نظام اجتماعی،

دولتی و فرهنگی بریده شد و در نظام اجتماعی، دولتی و فرهنگی دیگری افتاد. محیط زیستش عوض شد. نظام اداری و مالی ساسانی مثل آوار روی سرش خراب شد. وقتی که از زیر آوار بیرون آمد، با هزار مشقت و خطر، تازه خودش را در سرزمین غریب ناآشنایی دید. ص ۱۷

جمعی از خانواده‌های بزرگ ایرانی پس از گرویدن به اسلام، راه دربار خلافت را در پیش گرفتند. در آن‌جا، هم به مقامات بلند رسیدند و هم اگر مایه‌یی از فرهنگ و مخصوصاً آداب ایرانی داشتند، سعی کردند آن را در دربار خلافت به کار بندند، به‌طوری که دربار شاهنشاهان ساسانی سرمشقی شد برای دربار خلافت بغداد، مخصوصاً که بغداد را هم نزدیک مدائن بنا کردند و پایتخت تازه، جانشین پایتخت کهنه گردید. ص ۱۹

انتقال فرهنگ مکتوب، ترجمه‌ی کتاب‌ها و آثار بازمانده از پهلوی به عربی، راه دیگری بود که عده‌یی برای نگه‌داری آن‌چه از گذشته مانده بود، به کار بردند. ابن مقفع نومسلمان و کارهای او را فقط به‌عنوان یک نمونه - و برجسته‌ترین نمونه - می‌شود ذکر کرد. ص ۲۰

ما ملیت یا شاید بهتر باشد بگوییم هویت ملی (ایرانیت) خودمان را از برکت زبان و در جان‌پناه زبان فارسی نگه داشتیم - با وجود پراکندگی سیاسی در واحدهای جغرافیایی متعدد و فرمانروایی عرب، ایرانی و ترک. ص ۲۲

تاریخ به خود معنا می‌دهد

از جمله‌ی خصوصیات تاریخ، یکی این است که خودش به خودش معنا می‌دهد. شاید تا اندازه‌ای شبیه به تداعی معانی (یا به اصطلاح شیک‌تر، یادایاد) است در خاطره، در حافظه. یاد دوست، آدم را به یاد دوستی می‌اندازد و از دوستی، یاد عشق و از عشق، جوانی و از جوانی یاد هزار چم و خم دیگر؛ مثل رشته‌ی زنجیر، سلسله‌ی زلف بتان. ص ۲۳

زبان و حس ملی

زبان، مناسب‌ترین وسیله است برای صورت دادن و به هستی درآوردن اندیشه، و هم‌چنین برای توضیح و بیان حسیات. اگر بتوان گفت زبان، ماده‌ی تفکر است، همان‌طور که سنگ و موم ماده‌ی مجسمه‌اند. اندیشه در زبان «جسمانیت» می‌پذیرد. ص ۳۴

زبان لاتین، زبان دین و فرهنگ بود. معمولاً نقش زبان عربی را در امپراتوری اسلام، به زبان لاتین در اروپای قرون وسطا تشبیه می‌کنند. این مقایسه تا اندازه‌ی پذیرفتنی است نه بیش‌تر، چون رابطه‌ی زبان لاتین با مسیحیت به کلی با پیوند زبان عربی و اسلام متفاوت است. صص ۳۵ و ۳۶

درباره‌ی هویت

در قرن چهارم، ما ایرانی‌ها ملتی بودیم از بوته‌ی شکست برآمده، صافی‌تر از گذشته با کوله‌بار تاریخ‌مان و ایستاده بر زمین زبان. درخت «ایرانیت» بر زمین زبان فارسی و در آب و هوای اسلام رشد کرد و سر برکشید، یک قوم

یا ملت کهن، اما نخواست؛ هم مثل همه‌ی مسلمان‌ها و هم غیر از همه، به علت هویت متمایز و آگاهی به این تمایز، به علت آگاهی ایرانیان به ایرانی بودن خود. ص ۳۹

گفت‌وگوهایی که در سال‌های اخیر از «غرب زدگی» به وسیله‌ی آل احمد و دیگران درباره‌ی این موضوع پیچیده و بسیار گونه شد، سطحی، شتاب‌زده و ناشی از تعصب‌های سیاسی و از پشت عینک ایدئولوژی‌هایی بود که ناچار نتیجه را از پیش معین می‌کرد. به همین معنا «منفی» بود. البته از حق نباید گذشت که شرایط سیاسی زمان و وجود سانسور و غیره، در سطحی نگه داشتن تفکر سیاسی و بحث‌هایی از این نوع بی‌اثر نبود. ص ۴۱

در مورد ملتی که استقلال سیاسی ندارد و تحت تسلط خارجی است، تشکیل حکومت ملی یعنی به‌دست گرفتن سرنوشت اجتماعی خود، یعنی پی افکندن و بنا کردن تاریخ خود؛ کاری که در ایران قرن چهارم هجری شد. دولت‌های ملی شکل می‌گیرند یا «صورت‌مند» می‌شوند. علت وجودی این حکومت‌ها، پیدایش «ملیت ایرانی» بود. این حکومت‌ها چون عرب نبودند، تشکیل شدند... هویت و حس ملی ایرانی بر دو شالوده و دو ستون عمده استوار بود: «زبان و تاریخ». ص ۴۴

جالب توجه این است که در دوره‌های بعد نیز ترکان دیگری در سرزمین‌های دیگر، یعنی گورکانیان هند و عثمانیان، دوستدار زبان فارسی بودند و آن را در هندوستان و آسیای صغیر رواج دادند. در طی قرن‌ها، سلسله‌ها و

فرمانروایان ترک، وسیله‌ی گسترش فرهنگ و ادب ایران و زبان فارسی بودند. زور آن‌ها بر ما و فرهنگ ما بر آن‌ها حکومت می‌کرد. ص ۴۶

دین و شعر

صحبت بر سر نثر فارسی است از دیدگاهی معین و نه شعر. چون شعر، هم موضوع دیگری است و هم باب بسیار مفصل‌تری. اما چون از رابطه‌ی ملیت با زبان سخن می‌گوییم، ناچار فقط یکی دو نکته را درباره‌ی شعر یادآوری می‌کنیم و برمی‌گردیم به موضوع اصلی. ص ۴۸

شعر از راه مناقب‌خوانی، ذکر مرثی و تعزیه (در پهنه‌ی ادب عامیانه) به مذهب راه یافت و زبان فارسی دارای شعر مذهبی شد؛ ولی این شعر از نظر ارزش ادبی، نتوانست به گرد مقوله‌های دیگر شعر فارسی، مخصوصاً شعر حماسی و غنایی برسد.

با توجه به دست‌نویسی و به کار گماشتن نسخه‌نویسان، چه کسی می‌توانست کتابی مثل شاهنامه را تکثیر کند؟ بگذریم از این که بالاخره این کتاب بزرگ بدون کمک دربار و ظاهراً خیلی هم زود، رونویس و پخش شد... کتابی مثل مثنوی مولانا هم به دلایل دیگر، برای «انتشار» هرگز احتیاجی به دربار نداشت. ص ۵۱

حکومت‌های ایرانی و زبان فارسی

ایرانیان، دین را پذیرفتند ولی چون هویت ملی خود را بر زبان استوار کردند ناچار باید در برابر زبان دین (عربی) راهی می‌یافتند: ترجمه‌ی کلام الاهی به زبان فارسی کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) را در نظر بگیریم که چه‌قدر دیر به زبان‌های ملی مسیحیان اروپا ترجمه شد نه تنها چندین قرن پس از پیدایش مسیحیت، بلکه چندصد سال پس از پیدایش هویت و زبان ملی. این تأخیر در ترجمه علت‌های گوناگون داشت، ولی از جمله، یکی از مهم‌ترین علت‌ها این بود که ملت‌های اروپا - به‌عنوان ملت - مجبور نبودند در برابر زبان کتاب دینی خود موضع بگیرند و تکلیف خود را با آن روشن کنند، دین‌شان را اقوام دیگر با جنگ و لشکرکشی نیاورده بودند، دین‌شان در برابر ملیت‌شان نبود، زبان دین هم همین‌طور. ولی ما که دین‌مان جزو هویت‌مان بود، جزو ملیت‌مان نبود، در وضع دیگری بودیم و راه دیگر هم پیدا کردیم؛ عربی را به‌عنوان زبان کتاب خدا و زبان اعلای دین پذیرفتیم، اما نه به‌عنوان تنها زبان. فارسی هم زبان دین شد. ص ۵۳

اگر ترجمه و تفسیر قرآن، اولین ترجمه‌ی فارسی و یکی از دو سه نمونه‌ی کهنه‌ترین نثرهای موجود زبان ماست، بی‌علت نیست. در مقدمه‌ی ترجمه‌ی تفسیر طبری چنین آمده است:

«و این کتاب، تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری، ترجمه کرده به زبان پارسی دری راه راست، و این کتاب را بیاوردند از بغداد؛ چهل مصحف بود این کتاب نبشته به زبان تازی و به اسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل.

پس دشوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن به زبان تازی و چنان خواست که مر این را ترجمه کند به زبان پارسی. پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد این از ایشان فتوا کرد که روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم. گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به پارسی مر آن کس را که تازی ندادند از قول خدای که گفت: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه». گفت: من هیچ پیغامبری نفرستادم مگر به زبان قوم او و آن زبانی کایشان بدانستند. و دیگر آن بود کاین زبان از تقدیم باز دانستند؛ از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغامبر، همه‌ی پیغامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی. و اول کس که سخن گفت به زبان تازی، اسماعیل پیغامبر بود، و پیغامبر ما از عرب بیرون آمد و این قرآن به زبان عرب بر او فرستادند. و این جا، بدین ناحیت، زبان پارسی است و ملوکان این جانب، ملوک عجم اند.» (نقل از ترجمه‌ی تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمایی، ص ۵) ص ۵۴

فهرست وار به چند نکته اشاره می‌کنیم:

شاه فتوا می‌خواهد و می‌دهند.

زبان فارسی، تاریخی دارد حتا کهن تر از زبان قرآن.

فارسی هم زبانی مقدس و آسمانی است زیرا زبان پیغامبران است.

دست آخر این که این جا زبان فارسی و پادشاهان ایرانی هستند.

به این ترتیب باب ترجمه و تفسیر قرآن باز و زبان فارسی در قلمرو دین راه

می‌یابد. ص ۵۵

شاهنامه‌ی ابومنصوری هم در همین دوره گردآوری شد که مقدمه‌ی آن قدیم‌ترین نثر فارسی است. بوی همه‌چیز از آن به مشام می‌رسد جز بوی فرسودگی؛ جاندار است. ثانیاً زیباست؛ زیبایی درشت و باصلابتی دارد: «... آغاز کار شاهنامه از گردآوریده‌ی ابومنصور المعمری دستور (وزیر) ابو منصور عبدالرزاق عبدالله فرخ، اول ایدون گوید درین نامه که تا جهان بود، مردم گرد دانش گشته‌اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین بادکاری سخن دانسته‌اند؛ چه اندر این جهان مردم به دانش بزرگ‌وارتر و مایه‌دارتر. و چون مردم بدانست کز وی چیز نماند پایدار، بدان کوشد تا نام او بماند و نشان او گسسته نشود.» (نقل از هزاره‌ی فردوسی، به تصحیح محمد قزوینی، ۱۳۲۲)

ص ۵۶

برای این که هم دانستی‌ها (دانش) و هم خاطره‌ی یک قوم (تاریخ) پایدار بماند و مثل آب نریزد و از بین نرود، ظرفی جز «سخن» وجود ندارد که آن را در خود نگه دارد. سخن جایی است که در آن دانش و تاریخ، تحقق می‌پذیرد. ص ۵۷

سخن، داد و ستد در زمان، یعنی مایه‌ی تاریخ است. ص ۵۷
برای این که اطلاعات پراکنده‌ی ما از جهان به صورت مجموعه‌ی سازمند (ارگانیک) دانستی‌ها، به صورت دانش درآید و هم‌چنین رویدادهای پراکنده بدل به خاطره‌ی قوم (تاریخ) بشود، باید خودشان عمری بکنند، احتیاج به «تاریخ» خودشان دارند. ص ۵۸

دانش و تاریخ در حکم جان، و زبان در حکم تن است. آن جان در این تن به دنیا می‌آید و صاحب صورت می‌شود و این تن بدون آن جان، زندگی ندارد. برای همین، مفهوم زبان، هم با دانش و هم با تاریخ آمیخته و حتایکی می‌شود. ص ۵۸

اگر به تاریخ‌های دست اولی مثل سیستان و تاریخ بخارا و جز این‌ها مراجعه کنیم و رفتار عرب‌های فاتح، مخصوصاً در خراسان و ماورالنهر، برای مسلمان کردن مردم، گردآوری خراج و شیوه‌های حکومت آن‌ها را ببینیم، بیداری حس ملی را که این همه از آن صحبت می‌کنیم، بهتر می‌توانیم حس کنیم. در بیداری این حس، قوم فاتح نقشی اساسی داشت. صص ۶۱ و ۶۲

فصل دوم: اهل دیوان و نثر فارسی

استنباط مورخان ما از تاریخ‌نویسی

در صحبت از ملیت، زبان و تاریخ، طبعاً از نخستین نثرهای فارسی و اهل دربار و دیوان سخن به میان می‌آید... منظور از «اهل دیوان»، فقط کسانی نیست که در دربار یا دستگاه حکومت مقامی، شغلی یا وظیفه‌ی داشتند، بل که هم چنین کسانی است که از راه نوعی پیوند، مستقیم یا نامستقیم، مدام یا موقت با دستگاه دولت سروکار داشتند؛ می‌توانستند بنویسند و این دستگاه، خریدار محصول کار و حرفه‌ی آن‌ها بود؛ از منجم و ریاضیدان گرفته تا طیب و جغرافیادان و دبیر و مورخ. ص ۶۹

شاهنامه یا دقیق‌تر بگوییم تاریخ «اساطیری - حماسی» ایران (خواه شفاهی و خواه کتبی) از جمله نگه‌دارنده‌ی خاطره‌ی قومی ما بود. گذشته‌ی معنوی و مشترک، فرهنگ تاریخی و هر قوم، مایه‌ی پیوند افراد آن به یکدیگر است. خاطره‌ها و یادگارهای قوم ایرانی را که در عین حال سرچشمه‌ی عواطف مشترک هم هست، در خود نگه می‌داشت. قوم بی‌خاطره، مثل آدم بی‌حافظه است. این شاهنامه‌ها نمی‌گذاشتند ما مثل پیرمردهای بی‌سابقه، مثل آدم‌های از زیر بته درآمده، بین گذشته و آینده هاج و واج بمانیم. ص ۷۱

خاطره و جهان‌بینی قوم، در پایه و بن، به هم می‌رسند. ص ۷۲

- در تاریخ‌های متعارف، و استنباط و دریافت آن‌ها از تاریخ‌نویسی، اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند این است که بعد از اسلام تا اوان مشروطیت، مورخین ما در بعضی استنباط‌ها و دریافت‌های کلی شریک بودند. ص ۷۲

برداشت دینی از تاریخ

در این دوره، برداشت مورخین از تاریخ، از زندگی اجتماعات بشری، دینی است. دنیا پس از این که آفریده شد، سرنوشتی دارد که باید با قیامت به انجام برسد. قیامت، پایان تاریخ است. اجتماعات بشری هم در این منظومه‌ی کلی هستی جای دارند. تولد و مرگ هر کس یعنی اول و آخر، یعنی تاریخ زندگی‌اش، از پیش معلوم و محتوم است... به این ترتیب نیروی محرک تاریخ، آن‌چه که اجتماع را متحول می‌کند، در داخل خود اجتماع نیست بلکه از عالم بالا و مطابق با مشیت الهی است... صحبت بر سر تحول، از

حالی به حالی شدن است، نه تکامل (از مرحله‌یی به مرحله‌ی برتر و فراتر رفتن). ص ۷۳

مشیت الاهی در تاریخ

داستان اصحاب کهف، عاد و ثمود، قصه‌ی یوسف و زلیخا و قصص قرآن به طور کلی، نه تنها قسمتی از تاریخ بشری بلکه از بامعناترین قسمت‌های آن و به خصوص سرمشق تاریخ نویسی بود. ص ۷۶

تاریخ متعارف ما با ترجمه‌ی تاریخ طبری شروع می‌شود. اتفاقاً عنوان اصلی کتاب به عربی، با معنی و معرف مقصود نویسنده است: تاریخ الرسل و الملوک... ص ۷۶

تاریخ بلعمی تنها ترجمه نیست، ترجمه و تکمله است، چیزهایی بر آن افزوده و آن را تکمیل کرده‌اند؛ به همین سبب هم بیشتر به تاریخ بلعمی معروف است. باری، بلعمی در مقدمه آورده است: «چون اندر وی نگاه کردم و بدیدم اندر وی علم‌های بسیار و حجت‌ها و آیت‌های قرآن و شعرهای نیکو، و اندر وی فایده‌ها دیدم بسیار، رنج بردم و جهد و ستم بر خویشان نهادم و این را پارسی گردانیدم، به نیروی ایزد - عز و جل.» صص ۷۶ و ۷۷

تاریخ، تاریخ عالم است

وقتی که تاریخ تاریخ عالم و آدم باشد، قول منجم هم مثل سخن مورخ اعتبار پیدا می کند. در حقیقت مورخ در این جا می خواهد شرح عمر عالم را ثبت کند، «از روزگار آدم تا گاه رستخیز، از آفرینش تا قیامت». ص ۷۸

نقش شاهنامه ها برانگیختن حس ملی از راه بیدار کردن خاطره ی قومی است. نقش تاریخ های متعارف آشتی امر ملی با امر دینی است؛ کوششی است در راه سازگاری با واقعیت زمان و جست و جوی راهی بینابین: ایرانی ماندن و مسلمان بودن؛ شبیه کاری که سامانیان در زمینه ی سیاست و حکومت کردند. شاید بشود گفت بازتابی از همان روحیه و برداشت است در زمینه ی فرهنگ. این تاریخ ها و شاهنامه ها - هر دو - در مورد تاریخ ایران از منابع و موارد مشابهی بهره برداری می کنند، اما هر کدام با هدف و نتیجه یی متفاوت.

ص ۸۱

سرمشق تاریخ نویسی

قصص قرآن سرمشق و نمونه ی اعلای تاریخ نویسی بود، چون که بهترین پند از حکمت کار خدا در قرآن گرفته می شود... توقع خالق هم از مخلوق همین است که گوشزد می کند: فاعتبروا یا اولی الابصار... صص ۸۱ و ۸۲

میان مشیت خدا و حکمت کار او فرق است؛ مشیت جاری می شود برای حکمتی که در آن است. در حقیقت یکی در حکم علت است و یکی در حکم معلول، نتیجه یا غایت... در چنین حالی، هدف از تاریخ نویسی، بیان

مشیت الاهی، شرح تقدیر و سرنوشت اقوام است تا از گذشتگان عبرت بگیرند؛ و عبرت گرفتن یعنی دریافتن حکمت کار خدا و به قدر توانایی و به قدر سعادت خود و در نتیجه سازگار شدن، هماهنگی با مشیت الاهی... ص

۸۲

مورخ دوره‌ی اسلامی چنین الگویی را در نظر دارد و همان هدف قرآن را تقلید می‌کند... فلسفه‌ی این تاریخ نویسی، مذهبی است؛ یعنی جان و روح عالم پایین در عالم بالاست و خواست آن عالم است که به این عالم، به آنچه در این جا می‌گذرد، به زیر و رو شدن و فراز و نشیب اقوام، معنی می‌دهد.

ص ۸۳

شاید اشاره‌یی به ابن خلدون بی‌فایده نباشد. مقدمه‌ی معروف او را به حق همه می‌شناسند؛ او از مورخان اسلامی نادری است که نقد منطقی را در شناخت اخبار و سنجش رویدادهای تاریخ به کار می‌گیرد تا حقیقت و خرافه را از همدیگر تمیز دهد. ص ۸۳

انگیزه‌های دیگر

این‌ها که گفتیم، بیشتر در زمینه‌ی فلسفه‌ی تاریخ نویسی بود. پشت سر هر کتاب تاریخ مایه‌دار و اصیلی، کمابیش چنین فلسفه‌یی وجود داشت؛ یا دانسته و یا ندانسته... وقتی وزیری مثل بلعمی یا خواجه رشیدالدین یا عظاملک جوینی و امثالهم، که در مرکز زندگی سیاسی و دولتی زمان خود بودند، به امر تاریخ می‌پردازند، پیداست که به جز عبرت گرفتن و یافتن صراط مستقیم و رستگار شدن، هدف‌های عملی‌تر و ملموس‌تر شخصی و

اجتماعی هم دارند که به جایگاه اجتماعی آن‌ها، رابطه‌شان با دربار و دستگاه دولت و غیره مربوط می‌شود. مورخان معمولاً یا خود اهل دربار و دستگاه دولت و غیره بودند یا به‌نحوی مستقیم و نامستقیم وابسته به آن‌ها. صص ۸۴ و ۸۵

موقعیت اجتماعی مورخ، وابستگی شدید او به امرا و حکام، سبب می‌شد که تاریخ‌نویسی تحت‌الشعاع قرار گیرد و دفاع و ستایش اعمال سلاطین مستبد و چاپلوسی و تملق (در آثار بعضی از مورخان جیره خوار دربار) شرافت حرفه‌یی و ملاحظات اخلاقی مربوط به آن و به‌طور کلی حقیقت‌جویی را از یاد ببرد. ص ۸۶

حرفه‌ی چنین مورخی تاریخ‌نویسی نیست، تملق است که بی‌آن «امورات» ش نمی‌گذرد. در دوره‌های دگرهم نمونه‌هایی از این نوع کمابیش پیدا می‌شود. لحن مجمل‌التواریخ در فتح‌ری به‌دست محمود، کشتن بزرگان دیلم و مردم دیگر، و دار زدن آن‌ها و سوختن پنجاه خروار کتب رافضیان و باطنیان، خالی از تحسین و تمجید نیست. ص ۸۷

در حمله‌ی مغول، خیلی‌ها می‌گفتند که مسلمین به غضب‌الاهی گرفتار شدند. آن حادثه‌ی هولناک و «بی‌منطق» را جور دیگری نمی‌توانستند توجیه کنند... ص ۸۸

تاریخ‌نویسی کسب و کاری دیوانی است برای جیفه‌ی دنیایی. اما از آن‌جا که مورخ در فضای فرهنگ اسلامی به‌سر می‌برد، آن «فلسفه» آن برداشت مذهبی که گفتیم خواه ناخواه در اثرش راه می‌یابد. ص ۸۸

تاریخ و اخلاق

- این تاریخ‌ها «اخلاقی» هستند به این معنی که یک نوع اخلاق، نوعی تذکر، در آن‌ها مستتر است. دید و ادراک مورخ از دنیا، دینی و در نتیجه اخلاقی است. ص ۸۸

بیهقی قتل حسنک را می‌نویسد و مورخ‌الدوله‌ی سپهر قتل امیرکبیر را، حادثه‌ی کمیاب‌تر مشابه؛ ولی تفاوت، همان تفاوت «میان ماه من تا ماه گرویدن» است. تمایز عظیم اخلاقی دو نویسنده، در بیان این دو واقعه خوب پیداست. ص ۸۹

به خلاف قرن ۱۹ میلادی به بعد که تاریخ‌نویسی در بین غربی‌ها تغییر کرد؛ مطالعه‌ی داده‌ها، اسناد و امر واقع، فارغ از هرگونه ارزش‌داوری، «جداماندن» مورخ از تاریخی که می‌نویسد، روشی که در مطالعه‌ی طبیعت و علوم تجربی به کار می‌رفت، روش برون‌ذهنی (Objectif)، در تاریخ‌نویسی هم معمول شد؛ روشی که ما نیز بعداً از آن پیروی کردیم. ص ۹۰

برای مورخان بزرگ ما، برای بلعمی و بیهقی، یا خواجه رشیدالدین و دیگران، دقت در ثبت وقایع، صداقت و وفاداری به حقیقت، امر اساسی است؛ حتا وقتی که هدف مورخ عبرت‌آموزی از وقایع باشد. ص ۹۰

توجه به جلوه‌ی بیرونی

مورخ در تحول تاریخ، به نیروهای پنهان در دل اجتماع که عامل این تحولات، کم‌تر توجه داشت تا به جلوه‌های برونی و نمایان این تحول یعنی به آمدن و رفتن سلسله‌ای، به رابطه‌ی پادشاهان و وزیران و غیره، به جنگ. ص ۹۱

مثلاً تاریخ‌های دست اول ما (به فارسی و عربی) که از حمله‌ی اعراب به ایران صحبت می‌کنند، معمولاً از آن ساخت اجتماعی و طبقاتی، از رابطه‌ی دولت و ملت، طبقات با یکدیگر، نقش دین، فساد اجتماعی و اخلاقی، بار سنگین مالیاتی، فقر، ظلم و... آن‌چه که در اواخر دوره‌ی ساسانی می‌گذشت و سبب شد که چنان امپراتوری بزرگی به این آسانی فروریزد، کم‌تر حرف می‌زنند. ص ۹۱

مورخان زمان، در صحبت از لشکرکشی‌های محمود به هند هیچ کدام ذکری از سربازگیری، تعداد آن‌ها، تأثیرش در وضع اقتصاد شهرها و روستاها و وقایعی از این قبیل نکرده‌اند؛ بیش‌تر از همه هیاهو درباره‌ی اسلام، گردآوری ذخایر، کشورگشایی و این‌گونه چیزها است که توجه را جلب می‌کند. موشکافی در پدیده‌های اجتماعی یا فرهنگی، اگر هم پیش بیاید، از طرف عالمی کم‌نظیر و یگانه مثل ابوریحان بیرونی است در تحقیق مالمهند یا آثارالباقیه عن القرون الخالیه، نه از طرف تاریخ‌نویسان. ص ۹۴

وقتی مورخ وابسته به دربار یا دیوان باشد و زندگی اش - مادی و معنوی - از راه این رابطه بگذرد، خواه ناخواه و به حکم حرفه اش، درعوض وظیفه‌ای که می‌گیرد، باید انجام وظیفه‌ی بی‌بکند؛ محض رضای خدا که به کسی جیره و مواجب نمی‌دهند. ص ۹۴

شناخت این «نیروهای درونی» امری جدید و مربوط به علوم انسانی در دوره های اخیر است... بررسی بسیاری از پدیده ها و روابط اجتماعی، ممکن نبود منظم (سیستماتیک) و روش دار (متدیک) انجام بگیرد، چون هنوز کارکرد بسیاری از این پدیده ها و روابط ناشناخته بود. ص ۹۵

دوره‌ی مغولان

خان‌های مغول در حکومت و مملکت‌داری نمونه‌ی استبداد و خشونت بودند. با این وصف یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ‌نویسی در همین زمان است.

مغول‌ها قبایلی بیابان گرد و چادر نشین بودند، با فرهنگی شفاهی و سازمان اجتماعی ساده. آن‌ها، پس از فتح ایران و مقیم شدن در آن، با تمدن و فرهنگ وسیع و پیشرفته و ملتی با سازمان‌های دیوانی، دینی، آموزشی، نظام اقتصادی و تجارتی و پیچیده روبه‌رو شدند که با مال خودشان خیلی فرق داشت. ص ۹۵

مغول‌ها برای این که حکومت را در دست خود نگه دارند، تا مدت‌ها سعی می کردند از حکومت‌شوندگان، از ایرانیان، جدا باشند، یعنی باز برای آن‌ها هم مسأله‌ی هویت مطرح بود؛ ما برای بیرون آمدن از فرمان‌برداری، برای به‌دست گرفتن اختیار خود، آن‌ها برای ادامه‌ی فرمانروایی، برای در دست داشتن اختیار دیگران. صص ۹۶ و ۹۷

خان‌های مغول به تاریخ قوم خود توجه بسیار داشتند. به‌ویژه این که میان ملتی راه یافته و جا گرفته بودند که تاریخ کهن و فرهنگ پرشاخ و برگی داشت. خان‌های مغول پس از ورود به ایران، توجه بسیار به تاریخ مغولستان، قوم مغول و خاندان چنگیزی نشان می‌دادند. تاریخ‌نویس را تشویق و کار تألیف بزرگی، چون جامع‌التواریخ را تسهیل می‌کردند. در این دوره، تاریخ‌نویسی رونق فراوان گرفت. چندانکه از بهترین تاریخ‌های فارسی و از آن جمله تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ محصول این دوره‌اند. صص ۹۷ و ۹۸

نویسندگان هر دو تاریخی که نام بردیم، حاکم و وزیر هستند. مثلاً در مورد جهانگشا، پادشاه زمان — هالکو — مسلمان نبود و در مورد جامع‌التواریخ، غازان خان نومسلمان بود. بنابراین مؤلفان از ملاحظات دینی (= اسلامی) و اخلاقی تا حد زیادی فارغند. ص ۹۸

از جهت گرایش به واقعیت، گردآوری اطلاعات مفید و امانت، تاریخ‌های این عصر ممتازند. ص ۹۸

خان‌های این عهد، یا فارسی نمی‌دانستند یا بد و کم می‌دانستند. پس زبان‌بازی و لفاظی نویسنده — هرچند وابسته به شخص شاه — چندان اثری نداشت؛ بنابراین خوب و بد زبان این آثار و ویژگی نثر آن‌ها مربوط به سیر تحول تاریخی و اجتماعی زبان است؛ خوب و بدشان به خودشان مربوط است و نه به رابطه‌شان با دربار. صص ۹۸ و ۹۹

ادب اجتماعی — آموزشی»

اگر به نوشته‌هایی که از آن دوره به یادگار مانده نگاه کنیم به‌طور کلی سه نوع ادبی می‌توان تشخیص داد: ادبیات دینی، ادبیات حماسی - تاریخی، و ادبیات اجتماعی - آموزشی. از ادبیات دینی به‌عنوان نمونه می‌شود بندهش و دینکرت یا مثلاً *زند و هومن یسن و ارداویراف‌نامه* را نام برد. ص ۹۹

پس از تسلط اعراب و ورود اسلام، زرتشتیان به‌صورت جماعت‌های در خود و بسته در آمدند و آیین زرتشتی که به‌صورت مذهب اقلیتی تحت فشار و راکد درآمده بود، به‌کندی بسیار تحول می‌یافت. در نتیجه می‌توان حدس زد که آثار موجود، اگرچه سه قرن بعد از فروریختن امپراتوری ساسانی تدوین شد، تا حد زیادی نمونه و نماینده‌ی آیین مزدیسنا و تفکر و بینش دینی زمان ساسانیان بوده باشد. این بخش از ادبیات پهلوی، به‌دوران بعد از اسلام، یعنی به‌ادب فارسی راه پیدا می‌کند و تا زرتشت بهرام پژد در قرن هفتم هجری می‌رسد. ص ۱۰۰

در باب ادبیات حماسی - تاریخی می‌دانیم که بعد از اسلام، پرواز بلندی می‌کند و مخصوصاً در فردوسی به‌نهایت اوج خود می‌رسد. ریشه‌های این رشته‌ی ادب ما از طرفی به‌اوستا و اساطیر ایران می‌رسد و از طرف دیگر به‌دوره‌ی اشکانیان و تاریخ حماسه‌شده و افسانه‌آمیز آن عهد. این ادبیات، که دوره‌ی دراز ساسانی را پشت سر دارد، با تحول و دگرگونی زیاد تا فردوسی می‌آید و در کلام او به‌شکل نهایی ثابت می‌شود. ص ۱۰۱

ادبیات اجتماعی - آموزشی پس از اسلام به‌زندگی خود ادامه می‌دهد و تنومندتر و پرثمرتر دوباره بر خاک ادب فارسی می‌روید. کلیله و دمنه (با

این که اصل آن ایرانی نیست)، قابوس نامه، سیاست نامه و چهار مقاله، از این قبیل هستند. صص ۱۰۱ و ۱۰۲

نویسندگان رساله های اجتماعی

سعدی نه تنها پای بند امیر یا وزیری نیست تا چه رسد به دیوان خانه و میرزا بنویس هایش، بلکه حتا در بسیاری از سال های عمرش پای بند شهر و دیاری هم نبود. ولی با وجود این ها وقتی که در شیراز است یا اتابکان سر و کار دارد؛ حتا اگر شده از راه نصیحت و به پادشاه در قصیده ها... نه کاسب و پیشه ور یا بازاری شهری است، نه روستایی و بازرگان، با این که اهل وعظ و منبر است، شیخ و یا فقیه و یا عارف هم نیست؛ در نهایت از نظر اجتماعی در شمار صاحبان فرهنگ و معرفت است که با صاحبان دولت و دستگاه مربوطند، هر چند که عامل و مأمور حکومت نیست. صص ۱۰۲ و ۱۰۳

همان طور که نویسندگان از گروه محدودی اند، خواننده ی این آثار هم همه کس نیست. هر چند کلیله یا گلستان قبول عام پیدا کردند و همه ی اهل سودا با آن ها سر و کار داشتند، ولی مثلاً در سیاست نامه یا قابوس نامه، نویسنده خطابش به مخاطب یا مخاطبان محدودی است... آیین دبیری را صاحب چهار مقاله برای اهل فضل می نویسد. به نظر نمی آید کسی مثل نظام الملک دوست می داشت که راه و رسم رعیت پروری و ملکداری را در اختیار عوام بگذارد. ص ۱۰۳

موضوع رساله‌های اجتماعی - آموزشی

به‌طور کلی بیشتر درباره‌ی کشورداری و تمشیت امور ملک و ملت، آداب و آیین حکومت، اخلاق و رفتار اجتماعی و غیره است؛ موضوعی بسیار وسیع که بیشتر زمینه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی را دربر می‌گیرد، اما نه همه‌ی آن‌ها را. مثالی بزنیم از حافظ:

ساقی به جام عدل بده باده، تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پربلا کند

خیلی مشکل می‌توان از این کوتاه‌تر و روشن‌تر هدفی را که از عدالت در پشت کلیله و دمنه یا مثلاً سیاست‌نامه وجود دارد، بیان کرد.

«جدال سعدی با مدعی» را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ی درخشان ذکر کرد؛ مخصوصاً که در این جدل، سعدی خود را در مقام توانگران می‌گذارد نه درویشان. درباستی که از اولوالامر و آن‌آیه‌های قرآن، از پادشاهی و رابطه‌ی سلطان و رعیت، در این آثار وجود دارد نشانه‌ی دیگری است از نظرات و عقاید اجتماعی نویسندگان آن‌ها. صصص ۱۰۴ و ۱۰۵

وجه اشتراک رساله‌های اجتماعی - آموزشی

وجه اشتراک دیگر این رساله‌ها نثر آن‌ها - زبانشان - است که آن‌چه در این مورد گفته می‌شود، درباره‌ی تاریخ‌ها هم صادق است.

امروز کسی که در زمینه‌ی علوم انسانی یا ادبیات دست به قلم می‌برد، معمولاً مخاطبش نامعین است؛ هدفش برقراری تماس با مخاطبی ناشناخته، پراکنده

و متعلق به گروه‌ها و قشرهای اجتماعی متفاوت است. در قدیم هیچ کدام از این‌ها نبود. نویسنده‌ی سیاسیت‌نامه و قابوس‌نامه یا حتا کلیله و دمنه، نه با چنین مردمی روبه‌رو بود و نه در فکر تماس با آن‌ها بود. نویسند به گروه اجتماع معینی تعلق داشت؛ مردم باسواد چندان نبودند، «بازار» ادب یا کتاب وجود نداشت... سواد یا «فضل» در اجتماع گذشته، سلسله مراتب داشت و به‌آیین بود... مجموعه‌ی آن‌ها «آداب» زندگی را تشکیل می‌داد؛ همان چیزی که امروز به آن فرهنگ گفته می‌شود... یعنی اهل فضل برای اهل فضل، فاضلانه می‌نوشتند. متنها گاه مثل سیاست‌نامه بدون فضل‌فروشی و گاه مثل کلیله و دمنه با فضل‌فروشی. گلستان نمونه‌ی نادری است که فضل‌نمایی دارد ولی

خوشایند نه آزاردهنده. صص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷

روی هم رفته در دوره‌های سلامت زبان، صنایع ادبی در حکم زینت و آرایش کلام بودند، ولی در دوره‌های انحطاط، معنای کلام زیر هجوم لفاظی و فاضل‌نمایی خفه می‌شد. ص ۱۰۷

نگاهی به گلستان

ورود نثر عامیانه در ادبیات مال وقت دیگری است؛ وقتی که عامه وارد زندگی سیاسی اجتماع شود و به حسابی بیاید. زبان عالمانه (نه به معنای بد کلمه، بلکه به معنای زبانی که نوشتن آن را به اصطلاح مثل یک علم یاد گرفته باشند) در گلستان به کمال می‌رسد، تا حدی که مثلاً مقدمه‌ی گلستان

«مَنْتَ خدای را عز و جل ...» - به صورت نمونه و مظهر فصاحت و بلاغت نثر

فارسی درمی آید و سرمشق نویسندگان بعدی. ص ۱۰۸

ملک الشعراى بهار درباره‌ی گلستان می گوید: « سعدی در تحریر گلستان به

مقامات حمیدی نظر داشته، منتها آن افراط در عربی نویسی و سجع و

قافیه پردازی های ملال آور را به دور می ریزد. » ص ۱۰۸

- توجه ما اساساً به مضمون و محتوای گلستان است که گویی پندیات ادب

پهلوی به اضافه‌ی حکمت عملی دوران اسلامی فرهنگ ما (با خوب و بدش)

در این کتاب متبلور می شود؛ جامعه شناسی به معنای رعیت پروری و

کشورداری، آموزش اخلاق و رفتار اجتماعی، آداب و ص ۱۰۹

دو اخلاق

وقتی به ادب ایران بعد از اسلام نگاه می کنیم، به دو نوع اخلاق برمی خوریم:

یکی از کلیله تا گلستان و تقلیدهایی که از آنها شده و بر «دروغ

مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز» استوار است. جنبه های دیگر همین

برداشت از اخلاق و رفتار را در سیاست نامه یا قابوس نامه و آثار معتبری از

این نوع می بینیم.

اما در کنار این، اخلاق دیگری می بینیم که بنایش بر مصلحت اجتماعی

نیست، بلکه بر استنباط از رابطه‌ی انسان با عالم بالا و جهان مبتنی است.

مصلحت اندیش نیست، حقیقت اندیش است، اجتماعی نیست، - اگر بشود

گفت - کیهانی است، فلکی و کلی است. شاید بزرگ ترین نمونه ها، اخلاق

بیهقی و شاهنامه و از جهتی حافظ باشند. درباره‌ی حافظ می‌گوییم از جهتی، چون یک سر اخلاق او به عرفان می‌رسد که بحث دیگری است. به هر حال کمال این سیر اخلاقی به حافظ می‌رسد. صص ۱۱۱ و ۱۱۲

گلستان نه تنها نثری موزون و از این جهت شاعرانه دارد، بلکه در سراسر کتاب نثر و نظم باهم آمیخته و جوش خورده‌اند، باهم یکی شده‌اند. به نظر ما موفقیت زبان گلستان فقط در این نبود که بعدها سرمشق اهل قلم شد بلکه اضافه بر این در یک چیز دیگر هم بود، شیفتگی به زبان گلستان و قبول بی‌چون و چرای آن، سبب قبول در بست اخلاق اجتماعی کتاب هم شد. ص ۱۱۳

گلستان شبیه به دیوان حافظ است؛ او کاری با غزل می‌کند که دیگر هیچ شاعر بعدی از آن رهایی ندارد. آن سرمشق، همیشه حضور دارد یا باید با آن برابری کرد و از آن فراتر گذشت، که ممکن نبود، یا به تقلید قناعت کرد، که ناچار می‌کردند. چندصد سال طول کشید تا راه دیگری در برابر شعر فارسی باز بشود. گلستان هم همین کار را با این نوع نثر (نه با تمامی نثر بلکه با این نثر) کرد؛ و آیندگان اسیر تقلید شدند. صص ۱۱۳ و ۱۱۴

دوران بازگشت در نثر

نظر بهار در سبک‌شناسی این است که غارت کتابخانه‌های اصفهان به وسیله‌ی افغان‌ها، همچنین پخش شدن آثار کتابخانه‌های دهلی و بخارا، و مخصوصاً فروش بسیاری از آن‌ها در شیراز، و بعد یک دوره‌ی سی ساله‌ی

نعمت و فراغت و امنیت کریم‌خانی، سبب شد که باسوادان با آثار برجسته‌ی ادب فارسی که در زمان صفویه مورد بی‌مهری قرار گرفته و دیگر خواننده یا تدریس نمی‌شد، آشنا شوند و نوعی تغییر سلیقه در اهل فضل پیدا شود. ص

۱۱۴

به این علت تاریخی - و علت‌های اجتماعی و صرفاً ادبی دیگر - از دوره‌ی زندیه و اوایل قاجاریه، نثر دیوانی تحول تازه‌یی پیدا کرد. ص ۱۱۴

- به عقیده‌ی عباس اقبال، در تمام دوره‌ی قاجاریه، گلستان سعدی سرمشق زبان منشیان دربار بود. گمان می‌کنم باید این را هم اضافه کرد که تا مشروطیت، و حتا مدتی بعد از آن، گلستان نه تنها اولین کتاب درسی زبان فارسی بلکه همراه با آن، عملاً مهم‌ترین کتاب حکمت عملی ما هم بود. ص

۱۱۵

یحیی آرین‌پور در جلد اول «از صبا تا نیما» دوازده نفر از نثرنویسان برجسته‌ی قرن سیزدهم را اسم می‌برد که همه درباری و دیوانی و در خدمت دستگاه دولتنده؛ به جز یک نفر، میرزا عبداللطیف طسوجی که در سلک روحانیون است؛ ولی او هم در خدمت دربار و مأمور تربیت ولیعهد ناصرالدین میرزا است؛ کارش هم در نثر ارتباطی به مذهب ندارد، ترجمه‌ی معروف «الف لیل» به فارسی است. حتا از عرفا هم کسی در میان این دوازده تن نیست. ص

۱۱۵

از آخرهای قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری، یعنی از دوران پیش از مشروطیت، هم نثر و هم اخلاق اجتماعی ما راه‌های تازه‌یی پیدا می‌کند و اگر بشود گفت، حکمت عملی دیگری به دنیا می‌آید. ص ۱۱۶

فصل سوم: اهل دین و نثر فارسی

علم و زبان علم

وقتی از علم به‌طور عام و بدون تخصیص صحبت می‌شد، یعنی علم دین. وقتی می‌گفتند دانشمند، منظور فقیه بود... حالا اگر کسی مثلاً نجوم، جغرافیا، کیمیا، تاریخ، حساب و هندسه می‌داند، عالم نجوم و هندسه و تاریخ و کیمیا و غیره است، نه عالم به‌طور کلی، نه مثل کسی که فقه می‌داند. صص ۱۲۱ و ۱۲۲

در نظر مؤمنان و مخصوصاً علما، علم دین فقط علم نیست بلکه تنها علم حقیقی است. ص ۱۲۲

چیزهای دیگر علم بشری، مجازی و ناتمام و در معرض سهو و خطا و اکثراً مایه‌ی گمراهی است و فقط تا آن‌جا مفید و یادگرفتنی است که به درد کار دین بخورد. مثل شناختن اوقات شبانه روز برای نماز. ص ۱۲۲

علمای اسلام برای رواج این علم در میان مسلمانان عمدتاً از دو وسیله و دو روش استفاده می‌کردند. اول با علمای دیگر، با گروه خودشان یا مردم اهل فضل و اهل فن؛ دوم با توده‌ی مؤمنان بی‌سواد یا کم‌سواد. وسیله‌یی که در

کار علم برای رابطه با خودشان به کار می‌برند، زبان عربی و روشی که اتخاذ کرده بودند کتاب‌هایی بود که می‌نوشتند. ص ۱۲۳

علم دین را به زبان عربی می‌نوشتند و زبان علم در تمدن‌های اسلامی در همه‌ی کشورهای مسلمان، عربی بود؛ مثل زبان لاتین در اروپای قرون وسطا. ص ۱۲۳

عربی زبان مقدس بود و مفهوم‌ها، اصطلاح‌ها و رشد و نمو دین در لغت عرب انجام گرفت و به ثمر رسید. برای این که زبان وحی بود و خصلتی قدسی داشت... اضافه بر این به سبب تکامل و آمادگی زبان، بیان مقاصد علمی به عربی دقیق‌تر و رساتر بود و در سراسر امپراتوری اسلام رواج داشت. ۱۲۴

- داستان‌های مربوط به بنی‌امیه و موالی و غیره را همه می‌دانند، ولی این‌ها بنا به تجویز دین اسلام نبود بلکه واقعیت‌های ناشی از ساخت و فرهنگ اجتماع‌های اسلامی بود.

حجت‌الاسلام امام محمد غزالی، صاحب کتاب احیاء علوم‌الدین و از بزرگ‌ترین علمای اسلام، تقریباً پنجاه سالی پس از مرگ فردوسی و در همان توس به دنیا آمد. اما انگار نه انگار که همشهری آن بزرگوار بود. مرحوم جلال‌الدین همایی درباره‌ی او می‌گوید:

«احساسات ملی و وطنی و عواطف قومی و نژادی و رسوم و آداب اجتماعی او در جنب شریعت و آیینی که بدان گرویده، فانی و مستهلک است. او همه‌چیز را در آیین‌های مقررات و احکام و تکالیف دینی می‌بیند و هرچه را

که از قلمرو شریعت آسمانی خارج باشد جزو اهوای باطل و آداب و رسوم زیان‌بخش می‌شمارد.»

به‌همین سبب است که غزالی می‌گوید: «نوروز و سده باید که مندرس شود و کس نام آن نبرد... و یا آن‌چه برای سده و نوروز فروشند چون سیر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست؛ اما برای اظهار شعار گبران حرام است و مخالف شرع است و هرچه برای آن کنند، نشاید.»

حماسه و داستان‌ها، و آداب و رسوم ملی، در نظر علمای دین، آیین گبری و معجوسی است. بنابراین حس ملی نمی‌توانست آن‌ها را برانگیزد که به زبان ملی (فارسی) بنویسند. اگر هم گاهی به این زبان چیزی نوشته‌اند، انگیزه‌ی دیگری در کار بوده است. صص ۱۲۵ و ۱۲۶

فرهنگ شفاهی

عالم دین هم برای تماس با عوام و انتقال دانش دین به میان مؤمنان، تمام روش شفاهی و تمام وسایل آن را هم در اختیار داشت، از مسجد و مدرسه و تکیه و کوچه و بازار گرفته تا زیارتگاه و خانه و کاشانه، در سفر حضر و هرجا که بتوان فکر کرد علما و روحانیان، در این جا، بسته به مراتب، خطبه می‌خواندند، وعظ می‌کردند و مسأله می‌گفتند... مهم‌تر از همه این‌ها در شهر و روستا، به مناسبت احتیاجات و مسایل عملی زندگی، تماس دائمی و روزمره با مسلمین داشتند. این‌ها همه، آن‌ها را از نوشتن — برای رابطه داشتن

— بی‌نیاز می‌کرد. صص ۱۲۷ و ۱۲۸

آن‌ها در قیاس با اهل دیوان و اهل عرفان - دست کم تا دوره‌ی صفویه - کم‌تر به فارسی می‌نوشتند. ص ۱۲۸

در دوره‌ی که نثر فارسی رسمیت یافت و بعداً در سراسر ایران گسترده شد و بسیاری از مهم‌ترین آثار آن به وجود آمد، علمای دین - از سنی و شیع - در این کار سهم‌نمایی نداشتند. ص ۱۲۹

اسماعیلیه و زبان فارسی

نویسندگان و متفکران اسماعیلیه پیش از علمای فرقه‌ها و مذاهب دیگر، نوشتن به زبان فارسی در مسایل دینی را شروع کردند. گذشته از آثار معروف ناصر خسرو مثل جامع‌الحکمتین، زادالمسافرین، و وجه دین از کشف‌المحجوب سجستانی یا از شرح قصیده‌ی ابوالهیشم اثر محمد بن سرخ نیشابوری به‌عنوان نمونه می‌توان اسم برد. ص ۱۲۹

دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات ایران نتیجه می‌گیرد که: «به سبب همین قصد ملی، دعوت باطنیه در ایران قرن سوم و چهارم رواج بسیار یافت و این مذهب بر بسیاری از مشاهیر رجال عرضه شد... و از آن‌جمله نصر بن احمد سامانی را با بسیاری از رجال بخارا به مذهب اسماعیلی درآوردند». ص ۱۳۰

آن‌ها از زمان ناصر خسرو و حسن صباح و قبل و بعد از آن، سخت سرگرم تبلیغ و دعوت و گردآوری پیروان بیشتر و سامان دادن به آن‌ها برای مبارزات مذهبی - سیاسی بودند. اما در راه این هدف تقریباً به هیچ‌کدام از وسایل

شفاهی که در اختیار اهل دین بود دسترسی نداشتند؛ پس طبیعی است که به وسایل دیگر رویاورند، به وسایل کتبی، به نوشتن. صص ۱۳۰ و ۱۳۱

اسماعیلیه، هم از نظر فرهنگی و هم از نظر سیاسی (در اندیشه و عمل) نقشی ملی داشتند و در این زمینه تا آنجا که به تکامل و گسترش نثر فارسی مربوط است، این نهضت سیاسی - مذهبی سهمی شایسته داشت. ص ۱۳۲

«مؤلفان متعدد دیگری در تمام این دوره در قلاع مختلف اسماعیلیان سرگرم تألیف کتب به زبان فارسی بوده‌اند که نزدیک به تمام آن‌ها در گیرودار اختلافات و هم‌چنین در فتح قلاع اسماعیلیه از کتابخانه‌ها بیرون آورده شد و طعمه‌ی آتش گردید.

تألیف کتب و تحریر مقالات گوناگون و سرودن اشعار در اثبات عقاید اسماعیلیه، مایه‌ی تأثیر شدید آن فرقه در ادبیات فارسی گردید و همین اثر شدید است که ما را در تحقیق آثار ادبی فارسی پیش از حمله‌ی مغول، هموار متوجه این فرقه می‌نماید.» (نقل از «تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۱۷۹)

صص ۱۳۲ و ۱۳۳

اشاره‌ای به دوره‌های تاریخ تشیع

تاریخ تشیع را به دوره‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌کنند. این تقسیم‌بندی‌ها بیشتر مبتنی بر تدوین و تکمیل فقه شیعه یا امر امامت و ملاحظات صرفاً مذهبی دیگر است. مثلاً هانری گُربن در جلد اول اسلام ایرانی، تاریخ تشیع را به چهار دوره تقسیم می‌کند:

۱. از آغاز تا غیبت کبرا (۳۲۹ هجری)
 ۲. از غیبت تا خواجه نصیر توسی (وفات ۶۷۲)
 ۳. از خواجه نصیر توسی تا آغاز صفویه (قرن ۱۰)
 ۴. از صفویه تا قاجاریه و امروز
- ص ۱۳۳
- اگر تاریخ تشیع را به پنج دوره تقسیم کنیم که در هر یک از آنها، این مذهب نقش سیاسی و اجتماعی متمایزی داشته است، به این شرح است:
۱. از آغاز تا حکومت صفویه
 ۲. دوره ی صفویه
 ۳. از پایان صفویه تا طلیعه‌ی مشروطیت
 ۴. دوران مشروطیت
 ۵. دوران پهلوی، از کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷
- ص ۱۳۴

نقش سیاسی و فرهنگی تشیع در دوره‌ی اول

در اولین قرن‌های دوره‌ی اسلامی که حس ملی ما ایرانی‌ها پس از شکست، به تدریج شکل می‌گرفت و واقعیت می‌پذیرفت، گروه‌ها و فرقه‌ها و سازمان‌هایی مثل خرم‌دینان یا طرفداران المقنع، نه فقط با تسلط عرب بلکه با اسلام می‌جنگیدند. ص ۱۳۶

نزدیک هفتاد سال بعد، مأمون عباسی با تکیه به همین سپاهیان خراسانی، توانست خلافت و بغداد را از برادرش امین بگیرد (۱۹۸ هجری). وزیر مأمون - فضل بن سهل - شیعه بود و همین که خلیفه برای جلب نظر خراسانی‌ها امام هشتم را به ولی‌عهدی انتخاب و به خراسان دعوت کرد، نشان می‌دهد که نفوذ و قدرت شیعیان تا چه اندازه بود؛ ولی در لشکر او نه فقط شیعه، همه جور مسلمانی بود. طاهر ذوالیمینین فرمانده سپاه، مثل خود مأمون به مذهب اهل سنت بود. ص ۱۳۶

شیعیان از نظر عاطفی و قلبی هم خودشان را به‌نحوی با خاندان نبوت و امامت مربوط و در نتیجه از خلافت بغداد بیگانه حس می‌کردند. ص ۱۳۹

اشاره‌یی به نقش سیاسی و فرهنگی آل بویه

آن‌ها از مردم دیلمستان بودند. در قرن‌های چهارم و پنجم بر فارس و جبال و آذربایجان و خوزستان و عراق حکومت کردند. در آن زمان سامانیان، شمال شرقی فلات ایران را در دست داشتند و آل بویه، مرکز، جنوب و مغرب آن را تا سرزمین عراق. آل بویه سیاست مذهبی بدون تعصب و آسان‌گیری داشتند و در امر کشورداری بیشتر پیرو واقعیت‌های عملی بودند نه اجرای معتقدات دینی... ص ۱۴۰

پاره‌یی از واقعیت‌های تاریخی معنادار که بیان‌کننده‌ی خصوصیت این دوره است:

آل بویه، ایرانی و شیعی هستند.

آل بویه (پس از فتح بغداد) بر قسمت عمده‌ی سرزمین‌های خلافت، حکومت می‌کنند.

مذهب اکثریت مردمی که آل بویه بر آن‌ها حکومت می‌کنند، سنی است. جمعی از بزرگان آل بویه، در ری و همدان و اصفهان، با وجود مقام‌های بلند دولتی همچنان زردشتی باقی مانده‌اند.

زبان دیلمیان از خانواده‌ی زبان‌های ایرانی است ولی فارسی نیست؛ هرچند سران قوم به فارسی حرف می‌زنند. ص ۱۴۰

در دوران آل بویه فقه، کلام، حدیث، رجال و به‌طو کلی علم دین شیعه نضج گرفت و به ثمر رسید، افول کلینی برابر است با طلوع آل بویه. سید رضی گردآورنده‌ی نهج البلاغه، شیخ مفید، شیخ توسی و سید مرتضی که همه از بزرگان علمای شیعه‌اند، در همین عصر و همه در بغداد زندگی می‌کردند و ابن بابویه با رکن‌الدوله‌ی دیلمی مجالس گفت‌وگو داشت و مورد احترام او بود. شبیه همین رابطه را بهالدوله‌ی دیلمی با سید رضی داشت. ص ۱۴۲

اما در امر ملیت، آل بویه به هویت قومی و به ایرانی بودن خود توجه داشتند و به همین مناسبت به معنایی، دارای سیاستی ملی بودند. پسران بویه‌ی ماهی‌گیر، نسب خود را به ساسانیان می‌رساندند. عضدالدوله به رسم ایران پیش از اسلام، به خود لقب شاهنشاه داده بود. خود گرفتن بغدادی که جانشین تیسفون پایتخت ساسانیان شده بود، آرزویی قدیمی بود که امرایی مثل یعقوب در سر داشتند. مرداویج زیاری آخرین امیری بود که بلافاصله قبل از آل بویه، همین آرزو را داشت او هم خود را شاهنشاه می‌دانست، رسوم

قدیمی را زنده می‌کرد، و می‌خواست خلیفه را سرنگون سازد و به سبک ساسانیان شاهنشاهی کند. اتفاقاً برادران بویه، پیش از استقلال از سرداران ماکان کاکلی و همین مرداویج بودند. همه‌ی این‌ها نومسلمان (یا مثل مردایج نامسلمان)، همه از مردم شمال ایران، از نظر جغرافیایی همسایه و از نظر قومی و مردم‌شناسی، خویشاوند بودند. صص ۱۴۲ و ۱۴۳

در دوره‌ی عضدالدوله، با وجود بغداد، پایتخت واقعی امپراتوری، شیراز بود؛ مأموران دیوانی بغداد از شیراز منصوب می‌شدند؛ مقرر قاضی‌القضات شیراز بود و چهار قاضی به نمایندگی او مأمور بغداد بودند. محل امور عمده‌ی دولتی همچنان شیراز بود. ص ۱۴۴

قطران (نیمه‌ی اول قرن پنجم هجری) نخستین کسی است که در آذربایجان به پارسی سخنوری کرد. ص ۱۴۵

امپراتوری آل بویه، چند ملیتی، چند مذهبی و چند زبانی است؛ مثل حکومت سامانیان محلی و در مجموع به یک زبان و یک مذهب و متعلق به یک ملت نیست؛ شاید به همین سبب سیاست آن‌ها در مورد زبان هم با سیاست سامانیان متفاوت بود. آل بویه به جای فارسی، به عربی - زبان بین‌المللی سرزمین‌های اسلامی - توجه داشتند. وزرای بزرگ آن‌ها، مثل ابن عمید و صاحب بن عباد، هرچند ایرانی ولی از ادبای زبان عربی بودند. ابوالفرج اصفهانی و ابن‌الندیم، صاحبان‌الآغانی و الفهرست یا ابن‌مسکویه مورخ و ادیب معروف، در دستگاه و تحت حمایت آن‌ها به سر می‌بردند که همه از بزرگان نویسندگان زبان عربی‌اند. ص ۱۴۵

آل بویه و سامانیان که هر دو کمابیش در یک عصر و رقیب سیاسی هم بودند و مجموعاً بر سراسر ایران حکومت می کردند. سامانیان به مذهب خلافت بغداد (سنی) بودند و در زمینه‌ی حکومت با آن توافق داشتند. سیاست ملی آن‌ها آگاهانه و بنای آن بر دو شالوده‌ی زبان و تاریخ استوار بود. آل بویه شیعه بودند، با خلافت بغداد اختلاف داشتند (تا بر آن مسلط شدند). سیاست ملی آن‌ها بر دو شالوده‌ی مذهب و تاریخ استوار بود. با این تفاوت که در نزد سامانیان، تاریخ به هویت ملی تحقق می‌بخشید و در آل بویه به سابقه و هویت خاندان پادشاهی و به هدف‌های سیاسی - ملی آن. در عوض مذهب (تسنن) که در سیاست ملی سامانیان بی‌اثر بود در نزد آل بویه (تشیع) مؤثر و یکی از شالوده‌های سیاست آن‌ها در قبال خلافت بغداد بود. ص ۱۴۶ - حالت دوگانه‌ی تشیع در فرهنگ و سیاست: در مقایسه با زیدیان و اسماعیلیان، شیعه‌ی دوازده امامی دیرتر شکل گرفت و در مبارزات سیاسی و مذهبی، روش معتدل‌تری داشت. به همین سبب خلافت بغداد، حکومت‌های ایرانی و اهل تسنن، آن‌ها را تحمل می‌کردند و روی هم رفته سنی و شیعه، به‌عنوان هم‌دین، در کنار هم زندگی می‌کردند. ص ۱۴۷

اگر تشیع از نظر سیاسی - خواسته یا ناخواسته - در وضعی «ملی» قرار می‌گیرد، در امر فرهنگ (که بیشتر قلمرو خودآگاهی است) دیگر این‌طور نیست. دین، تمام فرهنگ ارزشمند اوست. در امر زبان و تاریخ هم، زبان و تاریخ دین اعتبار دارد. هر پدیده‌ی بیرون از نظام فرهنگی دین باشد، از دایره‌ی ارزش‌های معنوی بیرون است. تاریخ ایران و زبان فارسی هم

همین طور. شاید زبان برای ابداع ارتباط یا تاریخ برای عبرت آموختن یا هر منظور دیگری، ارزش عملی و دنیوی داشته باشد، اما اعتبار الاهی و دینی ندارد و می‌بینیم که علمای شیعه تا مدت‌ها به زبان فارسی کاری نداشتند. فقه شیعه در قرن سوم و چهارم هجری به دست محمد بن ثلاثه تدوین شد؛ سه نفری که اتفاقاً هر سه نامشان محمد بود، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی صاحب کافی، ابوجعفر محمد بن حسین بن علی ملقب به شیخ صدوق و معروف به ابن بابویه صاحب «من لایحضره الفقیه»، ابوجعفر محمد بن حسن بن علی توسی معروف به شیخ الطائفه صاحب تهذیب استبصار. این چهار کتاب، ارکان چهارگانه فقه شیعه است. هر سه، عالم بزرگ ایرانی بودند. یکی از ری، یکی از قم و دیگری از توس؛ و درست در دوره‌ی اعتلای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی زندگی می‌کردند و هر کدام‌شان تألیفات بسیار داشتند. ص ۱۵۰

سقوط مرکز خلافت

خلافت بغداد پایگاه بزرگ تسلط مادی و معنوی، تسلط حکومت و فرهنگ غرب بود. از بین رفتن این پایگاه، نیرو و توانایی گسترش زبان عربی را کم کرد... پس از تسلط مغول‌ها کار دیوان در دست ایرانی‌ها (بدون رابطه با بغداد عربی‌زبان) باقی ماند، فارسی به صورت تنها زبان سیاسی و دیوانی ایران درآمد. ص ۱۵۲

از نیمه‌ی قرن هفتم تا اول‌های قرن دهم و تشکیل دولت صفوی، زبان فارسی دیوانی و مذهب شیعه، هر دو رواج بیشتر و دامنه‌دارتری پیدا کردند... زبان دین هم چنان عربی بود و علما علوم دینی را به آن زبان می‌نوشتند. در این زمین چندان چیزی عوض نشد. در برابر نویسندگان متعدد نثر فارسی در موضوع‌های مختلف، تعداد علمای فارسی‌نویس ناچیز است. در تاریخ و عرفان، علوم یا ادب اجتماعی این دوره، بزرگانی مثل خواجه رشیدالدین فضل‌الله، نجم‌الدین کاشانی، خواجه نصیر توسی، قطب‌الدین شیرازی، عبید زاکانی و بالاخره سعدی داشته‌ایم. ص ۱۵۳

نثر اهل دین در دوره ی دوم

شاه اسماعیل پادشاه کشوری شد که هنوز اکثریت مردم آن سنی بودند. او با خشونت و تعصب و به زور شمشیر تشیع را که مذهب پادشاه و دولت بود رواج داد و اکثریت را به این مذهب درآورد، ولی از همان زمان تا امروز اقوامی مثل کرد، ترکمن، بلوچ و ... تعداد کثیری سنی مذهب در ایران باقی ماند... در این دوره هم تا آن‌جا که به امر اسلام و مذهب مربوط است، علمای دین با ملیت مخالفند و اندیشه و فرهنگ ملی را طرد می‌کنند.

تشیع و جنگ با همسایگان

جنگ صفویه با ازبک‌ها و عثمانی‌ها از همان اول رنگ مذهبی به خود گرفت. نه فقط شاه اسماعیل سنی کش، شیعه‌یی سخت گیر و بی‌رحم بود،

بلکه معاصران او، شیبک خان ازبک و سلطان سلیم عثمانی هم در شیعه کشی و سنگ دلی دست کمی از او نداشتند. ص ۱۵۵

قرلباش‌ها، قبایل ترک زبان آذربایجان و شمال غربی ایران و مشرق آناتولی از ملیت ایرانی استنباط و دریافتی نداشتند. آن‌ها از راه نوعی تشیع و صوفی گری عامیانه با تاریخ و فرهنگ خاص ایران آمیخته بودند ولی حتا به فارسی صحبت نمی کردند. با این همه، حکومت صفوی سبب شد که یک محدوده‌ی جغرافیایی (ایران) به مناسبت مذهب از اطراف و جاهای دیگر نه تنها متمایز شود، بلکه در مقابل آن‌ها قرار گیرد. این تمایز، ناخودآگاه در خدمت نوعی حس ملی قرار گرفت. این از مواردی است که به گفته‌ی مارکس «انسان می‌خواهد چیزی بسازد و عملاً تاریخ دیگری ساخته می‌شود». در این جا شاید سیر وقایع و رویدادها از خواست سازندگان تاریخ نیرومندتر بود و ناخودآگاه نقش پر دامنه تری از خودآگاه بازی کرد و دولت صفویه از راه مذهب، دارای رنگی ملی شد. ص ۱۵۶

در جنگیدن با خان ازبک و سلطان و خلیفه‌ی عثمانی، دستگاه دین و دستگاه دولت - هر دو - در امری «مذهبی - ملی» با هم متحد و شریک می‌شوند. این یک تفاوت عمده‌ی نقش اجتماعی علمای این دوره است با دوره‌های قبل.

پیوند دین و دولت

پادشاهان صفوی هم سید و از خاندان نبوت بودند و هم مرشد صفیان، هم نایب امام و هم صوفی اعظم، و خلاصه ریاست دینی و دنیوی را با هم داشتند. در جنگ چالدران، سپاهیان ایران با فریاد «اشهد ان اسماعیل ولی الله» به لشکر عثمانی می‌زدند.

در دستگاه وسیع «دولتی - مذهبی» صفوی، علما و اهل دین با عنوان‌ها و در مقام‌های مختلف، صاحب وظیفه بودند و در کار کشورداری شرکت داشتند. به‌عنوان نمونه صاحبان فقط چند منصب «دولتی - مذهبی» را اسم می‌بریم: ملاباشی، صدر خاصه و صدر ممالک و یا صدر عامه، حکام شرع، م‌باشران اوقاف، مدرسان، شیخ الاسلام‌ها، پیش‌نمازان و قاضیان و متولیان و خدام و... همه‌ی این‌ها به‌نحوی، صاحب وظیفه و جیره‌خوار دستگاه دولتنده. صص ۱۵۸ و ۱۵۹

علمای دین صاحب نقش ملی، دولتی و اداری می‌شوند، صاحبان زبان ملی و دولتی و اداری هم می‌شوند و زبان این امور، فارسی است. دیگر رابطه با پیروان، فقط مذهبی و محدود به امور شرعی نیست، که شفاهی باشد و منبر و مسجد و تکیه و وعظ و خطابه و مسأله‌گویی و... کفایت کند، یا رابطه‌ای «علمی» در باب علم دین و میان علما که به زبان عربی انجام شود. ص ۱۵۹

فارسی‌نویسی علما

به همه‌ی این علت‌ها علما به زبان فارسی رو آوردند، ولی همان‌طور که می‌شود حدس زد بیش‌تر برای ترویج مذهب و آنچه که بدان مربوط است،

از قانون و اخلاق و آداب و کسب و معیشت گرفته تا سیاست و شریعت و خرافات. ص ۱۵۹

در این دوره، تشیع تکیه گاه داخلی و خارجی سیاست شاهان صفوی است؛ آن‌ها برای سیاست مذهب را تبلیغ می‌کنند و برای تبلیغ باید به زبان مخاطب رو آورد، به فارسی؛ و علما به همه‌ی دلایل گفته‌شده این کار را می‌کنند. کتاب جامع عباسی تألیف شیخ بهاءالدین عاملی عالم معروف و بانفوذ عهد شاه عباس و شیخ الاسلام اصفهان، یکی از موجبات فارسی‌نویسی علما را خوب نشان می‌دهد... کتاب جامع عباسی تا آن‌جا که می‌دانیم، اولین کتاب جامع فقه به زبان فارسی است. پیش از آن رسالاتی در باب موضوع‌های مختلف فقهی به فارسی فراهم شده بود؛ اما نه کتابی که تمام مسایل فقهی را در بر گیرد. این کار، از این زمان شروع می‌شود که از نظر فرهنگی (به معنای وسیع کلمه) واقعه‌ی بسیار مهمی است، نقطه‌ی عطف است. صص ۱۶۱ و ۱۶۲

فقه اسلامی، فلسفه‌ی قانون، استنباط از قانون، پیدایش و اجرای آن، شرایط اجتماعی - تاریخی و فرهنگی مربوط و بحث و استدلال در چگونگی و چرایی آن‌ها و... فقه، همه‌ی این‌ها هست؛ اما اضافه بر آن در فقه مفهوم حق، دین و مابعدالطبیعه، شریعت، اخلاق و آداب و سنن نیز وجود دارد... ص ۱۶۲

این روش کتاب‌نویسی، بعدها سرمشق علمای شیعه می‌شود. سنت رساله‌های عملیه که تا این زمان به وسیله‌ی مراجع و علمای طراز اول در باب مسایل

فقهی و برای مراجعه‌ی مقلدان و راهنمایی آن‌ها نوشته می‌شود، به زمان صفویه می‌رسد، به پیروی از همین سرمشق و یا نمونه‌هایی چون آثار مجلسی است. ص ۱۶۲

مجلسی

فارسی‌نویسی علمای دین در اواخر عهد صفوی و مخصوصاً به‌وسیله‌ی ملا محمدباقر مجلسی ملامبازی دربار شاه سلطان حسین، به نتیجه می‌رسد. مجموعه‌ی تألیفات او به ۶۰ سر می‌زند و جز بحارالانوار (چاپ بزرگ سنگی در ۲۶ جلد) که به عربی نوشته شده، بقیه آثارش به فارسی است. صص ۱۶۲ و ۱۶۳

رسم نوشتن مسایل فقهی به زبان ساده و عوام‌فهم، برای استفاده‌ی مؤمنین، به دستور شاه عباس و به‌وسیله‌ی شیخ بهایی شروع شد. می‌توان حدس زد که اثر این امر در حیات معنوی و مادی، در فرهنگ، روحیات و در زندگی روزمره‌ی مقلدین، یعنی اکثریت مردم ایران که به این رسالات عمل می‌کردند، تا چه حد عظیم و عمیق بوده است. ص ۱۶۳

سبک بیان رساله‌های مذهبی

شیوه‌ی بیان نثر مذهبی در دوره‌ی صفویه، همان‌طور که دیدیم زبان دین و دولت فارسی است، اما زبان لشکری و درباری فارسی نیست، ترکی است... از زمان شاه عباس به بعد تعدادی فارسی‌زبان هم به سپاهیان اضافه می‌شوند.

ادب و مخصوصاً شعر فارسی مورد علاقه‌ی پادشاهان صفوی نیست. چون گذشته از این که زبان دربار ترکی است، آن‌ها به مناسبت تظاهر به دینداری، از مدایح و مرااثی ائمه پشתיانی می‌کردند... مدیحه‌سرایی به شیوه‌ی قدیم شاعران درباری، دیگر وجود ندارد. آثار کلاسیک زبان اگر فراموش نشده باشد، چندان مورد توجه نیست، بیشتر خاک می‌خورند و کم‌تر دست به دست می‌گردند. به این‌ها دو چیز دیگر را باید اضافه کرد؛ نفوذ دربار و پراکنده شدن سران قزلباش و حکومت آن‌ها در مملکت. ص ۱۶۴

نثر رسمی این دوره زشت، سرشار از لغت‌های ترکی، از نظر مفهوم نارسا و از نظر ساختمان پریشان و به یک معنا عوامانه است و نه فقط از نظر شکل بلکه از نظر محتوا هم فقیر و بیش‌تر منحصر به تاریخ و نامه و اسناد دولتی است؛ نثر عوامانه است، چون مطالعه و شناخت آثار استادان را پشت سر ندارد؛ در عین حال چون می‌خواهد منعکس‌کننده‌ی شکوه و عظمت سلطنت و دولت باشد، مصنوعی، مغلق و فاضل‌نما از آب درمی‌آید. صص ۱۶۴ و ۱۶۵

نثر مجلسی، با آن حجم عظیم، شتاب‌زده است؛ باز هم مثل نثر روزنامه‌ای امروز، سیاست‌نامه نشان می‌دهد که خواجه نظام‌الملک، باوجود همه‌ی مشغله‌ی دیوانی، چه فارسی استواری می‌دانست؛ اما این نوشته‌های مجلسی نشانه‌ی این است که چه‌طور گرفتاری‌های دین و دولت، نویسنده را از شناخت زبان بازداشته و زبان شلخته است و غلط دستوری و غیر آن کم ندارد. ص ۱۶۵

نگاهی به تحول تشیع

با سقوط اصفهان و تسلط افغان‌های سنی، بیشتر علما از آن شهر به عتبات گریختند. نادر شاه به سبب گرایش به مذهب اهل تسنن، ارادتی به علمای شیعه نداشت. مقام صدر را حذف کرد و بیشتر موقوفات مساجد و مدارس تبدیل به خالصه‌ی دولتی شد و کار طلاب و متولیان و امثالهم از رونق افتاد.

ص ۱۶۶

نادر مستبد خودکامه هرگز نتوانست دولت مرکزی یا سازمان دولت را به‌وجود آورد. شخص خودش دولت و ملت بود و مثل رییس ایلی خودرأی، مملکت‌داری می‌کرد.

حکومت زندیه کمابیش خصلتی ولایتی داشت نه ملی، عمرش کوتاه (۱۱۶۳ - ۱۲۰۹ ه. ق) بود و در حقیقت باید آن را منحصر به فرمانروایی سی ساله‌ی کریم‌خان دانست. بعد، همه جنگ و آشوب است. پادشاهی آغا محمدخان مؤسس سلسله‌ی قاجاریه هم، به جنگ و لشکرکشی و ایجاد یک دولت سراسری می‌گذرد.

در این دوره اصفهان، که قبلاً مرکز سیاسی و مذهبی تشیع بود، به تدریج جای خود را به کربلا و نجف می‌دهد... همین برکنار بودن مرکز تشیع از قلمرو سلطنت ایران، مایه‌ی آزادی عمل بیشتر در رابطه‌ی علما با مؤمنین ایرانی و دخالت آزادانه‌تر در امور کشور است... در همین دوره‌ی نسبتاً کوتاه، تسلط عقیدتی با علمای اخباری است. ص ۱۶۷

محدث و اخباری کسی است که مدارک و ادله‌ی استنباط شرعی به عقیده‌ی او از دو امر «کتاب» و «سنت»، افزون نمی‌باشد و مجتهد و اصولی کسی است که علاوه بر دو دلیل یاد شده، «دلیل و عقل» و «اجماع» را نیز معتبر می‌داند و به آن‌ها استناد می‌کند. (نقل از تقریرات اصول، محمود شهابی) ص ۱۶۸

در همین عصر برتری و پیروزی اخباریان، با تولد محمد باقرین محمد اکمل بهبهانی معروف به «آقا وحید بهبهانی»، مقدمه‌ی شکست آن‌ها فراهم می‌شود... وی پس از دوره‌ی کودکی در کربلا مستقر می‌شود و مبارزه‌ی سختی را با اخباریان در پیش می‌گیرد و به‌طور قطع کار آن‌ها را یکسره و تسلط عقیدتی و عملی علمای اصولی را برقرار می‌کند. به همین سبب او را مجدد مذهب شیعه (در قرن ۱۲) لقب داده‌اند. ص ۱۶۸

امر مرجعیت، رابطه مقلد و مقلد و تسلط مجتهد جامع‌الشرایط بر تمام شؤون مادی و معنوی مؤمنین، در این دوره صورت نهایی خود را به‌دست می‌آورد... استقلال امور مالی و اداری شیعیان، مثل پرداخت سهم امام، خمس و زکات به مراجع مذهبی و نپرداختن مالیات به دولت در این دوره به اصطلاح جا می‌افتد... از این دوره علما توانستند خرج خود و نهادهای مذهبی را از دولتی که هم‌مذهب آن‌ها بود، کاملاً جدا کنند و از همین زمان نظراً و عملاً زمینه برای رقابت و ادعای علنی قدرت، میان دو نیروی دولتی و مذهبی، میان سلطان و فقیه آماده‌تر شد. ص ۱۶۹

سبک نثر علما از صفویه به بعد

فارسی‌نویسی علمای دین، همان‌طور که می‌دانیم، از صفویه به بعد عمومیت پیدا می‌کند. تعدادی از رسالات علمای این عصر و از آن جمله رسالات عملیه‌ی مراجع به فارسی است... در تفکری که زبان - عربی یا فارسی - بیان‌کننده‌ی آن است، سنت دست‌نخورده باقی می‌ماند؛ جان‌کلام تکاملی نمی‌یابد که هیچ، به قهقرا هم می‌رود. ص ۱۷۳

مخصوصاً از زمان صفویه به بعد، علما در کتاب‌های مربوط به فقه یا اخلاق و آداب، به همه‌ی زمینه‌های خصوصی و عمومی، فردی و اجتماعی وارد شده، احکام آن‌ها را بیان کرده و تکلیف مؤمنین را روشن کرده‌اند، اما در زمینه‌ی سیاست کم‌تر به بحث‌های نظری و فکری پرداخته و یا اصلاً نپرداخته‌اند و دخالت آن‌ها در حوادث سیاسی روزمره بیشتر به صورت صدور فتواهای لازم (مثل جنگ ایران و روس، تحریم تنباکو، مشروطیت و ...) بود. ص ۱۷۴

رساله‌ی معروف شیخ محمد حسین نائینی به نام تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، یکی از آثار نادری است که علما در سیاست نوشته‌اند. رساله در ۱۳۲۷ قمری، پس از پیروزی مشروطیت و در دفاع و سازگاری آن با شریعت، نوشته شده. در مقایسه با آثار روشنفکران و آزادیخواهان زمان در زمینه‌ی حقوق اساسی و قانون (مثل حقوق بین‌الملل عمومی صدیق حضرت، حقوق بین‌الملل میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک و...) رساله‌ی مفید و ارجمند این عالم آزادیخواه ارزش کم‌تری دارد و درباره‌ی فلسفه‌ی حکومت دموکراسی و مشروطیت به حد آن آثار نمی‌رسد... چون صحبت بر سر زبان است نه موضوع زبان

(محتوا)، درباره‌ی زبان این رساله یادآوری می‌شود که هر چند کتاب به فارسی است، ولی در حقیقت به عربی اندیشیده شده. ساخت زبان، نحو جملات و اکثریت عظیم لغت‌ها و بعضی قواعد دستوری، عربی است؛ مثل این که کتاب را به عربی نوشته و بعداً به فارسی بدی ترجمه کرده باشند.

صص ۱۷۴ و ۱۷۵

تقی‌زاده درباره نثر سید جمال‌الدین اسدآبادی - بزرگ‌ترین عالم سیاستمدار و به عقیده‌ی بعضی‌ها بنیان‌گذار نهضت اسلامی - می‌گوید: «در فارسی، چه در نوشتن و چه در حرف زدن، لهجه و شیوه‌ی عربی و شاید افغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیک است انسان را در ایرانی‌گری او به شبهه

بیندازد.» (نقل از مجله کاوه، سال دوم، شماره ۳) ص ۱۷۷

فارسی تقی‌زاده و شدیدتر از او مال میرزا محمدخان قزوینی تا آخر از سلطه‌ی زبان و لغت عربی آزاد نشد. هر دو در قلمرو دانشمندان برجسته بودند، ولی هر دو فارسی زشتی می‌نوشتند. کسروی، دانشمند دیگری که او هم در جوانی طلبه بود، وقتی به مناسبت عقاید ملی و مذهبی‌اش خواست نفوذ زبان عربی را به دور افکند، از افراط به تفریط افتاد و «فارسی سره» نوشت. یکی از انگیزه‌های «فارسی سره»ی او عکس‌العمل «عربی سره»ی

علماست از اواخر صفویه تا امروز. ص ۱۷۷

متشرعین در فقه، اخلاق، آداب و مراسم بیشتر به مسایل روزمره پرداخته‌اند نه جلوه‌های روح و پروازهای بلند معنوی... مثل فارسی امریکا رفته‌های بیست سال اخیر پیش از انقلاب؛ در نتیجه نه فقط به فارسی ارادت و عشقی نداشتند

بلکه در حرف زدن و نوشتن، مرتب کلمات و عبارات عربی را به عنوان شاهد و معیار فضل و کمال می آوردند. ص ۱۷۸

حس ملیت و توجه به زبان ملی

از طلوع انقلاب مشروطیت، هم موضوع نثر عوض می شود و هم دامنه اش بسیار وسیع تر؛ نویسندگان، خوانندگان و سبک بیان و شیوه نثر، همه تغییر می کند. ص ۱۷۸

اگر میان حس ملیت و توجه به زبان ملی رابطه ای باشد، در کار دین، فارسی برای تماس شفاهی با توده ی مؤمنین و نوشتن با آن برای توضیح مسایل و اشاعه ی مذهب جعفری اثنی عشری مفید است؛ از این که بگذریم دیگر مصرفی ندارد، در گذشته هم نداشت. ص ۱۷۹

«تعصبات ملی و قومی» نمی تواند زبانی را - آن هم زبانی مثل فارسی را - احیا کند، اما آگاهی و حس ملی، همان «تعصب ملی و قومی» نیست... از عشق تا به «تعصب» هزار فرسنگ است!

غزنویان که ادامه دهنده ی «سیاست فرهنگی» سامانیان بودند، در گسترش زبان فارسی نقش عمده یی داشتند؛ همچنین است سهم سلجوقیان، چون آن ها زمانی به ایران رسیدند که فارسی رسمیت یافته و «ایران گیر» شده بود. ص

در تاریخ نویسی، معمولاً زمان گذشته از دیدگاه زمان حال نگرسته می شود. مورخ که در مسایل و پدیده های اجتماعی زنده و فعال زمان خود احاطه

شده، گذشته را از ورای آن‌ها و از خلال جوی که در آن به سر می‌برد می‌بیند. برای همین تاریخ‌هایی که در دوره‌های مختلف - درباره‌ی گذشته‌ی دورتر - نوشته می‌شود، هر یک نسبت به آن گذشته، دید و برداشتی متفاوت دارد. هر تاریخ خصلت زمان نویسنده را در خود دارد. تاریخ بلعمی و ایران باستان مشیرالدوله‌ی پیرنیا، ایران دوران ساسانی را یک‌جور نمی‌بینند و هر کدام در دیدی که از آن دوره دارند، معرف نه فقط دانش، بلکه بینش زمان خودشان هم هستند. همین‌طور است تصور دو دریافت که تاریخ سیستان، جامع‌التواریخ و یا تاریخ عباس اقبال، هر یک از صدر اسلام و فتح ایران به دست عرب‌ها دارند. ص ۱۸۱

اگر مورخ به ایدئولوژی‌ی چنان مقید باشد که بنا بر آموزش‌های آن - از پیش - تصمیم خود را درباره‌ی سیر تاریخ و سرگذشت اجتماعی انسان گرفته باشد، دیگر «تاریخ» او بیان آرزو و تبلیغ خواست‌های مورخ است؛ در این حال نه تنها تألیف وقایع و تنظیم «داده»های تاریخ بلکه گاه حتا انتخاب کلمات به طرزی است که خواننده را به طرف منظور دلخواه نویسنده هدایت کند. ص ۱۸۲

فصل چهارم: اهل عرفان و نثر فارسی

اهل دین به فارسی نویسی بی توجه بودند. از آخرهای صفویه فارسی نویسی نزد آن‌ها عمومیت پیدا کرد.

متن‌های بزرگ عرفانی، کمی بعد از شروع نثرنویسی اهل دیوان، یعنی از آخرهای قرن چهارم هجری جوانه زد و شکفته شد. چند عنوان و اسم را محض نمونه ذکر می‌کنیم: شرح تعرف ابواب‌البراهیم مستملی، کشف‌المحجوب هجویری، ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه ابوعلی عثمانی، یا آثار متعدد خواجه عبدالله انصاری، همه از آخرهای قرن چهارم و سراسر قرن پنجم؛ بگذریم از نوشته‌های عرفانی معروف عطار و عین‌القضات و سهروردی، و حتا ابن‌سینا و رساله‌ی معراجیه، سوانح امام احمد غزالی، اسرارالتوحید محمدبن منور، یا کتاب‌الانسان‌الکامل عزیزالدین نسفی و آثار ارجمند دیگری چون مقالات شمس. در شعر هم که دیگر گفتن ندارد. عرفان، پادشاه بی‌منازع مملکت پهناور شعر فارسی می‌شود. صص ۱۸۹ و ۱۹۰

اهل دین در شهر و ده همه جا بودند ولی پایگاه عرفان بیشتر در شهر و میان بازاریان و پیشه‌وران بود و در آبادی‌های بزرگ کنار شهرها یا بر سر راه‌های کاروان رو یعنی که در بین روستایی‌ها کمتر به مریدان عرفا و اهل طریقت برمی‌خوریم. ص ۱۹۰

اهل شریعت و طریقت - برای ارتباط با مخاطبی یکسان، در امر زبان - که وسیله‌ی ارتباط است - رفتاری متفاوت و بل که مختلف دارند. ص ۱۹۱

دو جلوه‌ی یک دین

از قرن‌های سوم و چهارم تا اوان مشروطیت، ما با اسلامی روبه‌رو هستیم که در زمینه‌ی فرهنگ، خصلت دوگانه‌یی دارد؛ شاید حتا بشود گفت با دو

فرهنگ اسلامی روبه‌رو هستیم. البته منظور دو اسلام نیست، بل که در صورت فرهنگی، دو جلوه‌ی معنوی یک دین در زندگی اجتماعی است؛ اسلام «فقیه» و اسلام «عارف»، اسلام «شریعت» و اسلام «طریقت». صص ۱۹۱ و ۱۹۲

اسلام شریعت

شریعت و طریقت هر دو به معنی راه است. در اولی احکام «راه» یعنی چگونگی رفتار، آیین و مقررات آن معین است و باید بر طبق آن رفت، «ره چنان رو که ره‌روان رفتند» اما در دومی «راه» باید گشوده شود، باید خود را بنماید و هم‌چنان که پیدا می‌شود، پیموده شود. «خود راه بگویدت که چون باید رفت». در این جا نکته اساسی و بامعنایی که به سخن ما مربوط می‌شود این است که در اولی (شریعت) پیچ و خم و پست و بلند راه معلوم است. پس می‌توان آن را شناخت و دیگران را بدان راه برد؛ می‌توان علم شناختن آن را تحصیل کرد. در این جا «امر به معروف و نهی از منکر» معنا پیدا می‌کند و متشرع مکلف است بر طبق احکام شرع، کسانی را که به کارهایی وادار و کسانی را از کارهایی بازدارد. اما در دومی (طریقت) «راه» تجربه‌ی درونی، شخصی و خصوصی است؛ نقشه‌ی کلی و عمومی ندارد. نتیجه این می‌شود که «من اگر نیک و اگر بد تو برو خود را باش». ص ۱۹۳

- ما در طی هزار سال با این دو وجه، دو ساحت و دو تحقق فرهنگی اسلام سروکار داشته‌ایم. اسلام شریعت، اسلامی است که خصلتی آمرانه، پدرسالار و تحکمی دارد... سنت بسیاری از احکامش به تورات می‌رسد، اما از وجهی دیگر، همین احکام یادآور رابطه‌ی سلطان و رعیت و در مرحله‌ی برتر،

رابطه‌ی خالق و بی‌نیاز و بنده‌ی محتاج است... فقها مظهر و نماینده‌ی این اسلام، اسلام شریعت‌اند. صص ۱۹۳ و ۱۹۴

اسلام طریقت

اسلام جنبه‌ی دیگری دارد که تجلی آن هم در قرآن دیده می‌شود و آیاتش معروف است؛ جنبه‌ی که به رابطه‌ی آدم با عالم بالا از بعدی دیگر توجه دارد؛ خلافت انسان بر زمین از جانب خدا، بار امانت که انسان پذیرفت، عشق که در آدمی است نه در فرشته، قدوسیت کلام، وحی و جبریل و پیوند خدا با پیغمبرانش یعنی با انسان و مفهوم انسان کامل... تعداد این آیات کمتر از آیه‌های مربوط به اجتماعیات و احکام عملی است، اما تمام عرفان اسلامی و عرفان ایران اسلامی با همین آیات بنا شده. عرفا نماینده‌ی این اسلام‌اند که خصوصیاتش با اسلام اهل شریعت تفاوت دارد. ص ۱۹۴

در آثار عرفانی مثل سنایی و عطار، سهروردی، عین‌القضات و جامی، یا در مثنوی معنوی، توجه و تکیه بر جنبه‌های معنوی اسلام است و از احکام عملی اکثراً یاد نمی‌شود؛ انگار که آن‌ها جزو اسلام نیست؛ و در عوض از چیزهایی صحبت می‌کنند که در شریعت جایز نیست؛ از عشق و وحدت و سماع و رقص، جام می و میخانه...

اسلام اهل طریقت متعلق به دوران گسترش و رونق امپراتوری اسلام است. در امپراتوری اسلام - از اندلس تا ماوراءالنهر و هندوستان - به‌طور کلی یک دین، یک نوع برداشت از دنیا و آخرت و حتا «یک زبان» وجود داشت.

عربی زبان «بین‌المللی» اقوام مسلمان بود. با وجود حکومت‌های محلی و ملی و مرزها و جنگ‌ها، روابط اقتصادی و فرهنگی در داخل امپراتوری بسیار فعال و گسترده بود. داد و ستدی پویا دائماً جریان داشت. حتا مبادله در خدمات دیوانی و قضایی هم وجود داشت؛ قاضی مغربی در مصر به مسند قضا می‌نشست و وزیر ایرانی در خدمت خلیفه بود و سپاهی ترک و دیلم در خدمت عرب و عجم. ص ۱۹۵

در چنین شهرهایی همه‌جور مردمی بودند، از یهودی و گبر و نصارا تا سنی و شیعه و فرقه‌های مختلف و متعدد هریک از این دو مذهب بزرگ؛ یا عرفا و صوفیانی از نحله‌ها و سلسله‌های متفاوت و احتمالاً مانوی و قرمطی و خارجی و خدا می‌داند چه‌های دیگر. ص ۱۹۶

این شهرها جای «هفتاد و دو ملت» بود و همشهریان برای ادامه‌ی زندگی ناچار بودند تا اندازه‌ی و اقلاً جنگ با بسیاری از «ملت»ها را عذر بنهند. - عرفا نماینده‌ی این اسلام‌اند. اتفاقاً صوفیان و عرفای قرن‌های سوم تا پنجم ما هم بیشتر مال شهرهای خراسان بزرگ یا دهات کنار یا بر سر راه این شهرها هستند، مال سرزمینی که از اولین مراکز تمدن و فرهنگ اسلامی ایران بود. ص ۱۹۸

عارف و عالم، دستگاه حکومت

عرفان با دستگاه خلافت و حکومت کاری ندارد؛ نه تنها کاری ندارد بلکه دانسته و به قصد از آن رویگردان است؛ این یکی از آثار و پی‌آمدهای فلسفه

و تجربه‌ی عرفان است. برعکس، عالم و خصوصاً فقیه به مناسبت وظایف مذهبی و اجتماعی‌اش با دستگاه حکومت سر و کار دارد؛ همان‌طور که حکومت‌ها نیز همیشه به علما و فقها احتیاج داشتند... دستگاه دین در مجموع بدون پیوند با حکومت نبود. صص ۱۹۸ و ۱۹۹

این تفاوت، عارف را از زبان رسمی حکومت تا آن‌جا که مربوط به رابطه‌ی حکومت‌های محلی ایران با خلافت بغداد است، یعنی زبان عربی، بی‌نیاز می‌کرد. در حالی که عالم و فقیه از این رابطه‌ی سیاسی و زبان آن بی‌نیاز نبود، با آن کار داشت، در مواردی حتا خودش واسطه‌ی این ارتباط بود. ص ۱۹۹

در نظر عارف، علم کار اهل قال است نه حال، مال «مشتی ریاست‌جوی رعنا»ست. البته عرفان – نه درویش‌مآبی دوره‌های انحطاط – عرفان دوره‌ی سلامت، با علم اکتسابی مخالفتی ندارد. ص ۲۰۰

زبانی غیر از زبان علم

عارف از علم و زبان علم دوری می‌کند، اما رو آوردنش به فارسی توأم است با آن‌چه که در این زبان مایه‌ی جذبه و بی‌خویشی و دگرگونی حال است و علما و فقها درست از همین بیزارند. ص ۲۰۱

عرفان، «مذهب» یا بهتر است گفته شود آیینی است متفاوت با مذهب حاکم اهل شریعت... این پدیده‌ی متفاوت برای بیان حال و حدیث نفس خود به زبانی غیر از زبان رسمی دین و علم رو می‌آورد، به زبان مریدان. عطار در

مقدمه‌ی تذکره‌الاولیاء از علل گردآوری شرح حال عرفا که صحبت می‌کند، می‌گوید:

«دیگر باعث آن بود که چون قرآن و اخبار و لغت و صرف و نحو می‌بایست و بیشتر خلق از معانی آن بهره نمی‌توانست گرفت. این سخنان که شرح آن است و خاص و عام را در وی نصیب است، اگر چه به تازی بود، با زبان پارسی آوردم تا همه را شامل بود.» ص ۲۰۳

برای اهل شریعت، قرآن و حدیث و اخبار کفایت می‌کرد. ولی اهل طریقت، اضافه بر آن، چیز دیگری، آن هم به زبان خود می‌خواستند. ص ۲۰۴

فارسی؛ زبان مریدان

«سبب نظم مثنوی آن بود که چون چلیپی حسام‌الدین میل اصحاب را به الهی‌نامه‌ی عطار و مصیبت‌نامه‌ی وی دریافت، از خدمت مولا درخواست کرد که اسرار غزلیات بسیار شد اگر چنانچه به طرز الهی‌نامه‌ی سنایی یا منطق‌الطیر کتابی منظوم گردد تا دوستان را یادگاری بود، غایت عنایت باشد.» (نقل از نفحات الانس جامی، ص ۴۶۸) ص ۲۰۴

با یار تو از غم کهن باید گفت

با او به زبان او سخن باید گفت

لا تفعل و افعل نکند چندان سود

چون با عجمی، کن و مکن باید گفت

ص ۲۰۵

زبان ذوق و حال

فارسی‌نویسی عرفا یک علت اساسی دیگر هم دارد. عرفان تجربه‌یی درونی و حالی معنوی است که به سختی می‌شود بیانش کرد. اهل عرفان همیشه گفته‌اند که هر بیانی برای شرح تجربه‌ی درونی عارف وسیله‌یی نارساست؛ تا چه رسد به زبان خشک علم، زبان قال. عرفان خواهان زبان حال است؛ زبانی درونی که از عمق ضمیر بجوشد، یعنی زبان مادری، نه زبانی که یاد بگیرند، از بیرون بیاید، هر چند که خوب و در ذهن رسوخ کند و ملکه شود.

ص ۲۰۸

عطار در تذکره‌الاولیا می‌گوید: «چون از قرآن و احادیث گذشتی هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست که سخن ایشان نتیجه‌ی کار و حال است و نه ثمره‌ی حفظ و قال است.» ص ۲۰۹

توجه به داستان‌های ملی

برخلاف علما، عرفا نه تنها افسانه‌ها و حماسه‌ی ملی ایران قدیم را طرد و نفی نمی‌کردند و آن را ترهات مجوس و مایه‌ی گمراهی و مکروه و حرام نمی‌دانستند، بلکه به آن توجه داشتند. یکی از ارکان فلسفه‌ی اشراق سهروردی، به اصطلاح و خودش، حکمت خسروانی اکاسره بود؛ اندیشه و فرزاندگی ایران پیش از اسلام. رساله‌های فارسی سهروردی پر است از بازسازی و تعبیر «عرفانی - فلسفی» اسطوره‌های ایرانی... جامی و عرفای دیگر

هم فقط به قصص قرآن اکتفا نکرده و از اسطوره‌های قدیم خودمان نیز استفاده کرده‌اند. ص ۲۱۱

اسطوره و زبان توأماً و مثل دو همزاد همدم در کل یک فرهنگ عمل می‌کنند. نویسنده یا گوینده‌یی که اسطوره‌یی را «زندگی می‌کند» در فضای زبان آن اسطوره نفس می‌کشد. شاید این هم موجب دیگری باشد برای توجه عرفای ما به زبان فارسی. ص ۲۱۲

تغییر وضع و نقش اجتماعی عرفان

از قرن‌های هفتم و هشتم هجری یعنی در زمان استقرار حکومت مغول‌ها و بعد تیموریان در ایران، موقع اجتماعی عرفان تغییر می‌کند و از صورت دستگاهی معنوی مبتنی بر تجربه‌ی نفسانی بدل به یک سازمان اجتماعی نیرومند می‌شود، با دم و دستگاه و آب و ملک و موقوفات، در ارتباط با فرمانروایان و حکام، جمع مریدان و خانقاهیان اجیر و مہیای دخالت در زد و خوردها و کشمکش‌های محلی. ص ۲۱۲

مغول‌ها دین «درستی» نداشتند و لااقل تا مدت‌ها تعصبی در مسلمانی نمی‌ورزیدند؛ برخلاف غزنویان و سلجوقیان که کاسه‌ی داغ‌تر از آتش بودند. داستان محمود معروف است که: گرد جهان دست در سوراخ کرده قرمطی می‌جست تا بر دار کند. ص ۲۱۳

از قرن هفتم نحله‌های غیر رسمی اسلام، هم تشیع و هم عرفان پر و بالی گرفتند. تیمور نیز که با تعصب سنگ اسلام را به سینه می‌زد، ظاهراً تحت

تأثیر آیین شمنی (Chamanisme) ترکان آسیای میانه، به درویشی و صوفی‌نمایی خانقاه‌یانی که مدعی کشف و کرامات بودند، ارادتی نشان می‌داد. او در عین بی‌رحمی و خون‌خواری، خرافاتی هم بود. هم‌چنین شاید به علت بعضی ملاحظات سیاسی – اگرچه تا شمشیرش کار می‌کرد، اهل ملاحظه نبود – هوای مشایخ و علما را داشت.

از این گذشته، استیلای مغول‌ها و بعد تیموری‌ها خود مایه‌ی نومیدی اجتماعی خلق الله، صوفی‌مآبی (نه عرفان) آن‌ها و رونق این بازار بود. به هر حال علت‌ها هرچه باشد، واقعیت این است که در این دوره زهدفروشی، ریا و سودجویی از ساده‌لوحی عوام، رونق به‌سزا دارد. هم در میان عرفا و هم در بین علما. هر دو گروه، کیاییایی دارند و در کار ملک و ملت بی‌دخالت نیستند. نشانی از این علما و صوفیان، از این «مشتی ریاست‌جوی رعنا» را در موش و گربه و دیگر آثار عبید زاکانی و دیوان حواجه می‌بینیم که قاضی و مفتی و فقیه و محتسب همه از یک قماش و سر و ته یک کرباسند. ص

۲۱۳

ثروت و قدرت و دامنه‌ی نفوذ مادی و معنوی شاه نعمت‌الله ولی چندان بود که هدایایی که برای او می‌فرستادند به‌قیمت مالیات کشوری بود ولی حاکم کرمان می‌ترسید مالیات آن‌ها را از شاه نعمت‌الله مطالبه کند. او با پادشاه و بزرگان زمان خود از سمرقند و خراسان گرفته تا هندوستان و شیراز و کرمان، مراوده و رابطه داشت. ص ۲۱۴

در این دوره، زندگی فرهنگی نه تنها از نفس نیفتاده، بلکه در عالم دانش، هنر، ادب و عرفان به نامه‌یی بزرگ برمی‌خوریم و آثار برجسته به وجود می‌آید. معماری و مخصوصاً نقاشی به مراحل تازه و و یا والاتری می‌رسد. خواجه نصیرالدین توسی و قطب‌الدین شیرازی دو نام بزرگ این دوره‌اند. مولانا جلال‌الدین، سعدی یا حافظ که جای خود دارند. هنوز زود است تا آن ضربت مرگبار مغول کارمان را بسازد. صص ۲۱۴ و ۲۱۵

با آثار و تعلیمات ابن عربی - که در نیمه‌ی اول قرن هفتم هجری در دمشق وفات یافت - عرفان نظری به اوج و گسترش بی‌سابقه بلکه به غایت خود می‌رسد. مکتب ابن عربی، مخصوصاً در ایران، مورد توجه و اعتنا قرار می‌گیرد تا آن‌جا که بزرگانی مثل مولای رومی و جامی به آن رو می‌آورند. بیشتر شرح‌هایی که بر آثار متعدد ابن عربی نوشته شد، به عربی یا فارسی، از جانب ایرانی‌ها است. از این دوره عرفان خود بدل به نوعی «علم» و زبان عرفان پر از اصطلاحات فنی و علمی می‌شود و آن روانی و زیبایی نثر از دست می‌رود، ارزش ادبی زبان عرفانی جای خود را به ارزش‌های فرهنگی دیگر از جمله ارزش‌های روان‌شناسی، فکری، فلسفی، جامعه‌شناسی و غیره می‌دهد. ص ۲۱۵

مخالفت فقیه با عارف

فقیه شیعه، هم‌چنان عرفان و تجربه‌ی معنوی و نفسانی آن را مردود می‌شمارد، آن را ضلالت و کفر می‌داند... علما در هیچ دوره‌ی صحت

عقیده‌ی عرفا را قبول نمی‌کردند، همان‌طور که به حکمای شیعه‌ی مکتب اصفهان - ملاصدرا و دیگران - روی خوشی نشان نمی‌دادند. جنگ و دعوی همیشگی فقیه با عارف در تمام دوره‌ی صفویه و قاجاریه و تا اوان مشروطیت، ادامه داشت. امروز هم اختلاف به قوت خودش باقی است، منتها دیگر عارفی نمانده تا تکلیفش را روشن کنند. ص ۲۱۷

انحطاط عرفان

قرن‌های دهم و یازدهم هجری و پس از آن، صفویه به بعد و در زمان قاجاریه، انحطاط فرهنگی و اخلاقی، چهره‌ی نامبارک خود را نشان می‌دهد... عرفانی که در زندگی فرهنگی و عملی اجتماع حضور دارد در این عهد بدل به نوعی صوفی‌مآبی و درویش‌مسلکی می‌شود که مخصوصاً در زمان قاجاریه با دوره‌گردی، رمل و اسطرلاب و جفر و جن‌گیری، ادعای علوم غریبه و ریاضت و بالاخره کلاشی و گدایی، مخلوط و مشتبه می‌شود. صص ۲۱۸ و ۲۱۹

نکته‌ی جالب توجه این است که در این عهد و حتا از مدت‌ها پیش، از روزگار شاه نعمت‌الله ولی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی، مشایخ صوفیه، بیشتر از عرفای پیشین به شعر فارسی رو می‌آوردند... شکل غالب و متداول شعر هم غزل است. شکل‌های دیگر مثل قصیده و ترجیع‌بند و یا دو بیتی و غیره زیاد دیده نمی‌شود و جز چند نمونه‌ی نادر مثل ترجیع‌بند هاتف اصفهانی معمولاً ارزش ادبی زیادی ندارد. روی هم رفته زبان عرفان این دوره در نظم و نثر به

هیچ وجه به دوران کلاسیک نمی‌رسد، نه فکر و حس در آن حد است و نه زبانی که آن را بیان کند... از غنای گذشته‌ی نثر عرفانی، دیگر اثری بر جای نمانده است. صص ۲۱۹ و ۲۲۰

تفاوت بنیادی زبان شریعت و طریقت

میان نثر علما و عرفا تفاوتی ماهوی و بنیادی وجود دارد، نه در دوره‌ی انحطاط، بلکه در دوره‌ی شکفتگی اندیشه و بیان، زبان حال این دو نثر یکی نیست. چون موضوع‌شان یکی نیست. موضوع شریعت مسایل اولیه و تکالیف روزانه‌ی زندگی است. وقتی که شریعت به عبادات می‌پردازد و مثلاً از نماز صحبت می‌کند، توجهش به شرایط، قواعد و ضوابط به‌جا آوردن تکلیف است، نه حضور قلب و حال روحانی نمازگزار و ارتباطش با مبدأ. مثلاً در حج، صحبت بر سر مناسک و جنبه‌ی عملی امر است، در آداب احرام و سعی صفا و مروه و غیره و غیره، نه در معنای باطنی و علوی این زیارت.

هرچه موضوع صحبت شریعت، «زمینی» است، موضوع سخن طریقت «هوایی» است و اوج می‌گیرد. چون طریقت از همان جایی شروع می‌شود که آدم خاکی میل به جایی و حالی دیگر می‌کند. موضوع طریقت، سیر و سلوک انسان است، مسافرت باطنی انسانی که از قرارگاه خود به راه می‌افتد و به طرف منزل‌های ناشناخته‌ی فراتر، آن طرف مرزهای دم دست و معین می‌رود. تجربه‌ی عرفانی تجربه‌ی نفسانی، متعالی و دگرگون کننده است. زبان عارفان، بیان دشوار این تجربه، بیان این حال است. عرفان از امری،

حالی، چیزی پیوسته گذشته و در سیر و سلوک، از تجربه‌ی درونی که در جای خود نمی‌ایستد صحبت می‌کند. پس زبان محکوم به پرواز است، به گذشتن از فراگذشتن دایمی. ص ۲۲۱

«راه مردان که اصنام عادت را پاره پاره کردند دیگر است و راه مخثان و مامردان و مدعیان که صنم عادت را معبود خود کردند دیگر... اگر بر راه پدران بودن واجب بودی و راست بودی، ابراهیم خلیل به راه بودی... چه پنداری، راه نماز کاری آسان است: نماز قیامی به عادت و رکوعی به عادت و سجودی به عادت؟ هرگز... از علامات محبت، کثرت محبوب است و نماز کردن، ذکر محبوب است.» (نقل از نامه‌های عین‌القضات همدانی، صص ۲۲۵ و ۲۶۲ و ۲۰ ص ۲۲۱)

در شریعت موضوع زبان مشخص است، با قواعد و ضوابطی مقرر. موضوعی با این وضوح و صراحت، خصوصیات خود را بر زبانش هم تحمیل می‌کند. وقتی از علمی تجربی صحبت می‌شود، ناچار باید به زبان همان علم و بی‌هیچ شاخ و برگ‌ی حرف زد؛ شریعت هم همین‌جور است؛ مرزهای زبانش را معین می‌کند و زبان، موضوع را احاطه می‌کند [چون هر دو هم‌مرز می‌شوند]. اما در طریقت، موضوع امری واقع در عالم خارج، پدیده‌ی بیرونی نیست، تجربه‌ی نفسانی و گذراست. موضوع کلام دایم زبان را به دنبال خود می‌کشد، مجالش نمی‌دهد که یک‌جا بماند. این زبان ناچار متعالی است و مرزهایش را پشت سر می‌گذارد. ص ۲۲۲

شرح شطحیات که بیشتر وقف گشودن رمز و راز شطحیات «سلطان عارفان بایزید و شاه مرغان عشق حسین بن منصور حلاج» شده، شاید در نثر فارسی نمونه‌ی بارز تحرک و پویندگی زبان عرفان کلاسیک ما باشد. زبانی که گاه با مشقت می‌کوشد تا با حرکت تند و شتاب‌زده‌ی فکر حال همراهی کند، زبان در خوددونده و از خودگذرنده، زبان سالک عرفان. در شعر شاید نمونه‌یی بهتر از دیوان کبیر نداشته باشیم. ص ۲۲۳

در عوض زبان شریعت برای بیان مقصود با اشکال خاصی روبه‌رو نیست و برای همین احتیاجی به استعاره و کنایه و تصویر و نماد (سمبل) و وسایل و ابزارهای صوری دیگر ندارد؛ مخزن لغت‌هایش را دم دست دارد. کافی است که هر کدام را به معنای واقعی‌اش به کار برد و مقصودش را برساند. ص ۲۲۴

زبان عرفان، ناچار تصویری و نمادی است. چون صحبت ما بر سر نثر است نگاهی به عطار، سهروردی و عین‌القضات و نسفی نشان می‌دهد که عشق، وحدت، ساقی، باده، جم، یار، روی، آیین، مستی، جنون، سیمرغ، عالم غربت، عالم مثال، اشراق، شهود، تجلی... و بسیار مفهوم‌ها و کلمه‌های دیگر که هر آشنای به ادب فارسی می‌شناسد، چه نقش عمیق، پیچیده و چند جانبه‌ی در بیان مقصود اهل طریقت دارند؛ این‌ها فقط اصطلاحات مجازی، سمبل و ایماژ نیستند و مسأله فقط در حد سبک و شیوه‌ی بیان باقی نمی‌ماند. عرفان در دوره‌ی اعتلای خود، زبان دیگری به وجود آورد؛ زبانی متعالی و مثالی، باز و سیال که جواب‌گوی جهان‌بینی مرزناپذیرش بود. در برابر زبان بی‌پیرایه و متعارف علما، زبان عرفا در هوای پرواز، در «طریق» دور و بلند حق بود. ص ۲۲۴

این‌ها – عارف و عالم – به دو سبک و شیوه حرف نمی‌زدند، بلکه در دو مقام و دو ساحت بعید زبان فارسی حرف می‌زدند، در مقام حال و در مقام فال. به قول عین‌القضات در نامه‌ها:

ما را جز از این زبان، زبانی دگر است
جز دوزخ و فردوس، مکانی دگر است

طبیعت عرفان با حس ملی سازگار نیست. چون اصول عقاید و سیر و سلوک عرفانی امری متعالی و در رابطه‌ی آدم با عالم بالاست. عرفان پدیده‌ی «فرهنگی - اجتماعی» است ولی راه رستگاری، شیوه‌ی که در عمل پیشنهاد می‌کند، غیر اجتماعی و در نهایت شخصی و نفسانی است؛ در نتیجه عرفان به امر اجتماعی یا تاریخی، و از جمله به امر ملی، کاری ندارد. عرفای ما به زبان فارسی روی آوردند؛ نه برای آن‌که زبان ملی بود، بلکه برای آن‌که زبان مادری بود؛ در حقیقت به آن روی نیاوردند، در آن بودند و در آن، هستی می‌یافتند. ص ۲۲۵

اهل دیوان با صورت دنیوی [نه الهی و قدسی] فرهنگ سر و کار داشتند، هم در نظم و نثر، هم در شاهنامه‌ها و تاریخ‌ها و هم در کلیله و گلستان و غیره... فرهنگ عرفانی نه به این معنا دنیوی است و نه به معنایی که در فقه و کلام و حدیث و اصول و تفسیر و... می‌بینیم دینی است. نمی‌توان گفت فرهنگ و عرفانی را چه‌جوری می‌شود تعریف کرد. به هر حال تعریف هرچه باشد، قدر مسلم این است که فرهنگ عرفانی [در دوره‌ی اعتلا نه انحطاط] گاه و در کنار و معمولاً رویاروی دستگاه دین و دولت قرار داشت و از خلافت بغداد که هر دو را در خود جمع داشت و از نمایندگان رسمی دین و دولت، روگردان بود. به این ترتیب عرفان – غیر مستقیم و ناخودآگاه – در

جایگاهی ایرانی، ملی و «درون‌مرزی» مأوا گرفت و عملاً در سیر تاریخ ما به‌صورت پناهگاه روح ایرانی درآمد. ص ۲۲۶

چند نکته‌ی دیگر

حس ملی در طول تاریخ ما البته متغیر است؛ نه به یک حال می‌ماند و نه به یک معنی: به یک حال نمی‌ماند، چون شدت و ضعف دارد؛ گاه سرزنده، در صحنه‌ی تاریخ حضور دارد و در ساختن و پروردن آن سهیم است و گاه – برعکس – مثل شبیح در آن پشت‌ها مخفی است تا دوباره پیدا بشود.

حس ملی در دوره‌ی سامانیان و دیگران [قرن چهارم هجری] با همین حس در اوایل دوره‌ی صفویه [قرن دهم] به کلی متفاوت است، هم در انگیزه و هم در هدف. ص ۲۳۱

برای مطالعه‌ی هر دوره‌ی باید به سراغ ویژگی یا ویژگی‌های آن دوره رفت. تفاوت در ویژگی، تفاوت در برداشت و در مواردی حتا تفاوت در روش بررسی را هم پیش می‌آورد. ص ۲۳۲

در دوره‌های گذشته، زبان فارسی، ادب و فرهنگی به وجود آورده بود که همه‌ی مردم غیر فارسی‌زبان سرزمین‌های ایرانی را به هم پیوند می‌داد و آن‌ها را به هم «دلبسته» می‌کرد. آن‌هایی که به زبان‌ها یا لهجه‌های دیگر حرف می‌زدند هم، روح‌شان در هوای این فرهنگ نفس می‌کشید. ص ۲۳۳

مشروطیت نقطه‌ی عطفی بود در تاریخ اجتماعی ایران. از آن زمان، همراه و در اثر تحولات دیگر، نقش فرهنگی طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی هم تغییر کرد... به علت دگرگونی نقش فرهنگی گروه‌های اجتماعی و به علت تغییر ساخت و موقع دولت در اجتماع، دیگر دیوانیان به‌صورت گذشته وجود

نداشتند. اهل دیوان جای خود را به کارمندان سازمان‌های دولتی دادند که آموزش فرهنگی دیگری داشتند. در نتیجه «اهل دیوان» دیگر اهل دیوان نبودند، کارمندان دولت بودند؛ و درست به همین علت، دیگر در امر زبان رسالتی نداشتند، کارشان تمام شده بود. عرفان هم، که از چند قرن پیش در نوعی پژمردگی فکری به سرم برد و در سراشیب افتاده بود، به عنوان یک دریافت یا شیوه زندگی «فرهنگ‌ساز» خلاقیت خود را از دست داده بود؛ دیگر نه در عالم فکر حرف تازه‌یی داشت و نه در عرصه‌ی زبان. تماس ما با غرب، نفوذ تمدن جدید و.... خلاصه همان عواملی که سبب از بین رفتن اهل دیوان شد، عرفان را هم به عنوان یک روش زندگی و مؤثر در فرهنگ و زبان از بین برد. به جای این دو گروه، از همان طلیعه‌ی انقلاب مشروطیت و حتی مدتی پیش از آن، گروه دیگری پیدا شد که پرداختن به زبان کار اوست؛ روشنفکران اهل قلم و نویسندگان. بیش از صد سال است که این بار امانت به آن‌ها سپرده شده. امیدواریم که بتوانند آن را به منزلی برسانند و در آینده، سرنوشت این زبان و مردمی که با آن حرف می‌زنند، بهتر از این باشد.



معرفی جلد‌های چهارم و پنجم

جلد چهارم

رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات - سیروس پرهام
داستان یک روح [نقد بوف کور] - سیروس شمیسا
مکتب‌های ادبی - رضا سیدحسینی
سمبولیسم - چارلز چدویک
قصه نو، انسان طراز نو - آلن رب گریه
هنر درک زمانه - توفستوگنف / سرگنی زالیگین
جامعه‌شناسی ادبیات - روبر اسکارپیت
چهار گزارش از تذکرة الاولیاء عطار - بابک احمدی
مجمع الجزایر گولاگ - سولیز نیتسین

جنگ و صلح - لئو تولستوی

طاعون - آلبر کامو

کوری - ژوزه ساراماگو

خانه ادیسی ها - غزاله علیزاده

نظری دربارهٔ رمان - مارکی دُساد

جلد پنجم

طلادر مس - رضا براهنی

با چراغ و آینه - محمدرضا شفیعی کدکنی

باغ بی‌برگی [یادنامه اخوان ثالث] - به کوشش مرتضی کاخی و گروه نویسندگان

روح حقیقی شعر، درخشیدن معنا و حقیقت از الفاظ باشد.

محمدتقی بهار

سخن، داد و ستد در زمان، یعنی مایه‌ی تاریخ است.

قوم بی‌خاطره، مثل آدم بی‌حافظه است.

شاهرخ مسکوب



یادداشت برداری از کتاب‌ها - ۳